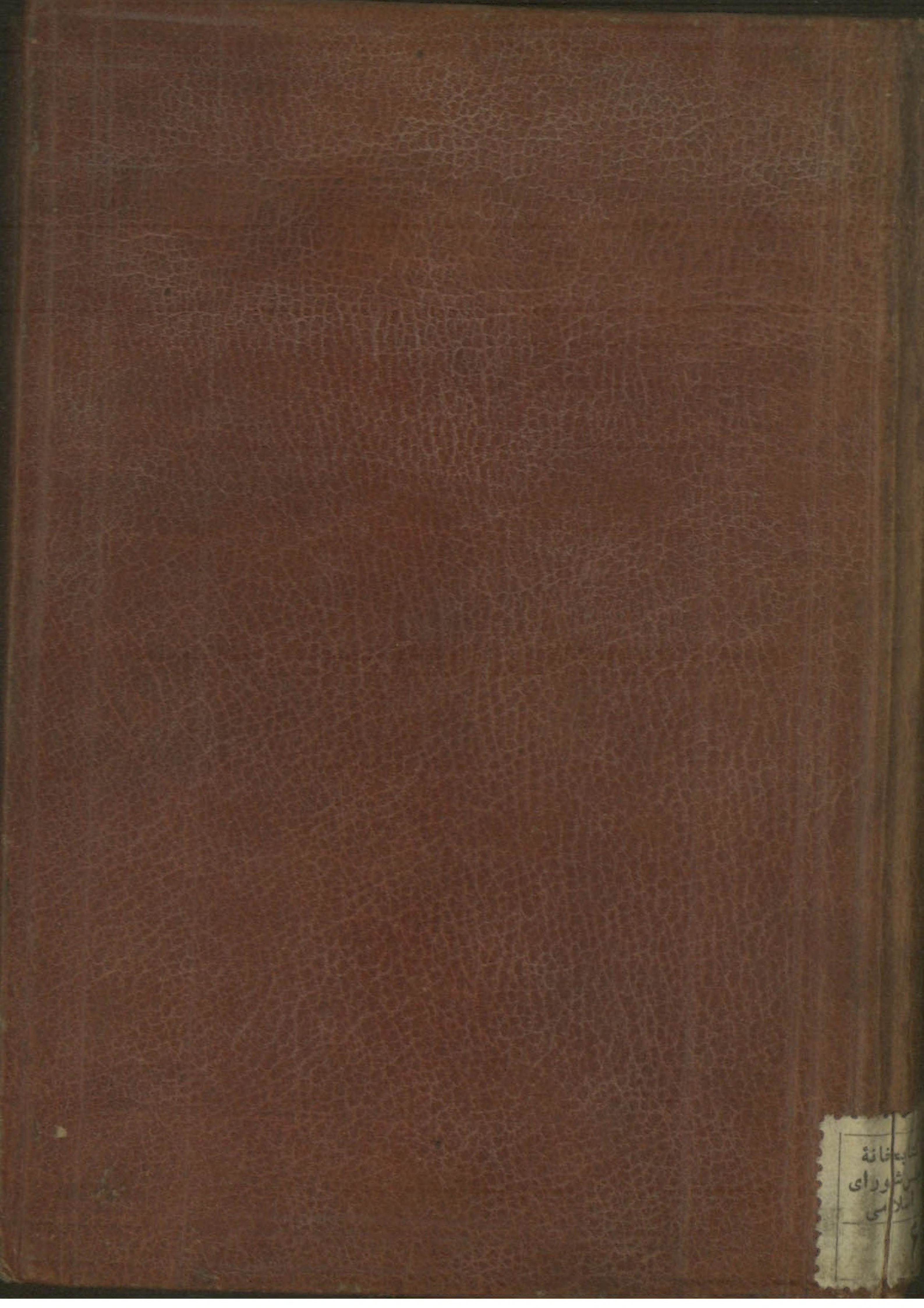
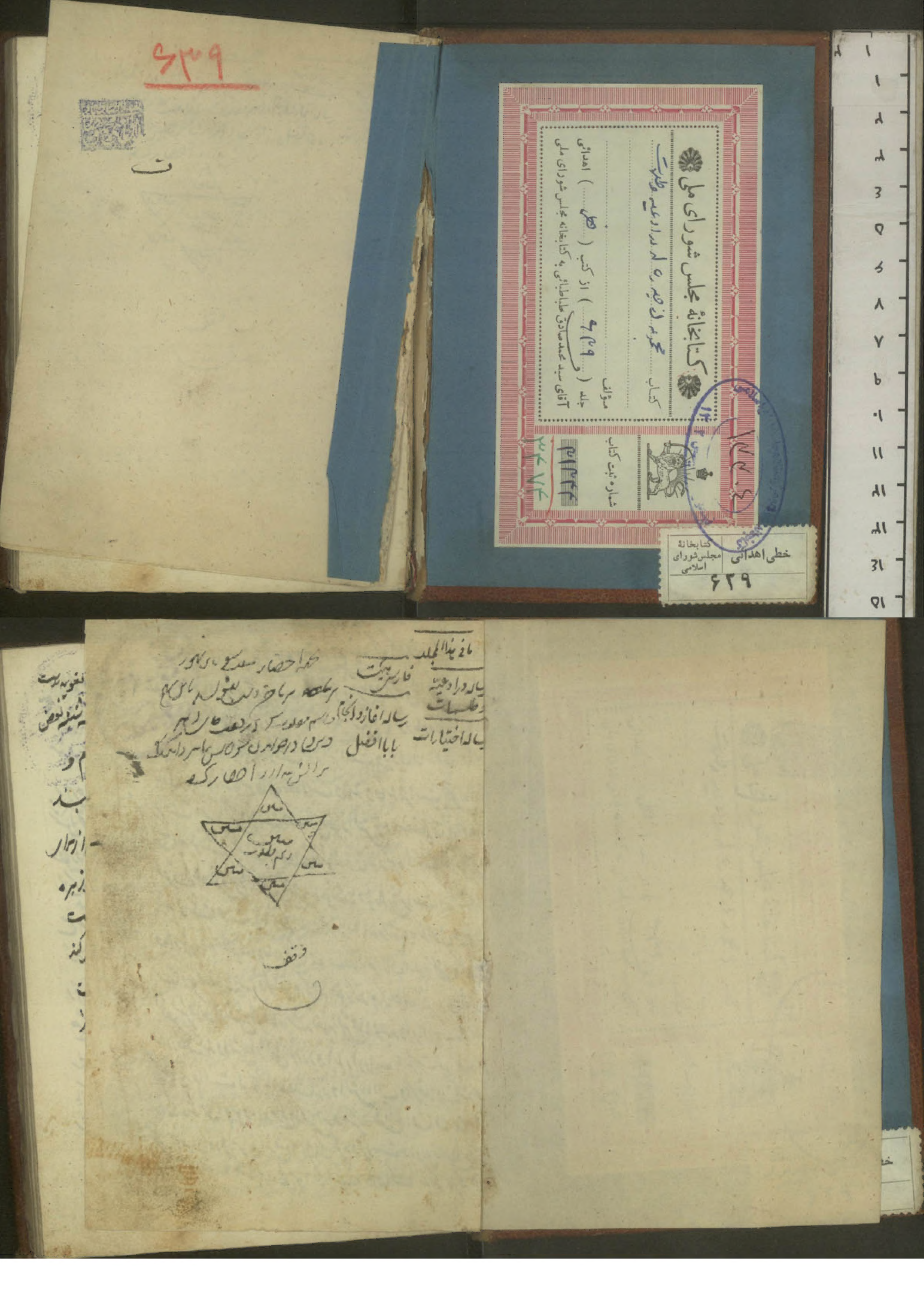




ما فی هذا المجلد

رساله اختیارات

رساله آغاز و انجام بابا افضل

فارسی هیئت

وقف



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
جلد ( ) از کتب ( ) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۶۲۹

عمل اکبر این دعا نوشتن نباید و تعویذ هم نباید کرد که مقصود بر نیاید اما و ماه
[illegible] ماه آخر ماه مجموع باب و آتش نر ماده هر کس که او را ستاره حمل
[illegible] آتشی و در خانه مریخ است تعویذ آتشی باید ثور ماده است و خاکی خانه
[illegible] تعویذ خاکی باید نوشت جوزا نر است و بادی خانه عطارد است و تعویذ
بادی باید نوشت سرطان ماده است و آبی و خانه قمر است تعویذ آبی باید
نوشت اسد آتشی و نر است و خانه شمس تعویذ آتشی باید سنبله خاکی و ماده است تعویذ
خاکی باید نوشت میزان بادی و نر است و خانه زهره است تعویذ بادی باید نوشت
عقرب آبی و ماده و مریخ و تعویذ آبی باید نوشت دلو بادی و نر است و خانه زحل تعویذ بادی
باید نوشت حوت آبی و ماده است تعویذ آبی باید نوشت بدانکه اول باید طالع [illegible]
و مادرش و نام مطلوب و مادرش به حساب ابجد [illegible] هر کس [illegible]
ستاره منصوب [illegible] و موافق هر کدام تعویذ کند هر که خواهد [illegible]
[illegible] طالعه اگر آتشی و اگر آبی باشد تعویذ آتشی و آبی نویسد و اگر بادی باشد بادی نویسد و [illegible]
[illegible] در خاک کند و آتشی را در آتش [illegible] و آبی را در آب [illegible]
باید دانست که خاکی با آبی میل دارد و آتشی با بادی و اگر خلاف کند [illegible]
[illegible] چنانکه حمل و قوس و اسد بروج آتشی اند و مشرقی طبع ایشان گرم و خشک است
ثور و میزان و دلو هوائی اند طبع ایشان گرم و تر است [illegible]
[illegible] یکی آب یکی خاک بدانکه هر که طالع او

نر است تعویذ بدست راست باید کرد و هر که طالع او ماده است تعویذ بدست
چپ باید کرد و هر کس را جهت در تعویذ کردن روز ها روز شنبه و سه شنبه بغض
و عداوت کردن را شاید و جدائی در میان دوستان حرام و
حلال باشد روز چهارشنبه در این روز زبان بستن و خواب بستن
و بستن [illegible] روز پنجشنبه و آدینه در آن روز دوستی نوشتن از برای
حلال موافق اند خانه حمل آتش محبت المرض در دل معشوق [illegible] در ساعت زهره
عداوت در ساعت مریخ [illegible] در ساعت [illegible] قمر دوستی در ساعت
شمس زبان بند در ساعت مشتری چشم زخم در ساعت زحل [illegible] عمل کند
باب در بیان ساعت روز شنبه اول ساعت روز زحل نیمه چاشت
مشتری وقت نماز ظهر مریخ بعد از نماز شمس میان هر دو نماز زهره بعد از
نماز عصر عطارد و آخر روز قمر یوم یکشنبه اول روز شمس نیمه چاشت زهره
در استوا عطارد وقت نماز ظهر قمر میان هر دو نماز زحل نماز عصر مشتری
آخر روز مریخ روز دوشنبه اول روز قمر نیمه چاشت زحل در وقت استوی
مشتری نماز ظهر مریخ میان هر دو نماز شمس نماز عصر زهره آخر روز عطارد
سه شنبه اول روز مریخ نیمه چاشت قمر در وقت استوا زحل نماز ظهر

مشتری میان آن هم نماز مریخ نماز عصر شمس آخر روز زهره روز چهارشنبه اول
روز عطارد نیم چاشت زهره استوی قمر نماز ظهر زحل میان آن هم نماز
مشتری نماز عصر مریخ آخر روز شمس روز پنجشنبه اول روز مشتری نیم چاشت
زهره وقت استوی عطارد نماز ظهر قمر میان آن هم نماز زحل نماز عصر
شمس آخر روز مریخ جمعه اول روز زهره نیم چاشت شمس وقت استوی مریخ نماز ظهر
عطارد میان آن هم نماز قمر نماز عصر زحل آخر روز مشتری باب در ساعت شب
شنبه نماز خفتن قمر محل خواب زحل نیم شب مشتری بانگ خروس مریخ صبح کاذب شمس
صبح صادق زهره یکشنبه نماز شام مشتری نماز خفتن مریخ وقت خواب شمس نیم شب
زهره بانگ خروس عطارد صبح کاذب قمر صبح صادق زحل دوشنبه نماز شام
زهره نماز خفتن عطارد محل خواب قمر نیمه شب زحل بانگ خروس مشتری صبح کاذب
مریخ صبح صادق شمس سه‌شنبه نماز شام مریخ خفتن مشتری محل خواب زحل نیمه
شب شمس چهارشنبه نماز شام مریخ نماز خفتن مشتری محل خواب زحل نیمه شب
بانگ خروس زهره صبح کاذب عطارد صبح صادق قمر شب پنجشنبه نماز مغرب
شمس نماز خفتن عطارد محل خواب زهره نیمه شب قمر بانگ خروس زحل صبح
کاذب مشتری صبح صادق مریخ شب جمعه نماز شام قمر نماز خفتن مشتری
محل خواب زحل نیمه شب عطارد بانگ خروس شمس صبح کاذب زهره

صبح صادق عطارد درس و دستور عمل نماید هر چه نماید بسیار زود مراد حاصل آید در بیان
مخالف و موافق آن بدان که برج حمل و اسد و قوس آتشی اند با یکدیگر دوستند سرطان
عقرب و حوت آبی اند با یکدیگر دوستند جوزا و میزان و دلو بادی اند
و با یکدیگر دوستند اما آتش و آب دشمنند خاک و باد دشمنند باب بدانکه زهره
و مشتری موافق اند اگر دوستی خواهد میان دو کس کند اگر موافق اند زودتر
حاصل شود و اگر موافق نباشد دیرتر عمل آید باب بدانکه در آن ساعت
که تعویذ کند اگر بغض میکند لباس معکوس باید پوشید و در جای تنها
باید نشستن و جامهای سیاه پوشیدن و آن زمان که قلم از جهت بغض
تراشد روی قلم را از خود بگرداند و این دعا بخواند وغضب الله علیهم و
لعنهم واعد لهم جهنم وساءت مصیرا و چون قلم را قطع کند بگوید قطعت
علی البغض والعداوت و در آن زمان که عزیمت محبت میکند بر فرق زر خود
بوشد و در جایی که نشیند و بخور کند مشک عود و عنبر و چون قلم را تراشد
روی بر خود کند و این آیه را بخواند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم و قطع کند اگر از برای محبت
میکنی که زود اثر ثابت شود درست نماید و اگر از برای بغض میکنی شنبه
که خوب است و باید دانستن که اگر از برای بغض میکنی [illegible]

دیگر باید دانستن که اگر از برای حلال سکینی باید جامه پاک پوشیده و
بخلوت رفتن و سه بار این آیه را بر قلم تراش بخواند ومن الناس من یتخذ
من دون الله اندادا اعز علی المؤمنین اذلة علی الکافرین الی یوم
القیمه و سه بار و القیت علیک و سه بار یحبونهم کحب الله و یحبونهم انداد از آن
پس قطع کند و اگر از برای بغض میکند سه بار این آیه را بر قلم تراش
بخواند فبلا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدا دا از آن قلم
قطع کند و اگر از برای زبان بند میکند سه بار این آیه را بر قلم تراش
بخواند لا تحرک به لسانک پس قطع کند و در گورستان پنهان کند
و اگر از برای محبت زبان بند نویسد و اگر از برای محبت حرام میکند این دعا را
سه بار بر قلمتراش بخواند الذین یحبون ان تشیع الفاحشة و ان قلم
قطع کند تا نافع باشد هر گاه که محبت یا بغض یا زبان بند یا چیز دیگر کند
نویسد و بدان دستور اول را و آخر ذکر شد عمل کند بسم الله الرحمن الرحیم
مدمه این دو لیب مثبت بند پس اگر بعدد که مجموع آن ۵۴ است آیه
مبارکه یحبونهم کحب الله و الذین امنوا اشد حبا لله را باید با اعداد حروف دانه
از نام یار از نام ناحیه را دیگر بخواند و بخورد مطلوب دهد هر دو را هم بخورد
در رجب اکبر عظیم دهد یا اذن انه غیر محتمل است طریقه بر کرد

بجهت تحبیب و بغض هر گاه بجهت تحبیب بوده باشد کمال باید که از زوج باشد تا خانه
اول تا آخر که اگر فرد بماند یک علامی نماید که زوج شود بجهت بغض بر عکس مثلا
طالب قرض کنیم محمد بر کیف مطلوب مثلا علا ر قد نصف بنصف کسر طالب را
در خانه ۹ باید زیاد نمود و کسر مطلوب را در خانه دوازده باشد باید افزود تا واضح
باشد بجهت توضیح بنویسیم اولا اسم طالب را باید حساب نمود عدد آن را باید
بعشرات برد بر معادکه مثلا اگر کسری داشته باشد باید چیزی علاوه نمود
که عشرات شود مثل محمد را حساب نمودیم ۹۲ شد باید مثلا کنیت یا لقب
باید یا ابن فلان بر او افزودیم که دو ده یا بیست تا بیست و بعد از آنکه عشرات
شد باید شانزده عدد کم کرد از مجموع و عدد رک را هم علاوه نموده و بعد از
علاوه نمودن عدد رک که ۲۲ است و وضع شانزده تتمه را باید نصف
نمود و نصف را در خانه اول نوشت و در خانه دوم یک اضافه باید کرد تا خانه
چهارم و پنجم در هر خانه یک اضافه میشود که چهار عدد و در نصف اضافه میشود
من بعد عدد خانه چهارم و پنجم را یکدیگر باید جمع نمود و با جمع کل باید ملاحظه بعد
کرد اگر جمع کل از جمع خانه علاوه باشد در خانه پنجم اضافه باید نمود
تا خانه هشتم که خانه طالب تمام یعنی اسم و رک مطلوب اثر اینها مثل طالب
سه دو عشرات تمام مر اسم در رقد اینها محبوب و علاوه مطلوب از مجموع ۱۴۰
عدد طرح و تتمه را نصف و نصف را در خانه ۹ مینویسیم و در خانه دهم یک یک علاوه

مرله
۱۳

میکنیم در هم حساب یک یک اضافه میکنیم تا خانه ۱۲ و ۱۳ امن بود عدد خانه ۱۲ و ۱۳ را
جمع و با جمع کل ملاحظه اگر کمتر داشته باشد عدد دو خانه از عدد کل در خانه ۱۳ میباید فراهم
دمن بود یک یک اضافه بنمائیم تا تمام کند والعلم عند الله بالصواب در خمس مربع هم بود دو مربع
ایار را بحساب نمایه ولمقداره دالعشت له تفتو تا که عدد ۱۱۱۷۶ مبتنی دبا به بسور
وفق در مربع خمس مربع نوشته شده است در تاریک وهفتاد بیست مدانکه این دو عدد
طالب ومطلوب یکدیگر ند و چون ساعت زهره شکار شد اسم مطلوب در
صفحه طالب ومطلوب دهند و از طالب در صفحه مطلوب دهند بامر الله تعالی
مراد حاصل شود وخواص این بسیار است در نظم این اعداد که مقدر است وفضل الطال
باین طریق است ۲۲۰ و بطریق حاشیه کنند حاشیه اول ۲۸۴ دستها بطریق حاشیه
خانه اول دو وفق مطلوب ۲۸۴ و وفق طالب ۲۲۰ و در بعضی نسخها ۲۶۴
برادت یکدیگر شد انه وطرح بطریق مربع و کسر هم از آن قرار است الصا

طریقه رگ و رفد باید دانست که دو مربع است
که آنها را رگ و رفد خوانند وفق یکی ۲۲۰ است
و دیگری ۲۸۴ و چون بشرائط وضع نمایند
اثر عظیم بخشد وشرط اول آنکه طالع وقت
سعد باشد و برجی باشد که صاحبش با قمر

۷۰	۷۶	۸۲	۵۶
۸۰	۵۸	۶۸	۷۸
۶۰	۸۶	۷۲	۶۶
۷۴	۶۴	۶۲	۸۴

دوست بود هرگاه مربع رفد را بکبوتر خانه بد بسته و مربع رگ را بکبوتر
خانه دیگر بد هند اکثر کبوتران رفد بجانب رگ سر و ند داگر مربع

۵۴	۶۰	۶۶	۴۰
۶۴	۴۲	۵۲	۶۲
۴۴	۷۰	۵۶	۵۰
۵۸	۴۸	۴۶	۶۸

واگر مربع رفد را در لشکری و مربع رگ را در لشکر
دیگر بنهد لشکر رفد بسوی رگ روند واگر کسی
حامل رفد باشد محب حامل رگ شود و رگ
جذب میکند رفد را تا میل بطرف رگ نماید
واین را متجاذبین گویند و اجزای این را دیگری
سر کند وطریق وضع رگ است که در قطران چهل هشت وضع کنند
و در خانه هشت چهل هشت و در خانه ۹ پنجاه و دو الی آخر و طریق
وضع مربع رفد است که در قطرش ۲۸ وضع کنند و صورتش این است

۷۰	۷۶	۸۲	۵۶
۸۰	۵۸	۶۸	۷۸
۶۰	۸۶	۷۲	۶۶
۷۴	۶۴	۶۲	۸۴

۳۸	۶۶	۸۴	۳۲
۸۲	۳۴	۳۶	۶۸
۲۶	۸۸	۶۲	۴۴
۶۴	۴۲	۲۸	۸۶

و فرد امارو در میان رگ رفد بود که خطهای سابق کشیده است و لوح
طالب را مطلوب نگاه دارد و مطلوب را طالب و هرگاه هر دو زنده
باشد عدد رگ رفد را اضافه کند و اگر مرده باشد عدد رفد را داخل
مادرشان باید کرده شود و عدد رگ داخل مطلوب واین دعا را بعدد رگ

که ۲۲ است بخواند یا هلعانیة یا بوذانیة حرکوا الارواح
الساکنة المسکنة فی فلان المزکور بحب فلان الرکا الطا
حتی یصبر الطالب والمطلوب طالب اوفوا بعهد الله اذا
عاهدتم فلا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و ذلک علی الله عظیم

المذکور

برکت ... حکمای ... هر کس این اسم را چهار مرتبه بالبشکیح
دفع زهر عقرب ۳ مرتبه بخواند صادا با دا صون بون هدیحی
نصیرا و خواص ۲ در ۲ مخفی نماند که رو در ۲ استادان هند معتبر داشته اند
و بعضی دیگر اعتبار نکرده اند چنانچه اکثر اطبا و اصلا عشق هم راست نیابد
و صورتش اینست

۲	۱
۴	۳

۴	۱
۳	۵
۲	۶

اما وقتی که این خاتم
را ۳ و در ۲ کشنه میباید که این شکل را فتح الباب خوانده است و اگر
نگین الماس نقش کند و بر نگین خاتمی نهد هر کس که این خاتم ... او باشد
دست ... که نهد کشاده گردد و اگر دست ... نهد از پیش
بدر رود و اگر بر پوست گردن اهو ... کار در ... کرد
نکند و صفت پیدا کردن الماس در معدن یاقوت ... خواهند که
ازو یا زجتی حاصل کنند ... که خفاش بچه برآورده باشد جام آبگینه بر سر
بچه او وصل کنند در حال مادرانشان ... الماس ... آبگینه

برکت ... دفع زهر

نهد پاره پاره کند پس آن الماس در خانه خفاش باشد و شاهان هند الماس که
باین طریق پیدا میکنند و سنگ عقاب ... خاصیت دارد و پیدا کردن او چنانست
که مرغ سلیمان که او را هدهد خوانند چون بچه نهد عادت او آنست که هر که سوراخ
بچه او محکم بگیرد آن مرغ ... سنگ عقاب ... آرد و در سوراخ که بچه او در آن
بنهد در حال ... از هم بریزد و هر کس که این سنگ را بردارد و ... ۳ در ۲
در ... و هر کس ... بند و ... کار نکند و ... و سنگ ... را
خفاش پیدا میکند چون بچه نهد ... زعفران ... چون ... چون ... او ...
... که ... و سنگ ... را ... و هر کس ... داشته
باشد آن سنگ ... دارد از علت یرقان پاک شود اما ... در سه ...
آفتاب ... درجه حمل رسد و طالع برج منقلب باشد و سعدها در طالع
... که این ... و هر که ... دارد ... فتح و جمعیتش پیدا شود و هر کام که
روی نهد از پیش برد اما خواص ۳ در ۳ ... است ... است ... اگر
ادم ... حضرت امیر المومنین منقولست در خواص ۳ در ۳ ... ۱۵ ... جید
حروف ... این ... کند بر ... وصل یا بر ران
راست ... دیگر ... حبیب ... در ... از ... خلاص شود و اسم
... بنام ... بنویسد ... در ... بنویسد ... خوابد
دفن کند و سنگ ... در ... استخر شود و باز گردد و اگر ... نظم

کاغذ کشند و هر یکی در کوزه آب نرسیده بنهند و در چهار گوشه کشت زار
دفن کند ملخ در ان موضع نایاب شود و جهت ابطال سحر این شکل را بنگارد
و ابر اگر سر سوره حروف مقطع در حوالی او بنویسد و به آب حل کند دهان آب
خود را بشوید سحر باطل شود و اگر گریه بسته باشند بر زن همان صورت بعمل
آورد که موثر است و چون قمر در شرف باشد در رحمت سعود و کواکب سعد
ناظر سعود بر پوست آهو بنویسد حامل او قائم گردد هر حرکت و از راه رفتن
ملول نشود و چون قمر در سرطان رود و ناظر نجم در بلقره فال بنگارد و حامل ان
معاش باشد مرجع حرکات و غالب گردد بر هم دشمن و چون بروز زهره
بنگارد و حاملش بهر کس سخن گوید مطیع او گردد و اگر در روز قمر و ساعت
قمر بنگارد و در سفر با خود دارد از جمیع مکاره و خوف ایمن باشد و چون اجتماع
نیرین باشد بنویسد و با خود دارد بهر جهت که متوجه شود حاجت برآید
و اگر در طلوع اسد بنویسد و از ان فتیلها سازد باسم مطلوب و مشک
و زعفران بخور کند تا تاثیر عظیم دارد و اگر قمر در تربیع یا مقابله باشد مریخ
باشد باسم هر شخص بنویسد میان آب اثال تفرقه واقع شود و اگر قمر در هبوط
باشد و زحل یا مریخ در طالع دیده واسم شخصی که مشغول خواهد شد
بدعوی کار رخاده به مار رسیدن و بیاده رفتن و علاقی نصا دابه و مار سیت

از رحمت تکسیر کرده وضع کند در مثلث و در پشت مثلث دایره
بکشد و در میان او این آیه که اطلاعت تا فالده فهد بنویسد در ان
شغل مانده نشود صورت مثلثات است

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

۸	۳	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲	۹	۴

بدانکه این شکل از چهار خانه توان کرد و بر صورت نظم طبیعی جهة فتوحات
ابتدا از دویم خانه توان کرد و کرده محبت از چهارم خانه کند و جلب حروف
ابتدا از خانه هشتم کند و ابتدا از خانه ششم جهة تفریق و هر شکلی از این
اشکال موکلست و درین شکل بسیار غرایب است از قهر و تسلیط و فلک
و تخریب و قمع و تمریض و لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
تیغ دادن بر کف زنگی است به که آنکه علم را ناکس بدیست و اصطلاح حکما
فرس آلتست که شاهراست بفطر مظهر است که اسم طالب و مطلوب و ابه
محبت در وفق بنگارد مثلا طالب محمد و مطلوب محمود اسم وودود جمله کنند دوازده
از ان طرح کنند و باقی به سه قسم کردم و یک قسم از ان هر یکی بر ابدا کم دوام
بردم مربع صورت

۶۹	۶۸	۷۳
۷۴	۷۰	۶۶
۶۷	۷۲	۷۱

اگر کسی محبت کسی مبتلا باشد عدد سوره والعصر که ۳۴۳ با ۴ الف باعدد
اسم شخص در مثلثی خانه نموده شده ثبت کند در کوزه نو که آب
نرسیده باشد بنهد و آب از روی آن بخورد الله تعالی دل او را از آن شخص
سرد کند و اگر خواهد میان دو حرام تفریق افتد ابه و القینا بینهم العداوة
و البغضاء با ۳۳۳ است عدد بگیرد و اسم شخص را عدد بگیرد
و در وفق ثبت کند و در بچه و در خانه آنکس دفن کند در میان ایشان
تفریق افتد و اگر او را کسی از مقامی خواهد عدد سوره الم ۱۵۹۶
و عدد اسم آن شخص بگیرد و در ۳ در ۳ ثبت کند و در کتر آنکس دفن کند
تا در مقامی که می نشیند آواره شود و اگر خواهد کسی از مرتبه بیفتد عدد ما
رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و اسم آن شخص و در ۳ در ۳ ثبت کند
و این به عدد اسم آن شخص بخواند در گورستان دفن کند آن شخص از مرتبه
بیفتد و اگر خواهد ظالم را رنجور کند عدد آیه و هو الذی مرض ما الیم بگیرد و عدد اسم
آن شخص در وفق ثبت کند و بعد از این جمله بخواند در گورستان تا گور
آن شخص دفن کند و اگر دل بردن کسی از عشق خواهد عدد با نار کونی بردا
و سلاما و عدد اسم آن کس در وفق ثبت کند و در کتاب آب دان

دفن کند که دل آن سرد گردد و اگر کسی را زبان بند خواهد کرد عدد صم بکم و عدد اسم
آن شخص در مثلث ثبت کند و در زیر سنگ گران نهد که زبان آنکس
بسته شود اگر کسی خواهد کسی را از شهوت حرام باز بندد عدد ملا و ممیت
و شهوت فلان جمع کرده و در وفق ثبت کند و در جای نمناک
دفن کند و سنگ گران بر بالای آن گذارد که بسته شود و هر که کسی
شقرا کواکب و گور را بزرگ و بداند که غیر از اهل مغرب از این فاز نه اسم
رسیده که اثر و عمل بران شکسته اططهیال بططهیال جططهیال
دططهیال هططهیال وططهیال رططهیال حططهیال
ططهیال بخوانند و قسم میدهند بأسماء ططهیال و این اسما را در کتاب
عمل طریق اقسمت علیکم بالاطططهیال ... الی فرد حق خالق الخلق
ان تفعلوا کذا و کذا العجل ۳ الساعة ۳ و اهل یونان و بابل و مغرب
اند اشکار در خانه اول از مثلث کنند یک نوبت ... و در
۳ درب ... در خانه سیم سه نوبت بگوید جلیش و در ۴ درب
... در خانه ۵ ... ططهیش در ... نوبت ... هم
در ... زلفطال در ۸ ... در ۹ ...

۵

اطبای دیگر گفته اند که اگر در خانه اسمی از اسماء الله که معنی آن دانند درآول و کاسرح باشد که مناسب آن خانه باشد مثال در خانه اول الله و در خانه دوم باری و در سیم جبار و در چهارم دیان و در پنجم هو و در ششم وهاب در خانه هفتم ذکی و در خانه هشتم حسیب حفیظ و در نهم یا حسیب ۳ بوحرف

دیان	حسیب	باری
جبار	هو	ذکی
حفیظ	الله	وهاب

اما طریق خط بلنت که از مجموع عدد بلنت بیرون آید و در مرکز بنویسد هر چند عدد در طول و عرض قسمت کند این مثال جمع کند ۶۱۲ ثلث ۱۹۳ درا در قلب کلام و باقی عدد را قسمت کردیم مثال الله اللطیف

طریق دیگر از حدی در دیده باشد یا گریخته باشد این شکل را بر جنبه بنویسد نام دزد یا گریخته یا غایب آن ثبت کند در تنور یا مطبخ دفن کند حق الله مرده ان کن ثم ابغیرا واقع شود مقصود حاصل شود

العلی	اللطیف	الله
۱۰۶	۹۳	۱۱۱
۱۲۰	۵۱۰	۱۰۴

و در حال دفن کردن بگوید اللهم اجمع بینی و بین فلان که گریخته

و اگر کسی از کار و عمل و شغل منقبض و مبتلا شده باشد چون قمر در سرطان باشد و نظر مشتری این شکل را در وقت طلوع ۵۸ روز بر ابریشم بنویسد

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

۶

انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله و بگوید یا میسر یسر هذا العسیر چون تمام کند مرادش حاصل شود و کار آسان شود و کار مشکل چنان کند که عدد اسم هر چیز که خواهند از خیر و شر و مطلوبی که دارند در قطب نویسند و بعده اسم مشغول شوند و مقصود حاصل کنند و یا مفتح فتح الخیر در وسط نویسند و وقتی تمام کنند و این اسماء العبرانیش بخوانند مراد حاصل گردد و فتوحات غایب شود اما در شرف قمر ناظر زهره یا مشتری نویسند و از عدد ۱۸ کسر داده بوقت ضریح باشد

و جهت خواهر یا اکبر لوح بنویسند در وقت اجتماع شمس این شکل ۳ سطر

۱۸۷۱	۱۸۶۶	۱۸۷۳
۱۸۷۲	یا مشتری	۱۸۶۹
۱۸۶۷	۱۸۷۴	۱۸۶۵

۱۶۵۴	۱۶۵۹	۱۶۵۸
۱۶۶۱	هلال زهره	۱۶۵۳
۱۶۵۶	۱۶۵۵	۱۶۶۰

احد سطر این شکل هلال این عدد از مثلث است که مجموع ان حروف هلال است که ۳۳ است در مرکز نهد و انتهاء

بعد و جمع مر کز رسد کلیاتی که از پیش ثبت نوشته و باقی بعد تمام کنند
چنانکه در مقدم ... نموده شد و نام آنکس در بیت مطهر نویسد و در بعد
و دو ذو ... گمان اند که زبانش بسته گردد و وفقی دیگر هست که ...
از آن احتراز کرده اند و او را ثبت در ما خواهد
نموده بابوف در ... است

٣٢/٧	٣٦/٧	٣٢/٧
٣٥/٧		٣١/٧
٣٤/٧	٣٩/٧	٣٠/٧

٣	٨	١
٣	۴	۶
٧		۵

ح	۴٨	و
واحد	٢م	الله
۴٢	حد	٣٠

و اگر طالب باشد دو وضع مربع است ... برای ... جهة محبت
در ورق اهو ... سا ... ذا ...
کنند ... عدد ... است
در این مثلث آنست ... مربع
و مثلث مذکور ... غریب
مراتب ... در هر ... و ستاره
... آنکس بخواند ... غریب ...
... مثلث در ...

١٠	٧	٣
۶	٢	١٣
۴	١١	۵

١٠	٩	١
۶	٧ ٨ ٣	١۴
۴	١١	۵

٨	٩	٣
٧		١٣
۵	١١	۴

وانی چهار شنبه ... کشیده امر حث و این از اسرار
غریبه است و استار ... نماید کند مکرر از برای
ضرر ربی العلم عند الله ... مثلا اسم مطلوب
٣١٢ و اسم طالب ٣٣٣ و عدد حبیب ٢٢ و عدد محب ... و عدد
... للناس ٩١٥٨ اول اسم مطلوب که ٣٠٢ میباشد
در خانه اول نویسد ۵ م و ٢٢ حبیب است اضافه نموده در خانه
دوم نویسد و باز ٢٢ اضافه نموده ٣ نویسد باز ٢٢ اضافه نموده ۴ را
و با ٢٢ اضافه نموده در ۴ نویسد باز ~~٢٢ اضافه~~ نموده عدد اسم طالب
که ٣٣٣ میباشد در خانه ۵ نویسد ٢٢ اضافه نموده در خانه ششم
نویسد و باز ٢٢ اضافه نموده در خانه ٧ نویسد ٢٢ اضافه نموده در خانه
٨ نویسد و دیگر ٢٢ اضافه نموده در خانه ٩ نویسد و عدد ... که عدد ...
است در خانه ١٠ نویسد و باز ٢٢ اضافه نموده در خانه ١١ نویسد و باز ٢٢
اضافه نموده در خانه ١٢ نویسد و باز ٢٢ اضافه نموده در خانه ١٣ ... و اسم
خانه ... متصل سطر اول ... نموده آنچه از عدد ... للناس ٩١٥٨
کم ... عدد ... در خانه ١٣ نویسد باز ٢٢ اضافه نموده در خانه ١۴ نویسد
و باز ٢٢ اضافه نموده در خانه ١۵ نویسد و باز ٢٢ اضافه نموده در
خانه ١۶ نویسد ... مثال در مربع تمام ... و روغن ...
... در شیشه نموده ... آلات گرم ... نموده و چهار دو ...
نویسد اللهم ... ملائکه ...

و هم خانه دتوا بای هر خانه بهان عدد اسمی بیدا نموده که با عدد اصل درست باشد
و چهار خانه وسط با اسمی درست نموده که با یوش بعد هر یک از چهار خانه باشد
و هشت خانه دیگر را هر یک از آن خانها بعدد اسمی از اسماء الله بیدا نموده عزیمه
درست نموده و کرده در روز که مربع در پیشه کرانیده باروغن و آب صحو نشسته و آن
عزیمه را هفت هفت مرتبه بخواند و بخور مناسب بسوزاند که تحت شده و احفظه

۹۱۵۸ ۱۵۶

۴۷۸۱	۲۷۴	۳۷۷	۳۶۸
۳۴۴	۳۶۹	۳۵۰	۳۶۳
۵۱۶	۳۶۵	۳۳۴	۳۳۳
۳۵۶	۳۴۲	۸۰۰۷	۳۴۴

ایضا هر کس که با یدوح را که عدد ان
۱۳ بیت شده در ماه رمضان طرف در
شرف آفتاب تمام نماید و با خود
دارد و بعدد اسم خود با یدوح بگوید
هر کس در نظرها ادهد مطیع و منقاد
نماید و محبت در مغز است

ایضا خواص سوره مبارکه یس منها
بجهة فتوحات و وسعت رزق و تسخیر
قلوب بسیار موثر است در ساعت
سعد در مقارنه سعدین نوشته در لوح
یا در ماه مربع ۳ در ۳ و با خود دارد
که فایده بسیار حاصل است

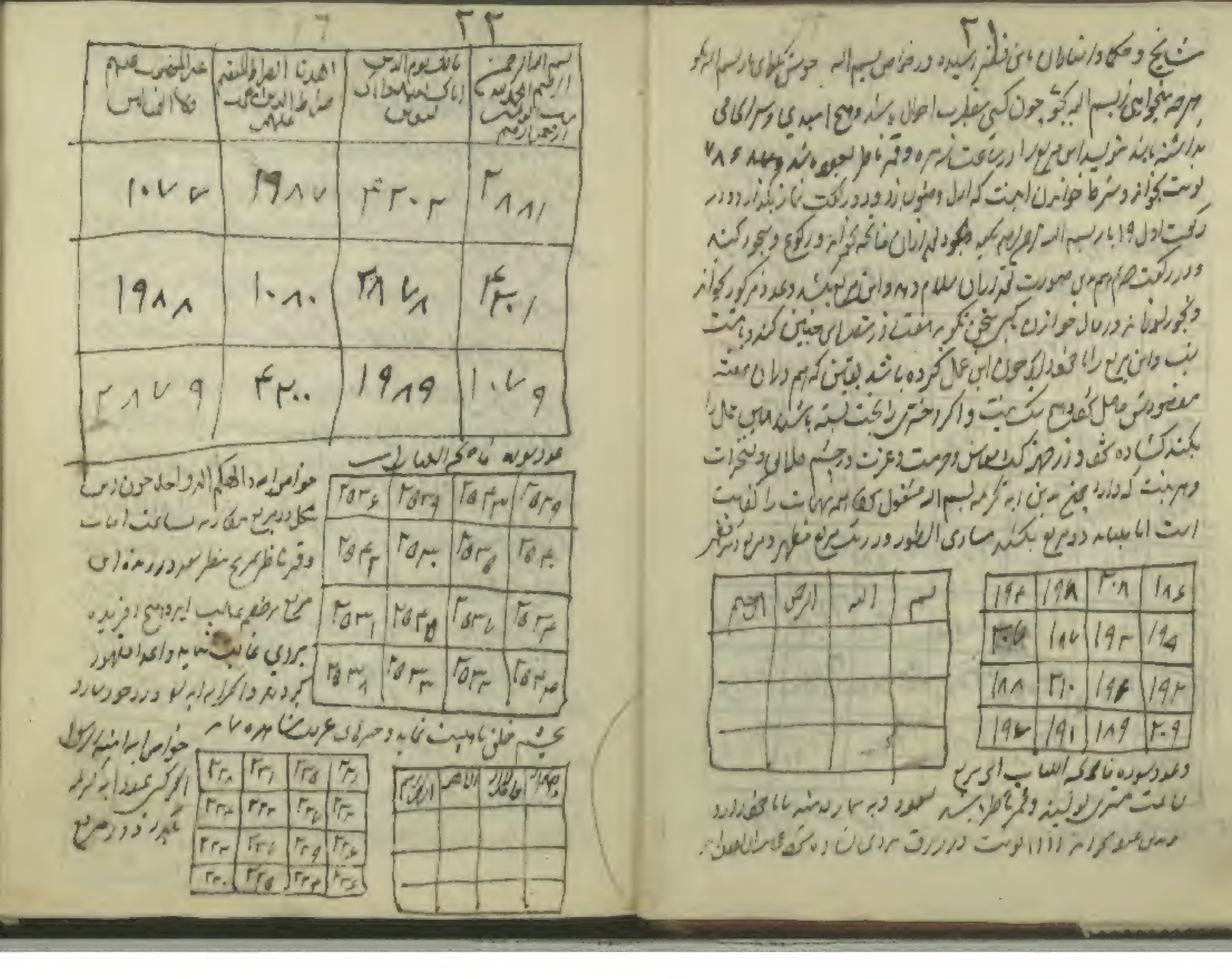
۱	۶	۲	۷	۳	۸	۴
۲	۷	۳	۸	۴	۱	۶
۳	۸	۴	۱	۶	۲	۷
۴	۱	۶	۲	۷	۳	۸
۶	۲	۷	۳	۸	۴	۱
۷	۳	۸	۴	۱	۶	۲
۸	۴	۱	۶	۲	۷	۳

و هرگاه به شش لت مار مره ها شد پس اول مشتری باید در ... نمودیم خود
دانستم عدد هجی سوره مبارکه ۳۲۳۸۴۴۴۴۱۵ خواستیم او را در مربع

بریم و بر مربع کرده با سنیم ۵۵ از ان طرح کردیم باقی ۵۵ و ۴۴۴۴۱۵ سنده
بسبع او را کسر نمودیم این باقی ۲۹ ۳۷ ۶ ۲۳۰ و در کسر آن مانده یک بار در خانه ۳ اضافه
نمودیم و تمام نمودیم خاص صورت لوح یا در ماه رمضان نوشت و طرفه ارتفاع بر سر سطح
خواص که جهة فتوحات و وسعت رزق و تسخیر قلوب در ساعت سعد خصوصا مقارنه سعدین
یا در ماه مربع نوشته و اگر سوره مبارکه را بخواند از شرف مشتری خواهد بود عروج خواهد
لیس بری بیش از نهایت جون از انسان در مرض نحوم به ای اکتفا نمودیم

۳۲۷۶۵	۳۲۷۷۱	۳۲۷۹۵	۳۲۷۵۶	۳۲۷۶۷	۳۲۷۸۶	۳۲۷۹۷
۳۲۷۵۹	۳۲۷۷۰	۳۲۷۸۲	۳۲۷۸۰	۳۲۷۶۱	۳۲۷۷۹	۳۲۷۹۱
۳۲۷۹۶	۳۲۷۶۴	۳۲۷۷۵	۳۲۷۹۲	۳۲۷۵۵	۳۲۷۷۳	۳۲۷۸۵
۳۲۷۹۰	۳۲۷۵۸	۳۲۷۶۹	۳۲۷۸۸	۳۲۷۹۹	۳۲۲۶۰	۳۲۷۷۸
۳۲۷۸۴	۳۲۷۸۲	۳۲۷۶۳	۳۲۷۷۴	۳۲۷۹۳	۳۲۷۶۲	۳۲۷۷۳
۳۲۷۷۷	۳۲۷۸۹	۳۲۷۵۷	۳۲۷۶۸	۳۲۷۸۷	۳۲۷۹۸	۳۲۷۶۶
۳۲۷۰۱	۳۲۷۸۳	۳۲۷۸۱	۳۲۷۶۲	۳۲۷۸۰	۳۲۷۹۲	۳۲۷۵۳

در خصوص آیات جند مخصوص که در مربع مبارز نوشته فوه در ...



مشایخ و حکما و استادان این فن بنظر رسیده در خواص بسم الله ... بار بسم الله
هر صبح بخواند بسم الله بگو چون کسی مضطرب احوال باشد و هیچ امیدی و سرانجامی
نداشته باشد بفرمایید این مربع را در ساعت زهره و قمر ناظر السعود باشد ٧٨٦
نوشته بخواند و شرط خواندن اینست که اول وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد در
رکعت اول ١٩ بار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید ... فاتحه بخواند و رکوع و سجود کند
و در رکعت دوم هم بدین صورت بعد از سلام ... دعا مذکور بخواند
... در حال خواندن ... چنین کند ...
... این مربع را ... کرده باشد ...
... و اگر دختر ... باشد ...
... ده ... عزت ...
... بسم الله ...
است ... مربع بکند ... مربع ...

الرحیم	الرحمن	الله	بسم

١٩٢	١٩٨	٢٠٨	١٨٦
٢٠٦	١٨٧	١٩٣	١٩٥
١٨٨	٢١٠	١٩٦	١٩٢
١٩٧	١٩١	١٨٩	٢٠٩

و عدد سوره فاتحة الکتاب این مربع
... بسته ... سعود ...
... ١١١ نوشته ... [illegible]

غیر المغضوب علیهم ولا الضالین	اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم	مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین	بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
١٠٧٣	١٩٨٧	٣٣٠٣	٢٨٨١
١٩٨٨	١٠٨٠	٣٦٧٨	٤٣٠١
٢٨٧٩	٤٢٠٠	١٩٨٩	١٠٧٩

عدد سوره فاتحة الکتاب

٢٥٣٦	٢٥٣٩	٢٥٤٣	٢٥٢٩
٢٥٤٢	٢٥٣٣	٢٥٣٥	٢٥٤٠
٢٥٣١	٢٥٤٥	٢٥٣٧	٢٥٣٢
٢٥٣٨	٢٥٣٤	٢٥٣٣	٢٥٤٤

خواص ... الواحد ...
... مربع ...
... مربع ...
... غایب ...
...
... خلق ...

خواص ... اگر کسی ... مربع

٢٢٨	٢٣١	٢٣٥	٢٢١
٢٣٤	٢٢٢	٢٢٧	٢٣٣
٢٢٣	٢٣٦	٢٢٩	٢٢٦
٢٣٠	٢٢٥	٢٢٤	٢٣٢

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بنگارد که قمر ناظر بسعود باشد ساعت و اسم خود را عدد بگیرد و داخل عدد کند و چون مربع تمام کند ۱۱ نوبت این آیه را در مجلس بخواند و بخور بسوزاند در آن جا یکسی سخن نگوید و چون با خود دارد و این آیه ملازم شود مدام بخواند اگر در وطن باشد توانگر گردد و اگر غریب باشد قبول شود و بچشم خلایق عزیز و مکرم باشد در فتوحات اثر عظیم دارد در خواص قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب عدد بگیرد اگر کسی از منصب افتاده باشد یا منصبی طلب کند این عدد و عدد اسم الشخص را اضافه کند در مربع ثبت کند ساعت سعد و قمر مسعود حمل نوشته بخود بخور بسوزاند و مدت روز و هر روز ۱۱ نوبت بخواند در حالت خواندن سخن نگوید روز یا شب چون این عمل کرده منصب و جاه و دولتش روی نماید و اثر عظیم روی نماید و اگر در عقب هر نماز و ورد سازد فتح و جمعیتش روی نماید و الله اعلم کرده عدد قل اللهم رب ۲۱ ۲۴۷ خواص الم الله لا اله الا هو انشاء الله اگر کسی این جمله را در مربع ریک ساعت شمس قمر ناظر بشمس بخور بسوزاند بعد خودش بخواند و آن مربع با خودش نگاه دارد در میان خلایق حرمت و هیبت باشد و چون کاردر نور [illegible] بعکسند و با خود نگاه دارد و این عدد بخواند و مشهورات آنرا کسی از نزد سلطان و عزیز و جاهلان [illegible] در چشم ملامان بزرگ سر از [illegible] و با هر کس غرض کوه [illegible] مطیع فرمان سردار را درستی و جمع صلح بخوانند بشرط طهارت اسم خود و اسم مطلوب کسر نگیرد اضافه این عدد کند و در مربع بنگارد

الرحیم	لا اله	الا هو	الرحمن
برحم	٢٣٥	١٣٩	٦٦
٢٣٣	٤١	٥٩	١٨٩
٤٨	١٩٠	٢٣٣	٤٣

و بخور بسوزاند و این مربع با خود دارد و این آیه ملازم شود محبتی عظیم روی نماید و خواص ابه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تا آخر هر کس این آیه را عدد بگیرد و اسم خود داخل کند چون قمر ناظر سعد باشد ساعت شمس این عدد منکور بنگارد و بخور بسوزاند در آن مجلس ۱۱ نوبت بخواند چون بر این آیه ملازم شود و این مربع با خود نگاه دارد مقبول القول گردد و اگر کسی شکار وی گردد و عدد این آیه ختم الله تا غشاوه عدد بگیرد و چون از شخصی هراسان شود عدد اسم آن شخص بگیرد و با عدد این آیه اضافه نماید و در مربع بنگارد و این آیه بعدد اسم آن شخص بخواند چون قمر در برج سنبله و قمر ناظر سعد باشد ساعت شمس و آن مربع با خود نگاه دارد و اسم آن شخص بسر را بخواند البته زبانش بسته گردد و اگر خصمان بسیار باشند عدد جمله را بگیرد و با این عدد اضافه کند و در مربع ثبت کند و در زیر سنگ گران نهد و نام خصمان بیرد زبان خصمان بسته شود هفت نوبت در آن مقام این آیه را بخواند وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون ختم بکم عمی فهم لا یعقلون اخسئوا فیها و لا تکلمون و شاهت الوجوه و عنت الوجوه للحی القیوم این آیه را هر یکی این خواص دارد و اگر این جمله را عدد بگیرد و بنام خصمان اضافه کند و در مربع ثبت کند اثر عظیم روی نماید و این از جمله مجربات است خواص آیه محبت حال کسی مبتلای دوستی باشد و خواهد کسی را مسخر خود کند عدد آیه لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم انه عزیز حکیم بگیرد و اسم طالب و مطلوب کم و بیش [illegible] و اضافه عدد آیه کند و در مربع ثبت کند و در ساعت زهره و در این اسم را بخواند بعدد اسم مطلوب و آن مربع را با خود دارد که مطلوب مسخر او شود و حل آیه ختم یهم کما آیه و الذین آمنوا اشد حبا لله و القیت علیک محبة منی و انه لحب الخیر لشدید این جمله هر یک این خواص دارد و اگر این تنها

بجمع این عدد بکیرد وعدد اسم طالب ومطلوب اضافه کند اثر عظیم بخشد والشمس
مسخر وی شود باید که قمر ناظر زهره باشد وبساعت زهره ومشتری اولی وانسب
این دعا للناس باحسن المآب همین عمل کند واز مجربات خواص آیة لو انزلنا
هذا القرآن تا یتفکرون جهة سرکردانی اجتماع وجیادان چون اسم الشخص
اضافه این عدد کند در مربع ثبت کند بساعت موافق مقصود حاصل شود واثر
عظیم روی دهد خواص آیة لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم چون کسی را حاجتی متعذر شود کی کمر ندا اسم خود واسم آن شخص
جمع کند وعدد آنرا در مربع بنگارد بساعت موافق مقصود حاصل شود وتیر باطن
نبود چون شب یکشنبه باشد [illegible] رسد چون مردم خفته باشند دو رکعت
نماز کند ودر رکعت اول یکبار فاتحه وبیست وپنج لقد جائکم تا آخر بخواند چون
سلام باز دهد ۲۰ نوبت صلوات فرستد بعد از آن سر بسجده نهد وبیست نوبت
بگوید یا رحیم [illegible] من کل حرج این عمل را نگذارد تا شود هر روز این آیه را
بخواند روز بروز کار وی بهتر گردد تا غایتی که صفت نتوان کرد وحق فردوس
یسئلونه مجملا مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب چون کسی فقیر وتنگدست
باشد این آیه را بعدد با اسم آن شخص در مربع ثبت کند بساعت موافق و
بر عقب هر نماز بعدد آن اسم بخواند واگر نتواند یکبار صفحه بخواند که از حیث لا یحتسب
حق تعالی در رزق وروزی بروی گشاده گرداند ومربع را با خود نگاه بدارد ومن خواص
این قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم چون این آیه را در مربع مرکز روز [illegible]
متفق ناظر بسعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سهل شود ودر خرید

وفروخت اثر عظیم دارد وخلایق را عظیم دارند وخواص آیه وعنده مفاتح
الغیب لا یعلمها الا هو اگر خواهد که زر حلال یابد تا غایتی ضرب به از زر وکار رسد
که به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عدد این آیه بعدد وعدد اسم [illegible] [illegible] [illegible]
بنگارد واین آیه را در حوالی مربع تولید دعقد نوشته بخواند وهفت نوبت سوره والشمس
بخواند والضحی در ترتیب [illegible] ودر حوالی وو [illegible] ودار [illegible] وزکوة ردعا یال
ارواز [illegible] خبر دهند وحقیقت استقبال بداند واگر بداند این آیه ملازم شود
ملحق کرده وهر صباح که کلیه کسی در [illegible] سخن غریب یاد کرد بس عجایب از اول اهر کند
واثر عظیم دارد خواص سوره الله نور السموات والارض چون کسی را چشم درد کند این آیه سوره
بالمعنی اسم آن شخص در مربع بنگارد وبا خود نگاه دارد نیز باید که ناظر قمر باشد وهر صباح
بر نهد که البته نیز باشد وروشنی چشم بفزاید واگر در شرف آفتاب این مربع ببیند
وبا خود نگاه دارد در نظر خلایق حاصل کند وعلوم غریبه از اسم در این [illegible] وارسید [illegible]
حاصل [illegible] [illegible] مسخوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درکه اشراف حروف کلب
[illegible] [illegible] [illegible] در دعوت [illegible] [illegible] [illegible] وارهین [illegible] بر [illegible]
[illegible] اثر مبطل در دل صدر روی در کوه آفت خواص جمعه دهن اکر کسیرا
لشکر باشد این سوره را بعدد [illegible] [illegible] مربع بعدد آنکس [illegible] واضافه
کند [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] مشغول کند کشاده کرد واز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که ذکر رفت ودر سعدی [illegible] [illegible] [illegible] اثر خواهد سال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابر دالعضا [illegible] العداوت والبغضا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بدان طریق که بوده می‌نویسد و در آن وفق ثبت کند و این شکل را در میانه در خانه انکس دفن کند تفریق واقع شود میانه ۳ در ۳ ما صورت مطهر است مطهر علیه مطهر الیه که اسم طالب است و اسم مطلوب را وار محبت در وفق می‌نهند مثال طالب محمد ۹۲ و مطلوب محمود ۹۰ و اسم ودود ۲۰ اسم الله ۱۵ جمله میشود ۱۳ طرح کردیم ایشنج ۱۹۸ الله تعالی خمسه نمودیم ۶۶ باید در مثلث طرح کردیم و یک بخش در ۳ در ۳ در را دردیم بصورت نظم طبیعی تمام کردیم هر شش اعداد کسر واقع شود یک دو درین شکل راست نیاید در خواص چند درین شکل نموده

٦٧	٦٢	٦١
٦٤	٦٠	٦٦
٦٩	٦٨	٦٣

میشود از کلمه تفریق که گفته شد و چون کسی مبتلای دل باشد و خواهد دلش سرد شود عدد سوره والعصر بگیرد و عدد اسم شخص بگیرد و در مثلث ثبت کند بدین طریق که نموده میشود در کوزه نو که آب نرسیده باشد بنهد و آب از ان بخورد که الله تعالی دل او را سرد گرداند و اگر خواهد کسی را از مقامی آواره کند بگیرد عدد انکس با عدد سوره الم نشرح در وفق ثبت کند و در گورستان دفن کند از ان مرتبه که هست تنزل کند و اگر خواهد ظالمی را رنجور کند عدد ابر فی قلوبهم مرض فزادهم الله و عدد اسم ظالم بگیرد و در وفق ثبت کند و بعد از ین جمله بخواند و در لحد او دفن کند یا در گورستان تا انکس فرو نکند به نشود و اگر خواهد کسی را عشق از دلش دور کند بگیرد عدد ما نار کونی بردا و سلاما و عدد اسم ان شخص در وفق ثبت کند و در کنار آب روان دفن کند دلش تسکین یابد و سوره ثبت بنهد این خاصیت دارد و اگر خواهد کسی را مطیع خود گرداند عدد لو انفقت تا عزیز حکیم بگیرد و هم عدد اسم ان شخص در وفق ثبت کند و عدد اسم خود و این عدد در مثلث ثبت کند و بر باد بیاویزد انکس مطیع شود و اگر خواهد

که کسی را زبان

که کسی را زبان بند کند عدد صم بکم عمی فهم لا یعقلون بگیرد و عدد اسم ان شخص و این جمله در وفق ثبت کند و در زیر سنگ گران بنهد که زبان انکس بسته شود و اگر خواهد که کسی را از شهوت حرام به بندد بگیرد عدد منزل و لمیت و شهوت فلان بن فلان و این جمله در وفقی ثبت کند و در جائی نمناک دفن کند و سنگی گران در بالای ان نهد که بسته شود و هر یک از این اعمال کند بنظر کواکب کند و بخور لوازم و عزیمت بخواند که مجرب است طلسم بوده حکمای مغرب و بعث انسان در مفردات و مزوجات این حروف است در مزوجات خواص بسیار است مثل کشایش و عزت و رزق و تسخیرات در مفردات فرد و تنبیط و جمع و اداد و قبض و هر چیز که خواهند در هر عمل آیتی از قران که مناسب آن باشد در حوالی و حواشی ان وفق نویسد بدین مثال اذا زلزلت تا ما اثقالها نویسد و این را هم بنویسد تفرقوا شتاتا و تفرقوا احتافا و ثقالا و بالحکم بینکم شدید و حزاؤکم ما تدارون کم الاحشا الا تعبت علت فلان بن فلان مع فلان بن فلان الساعه الساعه ان عزوفوق ... این مثلث و اما تو استنطاق باید نوشت و بخور نوزاند تا کار رسد و هلاکت ترسد ... عمل و بذیع هر چیز مستعود ... تا مضرت نیابد هرین مثاله ذخاره و توامانت که با واجب شود متعوذ شود و جماعتی دیگر از حکمای اهل مغرب از این خانه نه اسم استخراج کرده اند نه اسم اوراد نوکور شد و فهم سه هند ملاس صریعا قسمت علیکم اقطعها لیتا امر و بحق اعوی و بحق خالق الخلق بان تفعلوا کذا و کذا ای عمر وقتها این همان که نسائها الهعی کنی وا للقطا استادان نوع عمل با این طریق رسید و ده هیچ تسخیر

نذت واگر ادب نگاه ندارد وحرمت بجای نیارد وتا کارت بجان نرسد
منقود واین عمل البرکه که گرفتاری روی نماید واگر خواهی که کسی بمیرد چون قمر در برج
مربع بلمقابله این شکل را بالتت نحس رکند ودر مسجدی خراب مقابله قبله ۹
نوشت این اسما بخواند که اثری ظهور شود واین شکل در نخته بر ورق آهوی حوب
مبارستان بعداد بنخشه در روز جمعه و بخور کند بعود ولبان در محله هر چیزی
وازه دعنت آثار پیاد روزی وتام طور سطر در حوالی مربع مولد که رصد کشاست

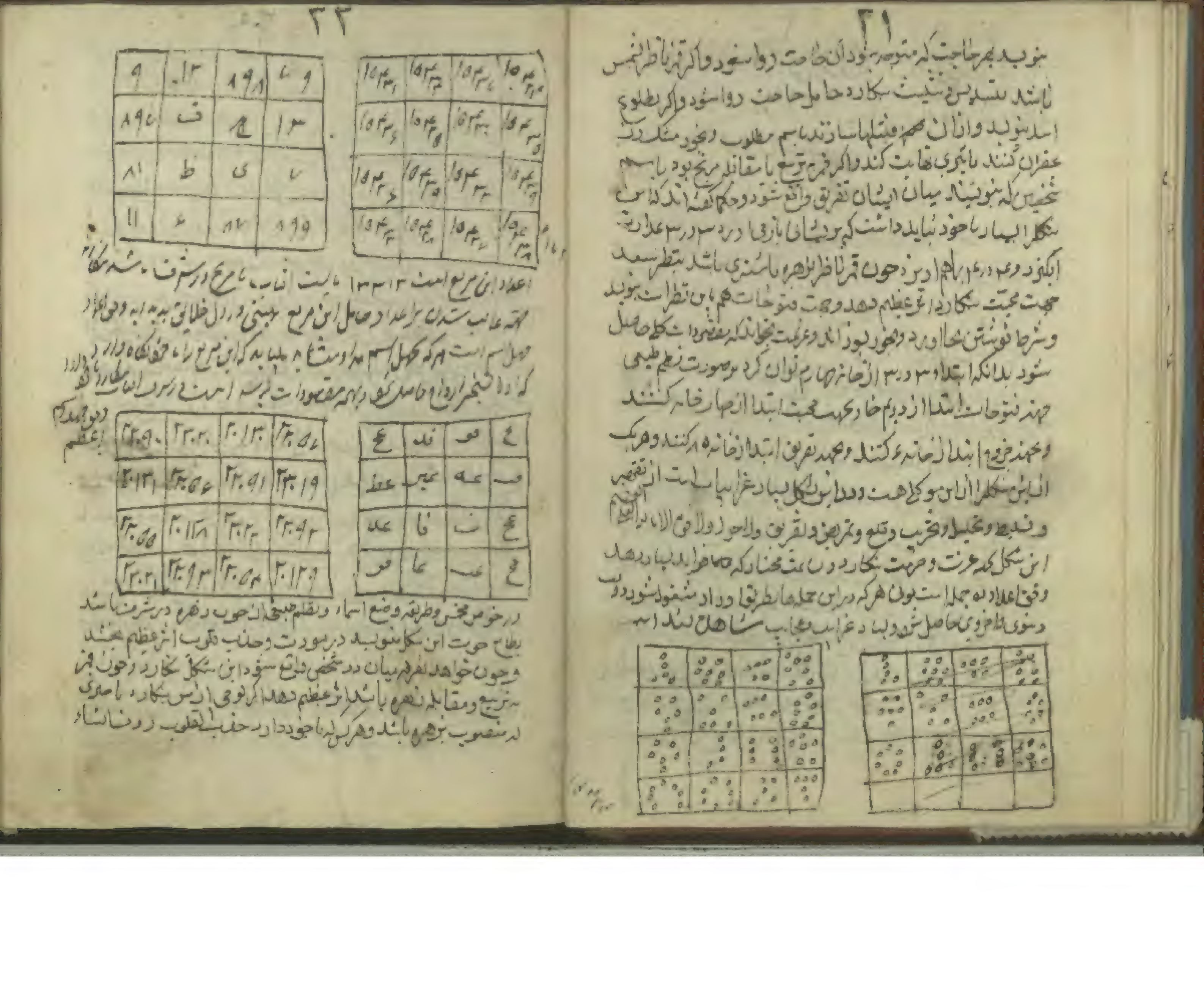
٩٦٠	٩٦٥	٩٥٨
٩٥٩	[illegible]	٩٦٣
٩٦٤	٩٥٧	٩٦٢

مربع مربع مولد ومربوع جهت محبت و کشایش
مربع بدوح وجلب دهر چیز که خواهد در پناه
استخوان مرده واب دهان جان انداز دو سه بار
بگوید عدد در کاغذ ودر شب بسر نهد وصورت
محبوب تحمل کند که مطیع شود اگر گریخته باشد یا چیزی دزد برده باشد
این شکل بنویسد ودر وسط او بگذارند ونام آن شخص در چهار دیوار
تاریک اندر پنهان کند وسنگ کوان بر سر آن نهد مرد حوده وگریخته ورفته
باز آید بدین شکل مانند که طریقه حکمای یونان چنان است که هر گاه خواهند

٤	٩	٢
٣	٥	٧
٨	١	٦

انطعی وتریق کشند طرایف ایشان است که پنج اسم از این
وفق را هر کاه بکشند این طریق که اول پنج اعداد بسعد
شصت عدد را اضافه کنند بخور وفق برند اول شصت [illegible]
دویم نهایت عدد که از این است اضافه به ۳ کنند و گویند پنجاه اسم عدد عدل
که این بالقوه است اضافه به ۳ کنند و گویند شکل اول پنجم علایم جمله وهم
۵ سه به سه اضافه کنند ونطق دهند و گویند شد اصل عدد آن مرد

عزت عظیم واقمت علیکم نحی ربنا وربکم باشید اسلام و نسخه اهل و بیا
سبطاییل وما شکلایس انعلوا کذا و کذا ان نهاریته ان عدد ومبالغه در اعمال
واجب داند وامام محمد غزالی سفر حابد در وضع سه در سه ا
وضعی نهاده او متکمان رد زمان اعداد در رمز نوام هی نوشت حبیب
عرب نساد دو احتراز بیخ نقش بعض کعب عطری بر سر بنت سجاد وضع
حمل ونماز خدای عزیز باران منقطع وفلان در بهشت الاجته وضع حمل این
شکل از نفراست بر سیده بر سر رصد و دیگر را بر پای راست بندد و یکی بر پای چپ
و یکی در بهشت در ساعت از رنج زائیدن خلاص شود واین شکل بنام گریخته
بنویسد ونام او ودر دو عدد پنج بنویسد ودر محل جوایگاه او دفن نماید
وسنگ کوان در بالای او نهد مسخر شود وباز گردد واگر چهار وصل کاغذ
کشند وهر یک در کوزه نقاب نرسیده بنویسد ودر گوشه گشت زار
دفن کند ملخ در آن موضع نیاید شود وجهت ابطال سحر این شکل را در دوایر
الکرسی با حروف مقطع در حوالی او بنویسد و به آب حل کنند و بان آب خود را
بشوید سحر باطل شود واگر کسی بسته باشد مرد زن را همین صورت عمل آورد که
موثر است وچون قمر در شرف باشد ودر تحت الشعاع دیگر الکم سعید
بنظر سعود بود بر پوست آهو بنویسد حامل او تا در کرده حرکت در اراده دشمن
ملول شود وچون به سرطان رسد وناظر بعید در رابع وخالص بکار دارد حاصل
او موجب باشد قمع حرکات غالب کردد بر دشمن وچون بروز دهره بکار رود ودر
سفر با خود دارد از جمیع مکان وخوف ایمن باشد وچون اجتماع نیرین باشد



٢١

بنویسد بهر حاجت که متوجه شود آن حاجت روا شود و اگر قمر ناظر شمس
باشد بشمس [illegible] بنگارد حامل حاجت روا شود و اگر بطلوع
اسد بنویسد و از آن [illegible] مطلوب [illegible]
عفران کنند [illegible] کند و اگر قمر تربیع یا مقابله مریخ بود با اسم
شخصی که بنویسند میان ایشان تفریق واقع شود و حکما گفته اند که این
شکل البهار را خود نباید داشت که [illegible] در ٣ در ٣ [illegible]
[illegible] قمر ناظر زهره [illegible] باشد [illegible]
جهت محبت بنگارد اثر عظیم دهد و جهت فتوحات هم این نظرات بنویسند
و شرط نوشتن [illegible] شکل حاصل
شود بدانکه ابتدا ٣ در ٣ از خانه چهارم توان کرد [illegible] طبیعی
جهت فتوحات ابتدا از دوم خانه و جهت محبت ابتدا از چهار خانه کنند
و جهت خروج ابتدا از خانه [illegible] کنند و جهت تفریق ابتدا از خانه [illegible] کنند و هر یک
[illegible]
[illegible]
این شکل [illegible]
[illegible]
[illegible]

او را حاصل شود چون زهره در حب هشت درجه حوت باشد یا چهار درجه میزان و قمر ناظر بزهره مشک و زعفران برکشند و باب حل کنند و بخورند هر کس ببیند محبت عظیم از او پدید اید و اگر بزن و شوهر دهند دفع محاست شود در میان ایشان و همچنین محبت موثر است و عقد لسان نماید بعون و اگر در طالع عقرب برکشند با طالع دلو و قمر ناظر بر تربیع زهره و مریخ از حمل باشند یا مقابله بود و نام دشمن در وی کنند و جمله را ساوی بر جاها قسمت کنند دشمن مقهور گردد چنانچه او را هیچ قوت نباشد و اگر در خانه دشمن دفن کنند ویران شود و اگر مریخ در عقرب باشد و ماه در سرطان این شکل برکشند و با خود نگاه دارند شجاع و دلیر گردد تا غایتی که هیچکس برابر او نبود و قوت عظیم در خود مشاهده کند و هر کس که این شکل بنویسد چون قمر بر تربیع مریخ باشد و ٢٥ پاره کنند در خانه هر کس بیندازد تفرقه پیدا شود و اگر در شرف زهره بنویسد و باب حل کند طفل را که آب بدهند زهنش صاف شود چون بزرگ شود مانا و حکیم باشد و اگر زهره خوشحال باشد و طالع سرج ماده بود و صاحب طالع در ١٠ یا درجه ٣ یا ١١ یا بود و ٩ بوده یا ناظر بوده بطالع یا صاحب ٥ یا ١٥ ناظر بود بنظر مودت و قمر خوشحال بود در ساعت مشتری این شکل ٥ دره بکشد بر حریر سبز و اسم در آن ترکیب کند بمشک و زعفران تحمد چون قمر در شرف باشد در سجده و با خود نگاه دارد پیش جمله خلائق مقبول و معزز باشد و در چشم و دل ایشان صاحب حشمت شیرین و محبوب بود و در نزد حکام و سلاطین عزیز بود و خواص بسیار

دیگر جهت محبت این وفق مجرب است در حالتی که قمر ناظر باشد بمشتری بنظر مودت و زهره نیز خوشحال باشد در یا دیجان نهد و در زیر آن سلی دفن کند و نام طالب و مطلوب بنویسد الی نوبت بود و حاصل گردد

٣٨	٧٨	٧٩	٣٥	٣٤	٨٢	٨٣	٢١	[illegible]
٦٩	٣٥	٣٤	٧٢	٧٣	٣١	٣٠	٧٦	[illegible]
٦٠	٤٣	٤٢	٦٢	٦٥	٣٩	٣٨	٦٨	[illegible]
٥٢	٥٤	٥٥	٣٩	٤٨	٤٨	٥٩	٤٥	[illegible]
٦٧	٤٦	٤٧	٥٧	٥٦	٥٠	٥١	٥٣	[illegible]
٣٧	٦٧	٦٦	٤٠	٤١	٦٣	٦٢	٤٤	[illegible]
٣٩	٧٥	٧٤	٣٢	٣٣	٧١	٧٠	٣٦	[illegible]

واما عقد المرء عن جمع الرجال فخذ دیک ابیض افرق وتذبحه على اسم من ترید واسم امه واکتب ٣ مرة وکرک هذه الاسماء سام بحونا دکسطاه سطاط وان کنت وان اردت ان تحربه عم ذکرک وبولک فان احدهما ما تبعد یبود فیه عقد المرء عن جمع الرجال ولا تبرک تعرف نکتب على ذکرک بدم دیک هذه الحروف فنجاح المرء ینعقد وهو هذا الشکل لعسلسلیع هلعلمع تکرر عدد اسمین وعدد حروفات تراب که ٢ ا ٩ ا مربع ممزوج عمود

و در بروج ۴ و در ۱۲ از خانه‌ها شروع نموده تا سر دو دبروده و سوازی ۱۲ اعداد
از جمله کلا طرح نماید و در خانه سیزده گذارده با اضافه یک بروده تا خاتمه و اگر
این لوح را در یکی از بروج ثابته نماید موثر است و در اثنا خانه مطلوب بنویسد
و نیز دیگر یک حرف او را اسم مطلوب را دو حرف‌ها را اسم طالب را در سم کن
در سطر واحد و تکسیر کن و تکسیر تمام را پس یک حرف از سطر را آخر هر سطر را
یعنی از اول حرم مقدم را از حرف موخر شرط بباشد فانان هر دو سطری
نباز دو آن سطرها انگشت کن که تا هفت سطر حاصل شود و از اول سطر
و او آخر سطور پس نقش کند نظام صحیفه و عدد او را صفر و در مربع نوقوع
داد و کرا لبته مراد را آنکه و شد محصول بود نه دعوات تا ایضا اگر چیزی
دزد برده باشد که حالاست بنویسد و در وقت خفتن در زیر باش نهد و در
خفتن بخواند در خواب ببیند و اقرار کند به تجربه رسید

ایضا در شب که قمر با ظر نبود، شنبه اسم علی
بخواب ارسیده، شنبه این عزیمت را

بخواند و بر پارچه حریری سفید پاکیزه را چه رسم کند سوئی که نوشته
شده است و در موضع خالی از وسط را نیم نام علاوه [illegible] و [illegible] که کلمات
از [illegible] سلسله [illegible] بگذارد و بعد از تمام هزار مرتبه عزیمت حریر را
با [illegible] و [illegible] در زیر سر گذارده دیجوب
بود و در صباح هفت عدد برداشته [illegible] ۳۱ [illegible] کند و در وقت خود شب
از هزار مرتبه عزیمت را بخواند و زیاده از ۵ [illegible] سرخ را د

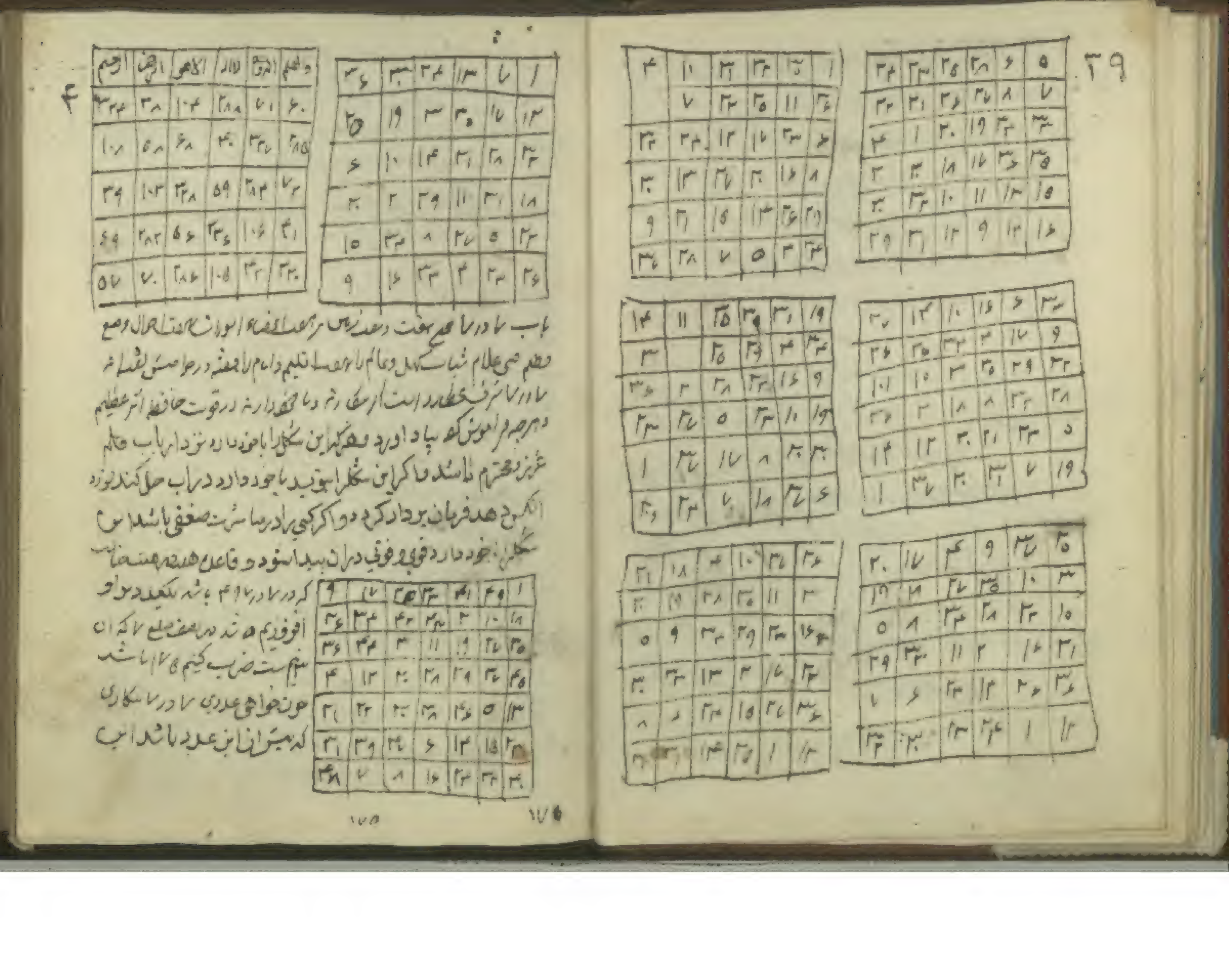
ورد هاند که کسی را مطیع نماید دس مو سر در عزیمت است کفانی الکافی توکلت
علی الکافی و نعم الوکیل الاحضار کتب هذه الکلمات الکتابه القلم بجر ۳
الکلم ۲ قبل از شروع الاسامی المفهود فی الکلمة المقصود

٣٦

یا سلوبون یا مستوبون طیطوطا لوطیبا مستوبا مستنطق طمیا
هاهنا میسینیا موسلطا طاطوحا طاطوحا ملیما محلوسا
سلسیما طهرطو یاطو یا علمسا طرا طیا یا محیثا محوطا
یا طهطهر یا محرولان احضر الله ایه ایه ال [illegible]
بحق [illegible] ظاهر بوده بر چهار طرفان بنویسد و بخط [illegible]
یا شموسا یا شمعینا یا ملک الحی و الشیاطین الروحانیه

الساكن في الفلب ۴۴ على محمد ۲۲۲ بحق هن البيمين اهيا شراهيا
۷ آدوني اصباوث الشداى بحق اتزلناه وبحق ترد ودر پارچه ازرد
خوش قماشی جوزه سفید وبا الوان مجلد در زمین نمناک دفن کنند
و ۱۲۳۴ ۳ ۳ سروری ان کذارد جنانکه ۴۲۱۲۸ ۱۴ ۳ ۳
بران بوسد ودوصوکرفته دونقله درهما بجا بیبند وعادات کرونشه
شد بلافاصله ترک میکرده باشد تا امدن ان شخص الفا الی میر ۳ ۹
دارد جمله مجربات است کالابجی کبث دارا اخی دبنک مرفوا ما
سروک جوک روبک کرادا حا الت محیث اونکا کرد انک
باب سبب نهیک لاطفاء غضب الاعادی وغیرهم اذا فداهم وان
لم یمکنک ان تقرا قدامهم فینبغی ان تقرء فی الطریق بحیث اذا استقبلته
تختم وتنفث علیه والاسم من خواصه انه ان کتبت وعلقت علی غنمک
لا تبران تدخل النار وتخرج سالما بقدرت الله تعالی وان اردت حرمته
فاکتب وعلق علی فاره واطرحها قدام الهره فان الهره لا تقدر علی اخذ
واساکه وذلک العجایب ادم حمه به بره اشتنه کاشنه
بدبل هیهه هیهه شی اشایان بی شفاهر نوادیس کرره
کون تا الکی جوکنی بینا کانا کا ودری اینرولای کوت
لاکه لاکی تو ابیا الاکی نراسی کهر هلام سنک نه امی

ما عده در خواص مدور حکما این عدد را عدد مقدم خوانند واول عدد
تام است جملنا آفتاب در شرف باشد حوشتی باشد ممکار ود وهرکه
با خود دارد در نزد حکام وسلاطین عزیز ومحترم باشد ومیوش براو انسان مشهور ۳۸
ومستجاب است نزعظیم دبهره وبعضی این شکل را موافق الفرح خوانند وبعضی ارسه
مقلوب با آفتاب وبعضی منسوب مشتری ولیمور زحل گفته از بهرحال جون شرف
مشتری باشد بمشک وزعفران بر ورق سفید بنکارد ودر عمامه نهد در فتح ودولت
ان شغل ونوبت ونجات بسفرا برود ودر نظر مردم با هیبت باشد ودر انبار
وگزدم ابلغ کردد وجماعه اگر در ساعت زهره بنهد مناسبت شد اگر طالب
خواهند جای ارند در شش پاره مس در ساعت آفتاب بنکارد وکرد روز را اما
باشد بهتر در هرجا در زیر آتش دفن کند صاحب روز را ارامه وهرجا که باشد
قرار گیرد وبعضی گفته اند شرف حل است اما طرفه مظهر این عدد در سر وش
بد حسن مکرر آورا فرددم ودر نصف ان که سه است ضرب لوم ۱۱۱ شد
وعدد عددش اینست اما جون خواهیم کاسه در سدس وضع کنیم اسم اعداد یکیم
از یکیه ما طرح کنیم انچه ماند به شش قسم کنیم ده قسم ما طرح کنیم دیگر یک رقم
اما سدس را ۵ کن باشد اگر ریک کسر باشد در خانه ۳۱ اد اگر کسر ۳ باشد
که در خانه ۲۵ بیفزاید واگر کسر ده باشد یکی در خانه ها وجام سیم وما رسش یقل
ما زیاد هم یکی صحیح و۵ کسر ما عمل مثال کنید الی صورت



۳۴	۳۳	۲۵	۲۸	۶	۵
۳۲	۳۱	۲۶	۲۷	۸	۷
۴	۱	۳۰	۱۹	۲۲	۳۳
۳	۲۰	۱۸	۱۷	۳۶	۳۵
۲۰	۲۴	۱۰	۱۱	۱۳	۱۵
۲۹	۲۱	۱۲	۹	۱۴	۱۶

۴	۱۰	۲۱	۲۴	[illegible]	۱
	۷	۲۳	۲۵	۱۱	۳۶
۲۲	۲۴	۱۲	۱۷	۲۳	۶
۲۰	۱۳	۲۷	۲۰	۱۶	۸
۹	۲۱	۱۵	۱۳	۲۶	۲۱
۳۶	۲۸	۷	۵	۳	۳۴

۳۷	۱۴	۱۰	۱۶	۶	۳۳
۲۶	۲۵	۳۲	۳	۱۷	۹
۱۰۱	۱۰	۳	۲۵	۲۹	۳۲
۲۶	۳	۱۸	۸	۲۲	۲۸
۱۴	۱۲	۳۰	۲۱	۲۳	۵
۱	۳۷	۲۰	۳۱	۷	۱۹

۱۴	۱۱	۲۵	۲۹	۳۱	۱۹
۳		۲۵	۲۶	۳	۳۴
۳۶	۲	۲۸	۲۲	۱۶	۹
۲۳	۲۷	۵	۲۳	۱۰	۱۹
۱	۳۷	۱۷	۸	۲۰	۳۰
۲۰	۲۴	۷	۱۸	۳۷	۶

۲۰	۱۷	۴	۹	۳۷	۲۵
۱۹	۱۸	۲۷	۳۵	۱۰	۳
۵	۸	۲۴	۲۸	۲۲	۱۵
۲۹	۳۳	۱۱	۲	۱۶	۳۱
۷	۶	۲۳	۱۲	۲۶	۳۶
۳۴	۳۰	۱۳	۲۴	۱	۱۲

۲۱	۱۸	۴	۱۰	۲۷	۲۶
۲۰	۱۹	۲۸	۲۵	۱۱	۳
۵	۹	۳۲	۲۹	۲۳	۱۶
۲۰	۳۳	۱۳	۲	۱۷	۲۴
۸	۶	۲۴	۱۵	۲۷	۳۶
۳۰	۳۱	۱۴	۲۵	۱	۱۲

۳۶	۳۰	۳۴	۱۳	۷	۱
۲۵	۱۹	۳	۳۰	۱۷	۱۲
۶	۱۰	۱۴	۳۱	۲۸	۳۳
۳۰	۲	۲۹	۱۱	۳۱	۱۸
۱۵	۳۴	۸	۲۷	۵	۲۳
۹	۱۶	۳۳	۴	۲۴	۲۶

الرحیم	الرحمن	الاعلی	الله	الروح	والعلم
۳۳۴	۳۸	۱۰۴	۲۸۸	۷۱	۶۰
۱۰۷	۶۸	۶۸	۴۰	۳۲۷	۲۸۵
۳۹	۱۰۳	۳۲۸	۵۹	۲۸۴	۷۲
۶۹	۲۸۲	۵۶	۳۳۶	۱۰۶	۴۱
۵۷	۷۰	۲۸۶	۱۰۵	۳۲	۳۳۰

باب [illegible] هفت و عدد [illegible] الوان [illegible] حال وضع
[illegible] علام شباب کهل و عالم [illegible] تعلیم و امام [illegible] در خواص [illegible]
[illegible] است [illegible] در قوت حافظه اثر عظیم
و هر چه فراموش کند بیاد آورد و هر که این شکل را با خود دارد [illegible] عالم
عزیز و محترم باشد و اگر این شکل را بنویسد با خود دارد در باب [illegible]
[illegible] صد قربان [illegible] و اگر کسی را در مباشرت ضعفی باشد این
شکل را با خود دارد قوت و قوتی در آن پیدا شود و فاعل [illegible]

کر در [illegible] باشد یکعدد [illegible]
افزودیم [illegible]
[illegible] ضرب کنیم [illegible] باشد
چون خواهی عددی [illegible]
که بیش از این عدد باشد [illegible]

۹	۱۷	۲۵	۳۳	۴۱	۴۹	۱
۲۶	۳۴	۴۲	۲۳	۲	۱۰	۱۸
۳۶	۴۴	۳	۱۱	۱۹	۲۷	۳۵
۴	۱۲	۲۰	۲۸	۲۹	۳۷	۴۵
۲۱	۲۲	۳۰	۳۸	۴۶	۵	۱۳
۳۱	۳۹	۴۷	۶	۱۴	۱۵	۲۳
۴۸	۷	۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰

عدد را از این جمله طرح کنی ۴ ماند ۴ را عدد به باقیم کردیم هر قسمی ده باشد در خانه اول نهادیم و تمام کردیم و اگر کسر دو عدد باشد یکی را ن هر دو دم
۱ ۴ باره ده شد در خانه اول نهادیم و تمام کردیم و اگر کسر سه عدد باشد
۲۴ خانه قبا عدد نگاریم و هرچه کسر باشد در خانه ۳۴ بنهیم و تمام کنیم

۵۸	۱۷	۱۹	۴۶	۳۶	۴۴	۲۵
۴۷	۴۹	۵۶	۶	۴۲	۳۵	۳۳
۴۱	۳۲	۴۸	۴۸	۵۰	۵۱	۲۳
۱۴	۲۲	۳۸	۳۸	۳۹	۴۰	۵۵
۴۰	۵۴	۱۳	۱	۲۹	۳۷	۲۵
۳۶	۳۴	۵۳	۶۳	۱۲	۲۰	۱۵
۱۹	۲۷	۳۵	۴۳	۶۱	۵۹	۱۱

اله	رسول	محمد	الله	الا	اله	لا
محمد	الله	الا	اله	لا	الله	رسول
الا	اله	لا	الله	رسول	محمد	الله
اله	لا	الله	رسول	محمد	الا	اله
رسول	محمد	الله	الا	اله	لا	الله
الله	الا	اله	لا	الله	رسول	محمد
الله	الا	الله	رسول	الله	اله	الا

اما هر یعنی مقابله ها را که در سطر اول و در هر خانه یک اسم می‌نویسد پس هر خانه ۴ و خانه دیگر ... خواص این شکل است که هر که با خود دارد در حاس هفت اسم را ملازمت نماید اگر محتاج بود غنی گردد و میان خلائق عزیز و محترم باشد و اگر این شکل را در وقت سعد بنگارد خاصه ... هر که با خود دارد در تمامی مهمات و مقصود حاصل شود ـــ

الواهب	هو	حفیظ	حمید	عصر	حرس	صبح

معطی	وهاب	کریم	دائم	علی	عظیم	کا
۲۰۴	۱۶۰	۱۱۵	۱۲۶	۱۰۰	۱۲۷	۳۱۳
۱۵	۲۷۱	۳۰۹	۲۸۳	۱۰۶۱	۱۱۳	۱۲۰
۱۰۹۸	۱۱۶	۱۲۰	۱۹	۲۸۰	۳۰۶	۱۲۰
۲۶۸	۳۱۰	۱۲۶	۱۰۶۲	۱۱۳	۳۹	[illegible]
۱۱۷	۱۳۸	۱۳	۲۶۹	۳۰۷	۲۸۰	۱۰۹۱
۳۱۱	۲۸۵	۱۰۶۰	۱۱۴	۱۲۵	۱۷	۲۶۵

۶	۱۳	۱۸	۲۴	۵
۱۹	۲۵	۱	۷	۱۳
۳	۸	۱۴	۲۰	۲۱
۱۵	۱۶	۲۲	۳	۹
۲۳	۴	۱۰	۱۱	۱۷

و اگر در چنین وقت که گفتیم نام طالب و نام مطلوب تکسیر کند و جمع کند و به طرح کند و باقی را بر ۵ در ۵ نقش کند و در نقش عدد طالب با خود نگاه دارد در پیش مطلوب محبوب و مرغوب گردد و هر حاجت که خواهد روا شود و یک لحظه از وی نشکیبد و ۵ در ۵ را از انواع سوم نگاشت و ما بعضی را از کلام امام طریقه مظهر قاعده او چنانست که ۵ در ۵ ضرب کنیم ۲۵ شود یک را افزودیم ۲۶ شود در نصفه ۵ که دو نیم باشد ضرب کردیم ۶۵ شد پس عدد ... ۵ در ۵ ۳۲۵ اما چون خواهند که اسمی کشند و یک قسم در خانه اول بنهند و تمام کنند اسم به طرح کنند و انچه بماند قسمت کردیم ... ماند ۵ را بر ... قسمت کردیم و چهار قسم و باطرح ... یک قسم اما که ۵ است در خانه نهادیم و تمام کردیم اگر یک کسر باشد در خانه ۲۱ افزائیم و تمام کنیم مثل اسم اللطیف ... اگر دو ماند کسر در خانه ۱۶ در خانه ۱۲ افزائیم و تمام کنیم مثل اسم العزیز و اگر سه عدد کسر داشته باشد خانه ۶ افزائیم و تمام کنیم الرحمن با یک مثال اسم اللطیف ... مخمس مطهر و ان فضیلت که اسم ۵ حرفی در یک ضلع اول در ان ... مثال صحیح دیگر نموده شد و واضح در وضع هر یک هر یک خانه را چهار خانه دیگر در طرف در او در اول صورت

طبعی مثالش ۵ کلمات نصر من الله و فتح قریب در سطر اول بنویسد و تمام کند و اگر اسم محبوب خواهد ... ۵ در ۵ بنهد و اسم طالب و مطلوب با عدد یکدیگر اضافه کند چون تمام کند محبوب عاشق شود و مسخر گردد و تا آن شکل دارد از او شکیبائی و قرار نداشته باشد و اگر با همت ثابت بنگارد و با خود دارد در عهد السان ... شود

بسم	والنقیب	وادی	کتب	محبوم
۹۴	۱۴	۷۲	۱۴	۸۵۵
۳۹۹	۶۹۸	۹۱	۱۳۰۲	۷۲
۱۲۵	۵۶		۹۶	۹۵
۷۹۹	۹۳	۱۳	۸۶	۴۵۵

قریب	فتح	الله	من	نصر
۲۶	۸۶	۳۱۴	۳۱۳	۲۹۰
۳۰۲	۳۱۴	۹۶	۳۶	۸۷
۳۹۲	۲۴	۸۸	۳۴	۳۱۵
۸۹	۳۳۴	۳۱	۳۹	۵۶

و اگر اسم خود در قطر اول نهد و نام مادر خود در قطر دوم و نام مطلوب در قطر سوم و نام مادرش در قطر ۴ و این چهار اسم با عدد یکدیگر در قطب دارد این شکل نهد و قسمت این عدد الا بطریق که قطار واضح است باشد تمام کند چون طالب با خود دارد مطلوب مسخر وی گردد و اگر خواهی که عقل انسان کنی هر چند که باشد اسم انسان بکره و جمله در نقش ثبت کند و در حدد در زیر سنگ گران نهد که زبان جمله خصمان در روی او بسته گردد و این شود ان و اثر

رمان

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۰	۲۱	۲	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	۱۲	۱۸

حاکم	...	۳۰	۳۸	علی
۷۱	۳۷	۱۱۱	۳۶	۴۹
۱۱۲	۳۶	۵۰	۶۲	۳۸
۹۶	۶۳	۳۵	۱۱۳	۳۶
[illegible]	۶۹	۱۱۳	۳۲	[illegible]

خواص این نقش هر که کسی از او محبوب ... در ساعت سعد با خود دارد مستوجب کار شود و هم ... حاصل شود اگر کسی ... بنویسد

۱۱۹۳

۷	۱۱۱۳	۳۳	۳۹	۱
۳۴	۳۵	۳	۸	۱۱۱۴
۳	۹	۱۱۱۶	۳۰	۳۶
۱۱۱۱	۳۱	۳۷	۴	۱۰
۳۸	۵	۶	۱۱۱۲	۳۲

ص	ع	ی	ه	ک
ی	ه	ک	ص	ع
ک	ص	ع	ی	ه
ع	ی	ج	ک	ص
ه	ک	ص	ع	ی

اگر خواهی در سال خود بطریق انداری که ایشان بلا که سر گردند و ناخوشی در مقابل متفرق شوند و سرگردان شوند در روز زحل و مریخ ساعت نحس وقتی که قمر با طریق زحل یا مریخ باشد منظر علاوت مخمس بنگارد که در خطها و عدد ۱۳ اما شد و باره ... بمقراض در آن موضع که لطریقه شود ...

هر که این شکل را در مخمس بنگارد در ساعت سعد و قمر در ناظر ... با خود دارد در حسم

۶	۸	۲۴	۲۰	۴
۷	۱۰	۱۷	۱۳	۱۹
۵	۱۵	۱۳		۱۹
۲۶	۱۴	۹	۱۱	۲۱
۲۲	۱۸	۳	۲۳	۱

حلال عزیز و حبیب و محترم باشد و بناح ... راست ... و ملا ... کم ...

١١٦				کد
		٩٣	علی	
٩۴		ناصر	١١٢	
	حی		٩۵	
اساس	٩٦	۴۴۵		

ل	١	٤	ث	٢

٢٢	٩۴	٢١٢	١۴٧	ردد
٢١٣	١۴٣	٣٦	٦۵	٩١
۴٧	٦٦	حی	٣١۵	١۴۴
٨٩	٢١٠	١۴۵	۴٨	٦٧
لوث	۴٩	٦٣	٨٩	رسیل

م	و	ی	ق	ق
٩٨	٢١	٣٨	۴	١٣
٢	١١	١٠١	١٩	۴١
٢٢	٣۵	۵	٦	٩٩
١٢	٩٧	٣٠	۴٢	١٣

دیگر مجرب ارد در هر ... از عرائب لبار است چون زهره در ... باشد
این شکل ... را ... دارد محبوب حلالی گردد هر کرا ... ببیند درست ... که
و در فتح و روزی ... گشاده گردد و معروف ... مشهور ... گردد

١٠٠٠٠٠ ٩٢	١٠٠٠٠٠ ١٥٧	١٠٠٠٠٠ ٨٨	١٠٠٠٠٠ ٩٩	١٠٠٠٠٠ ١١
١٠٠٠٠٠ ١٥٣	١٠٠٠٠٠ ١١٨	١٠٠٠٠٠ ١٣	١٠٠٠٠٠ ١٥٥	١٠٠٠٠٠ ٩١
١٠٠٠٠٠ ٥٣	١٠٠٠٠٠ ٨٩	١٠٠٠٠٠ ١٥٧	١٠٠٠٠٠ ٩٣	١٠٠٠٠٠ ٩٨
١٠٠٠٠٠ ١٥٣	١٠٠٠٠٠ ٥٩	١٠٠٠٠٠ ١٥١	١٠٠٠٠٠ ٩٣	١٠٠٠٠٠ ٩٨
١٠٠٠٠٠ ١٥١	١٠٠٠٠٠ ١٥١	١٠٠٠٠٠ ١١٣	١٠٠٠٠٠ ٩٣	١٠٠٠٠٠ ١٥٣

با هر یک ره ان دیگی میر اومک اوی ثواب سی اوی کهر
تاکام کلاج سی جاوی بیر بیباد کلات جهانی می کاوی
سکت مری لیفکت کروکی بود منتر احمد کبیرلی باجها و دجاشا
دیگر سنین است ان کنت ... علی ... کلالبر و ان ... الله
تحریرسالی ان ساور حروف ما بی حمی که بددی منهم ما بشد ... عدد
بگیرد و موافق ... و در مربع از خانه اول ابتدا نموده چو کند با در مثلث
رکند و باید که در تجم مربع سارق ... ملائک ... است شد نوشته که ... در
مربع یا مثلث اسم مادر موسی و ... ... تمام حوالی ان لوح
جبود و ... باورید تا ماهی و دمان اورا بر از پوست مربع
نود و تجم مزبور و ... کرده و بالای او را باز ... تا به سه
مالدن ان ... که جراغی از روغن زیتون در ... تا به ... که ...
سارق اگر مرد باشد بزرگ شکم و اگر زن باشد ... نکذارد
که تحم کفته که سارق هلاک میکرد ... است ... اسب
که تجم ... ادرده و ... از ... اعظم ... که سارق خوب کها
عرض ... طکا ... که ... ملائک ... اسم مادر موسی
انجه ... بجود ... است ... در
دفت ... تجم مذکور اگر ... اسم ... است ... اسم ...
مربع ... اول ... اسم ... سارق

بجود

سیح واند ... که نظر دارند ... تجم مزبور نوشته ... کرم کند ... قدرت
الهی شکم دزد دریده اید و اگر اقرار بکند شکمش پاره گردد مجرب
١٥ ٧٣٨٤٩ ١٥ ٧٣٨٤٩ ١٥ ٧٣٨٤٩ ١٥ ٧٣٨٤٩
از عاملان مشهور است که اولا ... در سبوی خام و در کوشه خانه ... دارد
و یکعدد روپیه و ... سفید ... و یکعدد فلوس ... سرخ ... دارد
... از این ... نقش ... که ... تا ٣٠ روز هر روز
١٥ نقش ... کند و در سبو اندازد ... که در کناره دریا
... بنشیند ... در آب روان اندازد و هر کدام که ... بکند
... که پادشاهان عالم ... تمام خلق مسخر و مطیع او گردد
و از درون سبو هر صد روپیه و فلوس ... بر گرفته ... حلال صرف کند
... که ... سبو ... نقش است

۴	٩	٣
٣	١٠	٧
٨		٦

... در ... که ... که ... را
... اقشع ... و این ... اسرار
جمیع حکایات و ... مقدور است
که ... داشته باشد ... در ... کیر ...
... در سایه خشک کند و بوزن بادام مقشر
کرده ... با روغن بنفشه بادام ... خشک کند
هر که ... روز احتیاج لطعام نداشته باشد

نوع دیگر ... بادام مقشر ... لا اله الا ... بجرب ... و لغدر ربع
ان ... تازه در سایه خشک سازد ... بگیر ... خشک کند با
... مجموع باهم بکوبد باز ... مجموع ... تر داخل کند و بکوبد و در
سایه خشک کند و باز ... تر داخل کند و کوفته خشک کند ... بیار
... بازار ... کند ... بخورد تا ... روز احتیاج لطعام
نداشته باشد نوع دیگر ... کباب کند و بوزن ان ... مقشر و شکر مجموع
... و جهار ساز و در سایه خشک کند و بوزن ... و فتی که
... تا ... محتاج لطعام نشود نوع دیگر ...
و استخوان ادمی ... در ... گرفته ... و استخوان ... سیاه
... استخوان ... در ... دفن کند ...
... از ... بخور کند ... سیاه ...
... اهل مجلس ... کند ... اختیار ... و ... کرسی
... منفعل ... و زهره ... کند ... و کافور ...
... در ... بحد ... دردی بجه جون ... از شن

کند از نخودان [illegible] اگر [illegible] درمیان تهی کنند
در آتش نهد نسوزد عمل دیگر [illegible] نشادر [illegible] سوده در دهن کند و بجای
و بهمان آب که در دهن جمع شده مضمضه و غرغره کند و آهن سرخ کرده
در دهن گیرد دهنش نسوزد عمل دیگر زرنیخ و [illegible] صلابه کرده و زهره
گاو و عصاره گل [illegible] مجموع را بهم آمیخته بکف دست و پای خود مالد
هرچند آهن در دست گیرد و در بالای آتش رود در دست و پای او نسوزد
عمل دیگر بگیر افیون [illegible] و دانگ [illegible] و پوست تخم مرغ و زرنیخ
[illegible] سحق کنند [illegible] بر دست مالد همین عمل کند گل سرخ زاج و خطمی [illegible]
[illegible] بهم مجیس کرده [illegible] طلق محلول و [illegible] خطمی [illegible]
[illegible] زرنیخ [illegible] سحق [illegible] عمل کند تخم [illegible] ۳ ۴ مرتبه
در دست مالد اگر آهن سرخ کرده در دست گیرد دستش نسوزد [illegible]
[illegible] خون [illegible] عمل کند عمل دیگر [illegible] طلق محلول و با زیبق هم
[illegible] تخم مرغ و لعاب خطمی [illegible] اگر در تنور سوزان
رود نسوزد عمل [illegible] دیگر [illegible] مالد اگر دست در روغن
سوزان برد نسوزد دیگر طلق محلول بر جامه مالد همین عمل کند دیگر

گاو

کافور و آب سحق کند بمندیل مالد و بر آتش اندازد [illegible] در آتش [illegible] افکند
و شعله کند و نسوزد از پوست [illegible] و آب [illegible] و کبریت
[illegible] و دست [illegible] کند و [illegible]
[illegible] شمع [illegible] شود و [illegible] طلق [illegible] انگشتان [illegible]
[illegible] همین عمل کند دیگر [illegible]
روغن [illegible] اجزا را برابر هم کوفته هر که بخورد بیمار گردد و چون
کاغذ [illegible] هر طرف شود اگر کسی تخم مرغ را با زاج سوده در
و تخم زاغ صحرائی [illegible] نوع دیگر [illegible] تخم [illegible]
موی [illegible] سیاه [illegible] بجلد حیوان سیاه مالد
[illegible] مردار سنگ و [illegible] کرد [illegible]
[illegible] در آب [illegible]
[illegible] بجلد حیوان [illegible] سیاه گردد [illegible]
[illegible] آهن و زاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

را در خمیر کرده نان بپزد و لبک ده سک بر قفس در آید اگر انکوزه در کوزه
بکنند و آب در کوزه کند کوزه بشکند و اگر بشیطره هندی و علک انکوزه
در میان گل باشد هر که ببوید عطسه دکوز زند اگر سر فرد س ایجب کنند
فریاد نکند و کبر بیاد و دکه بهار ما در ان غلطیده باشند در زیر
دستار خود کند از خنده کسر طعام نخورد اگر مکس را کرد موی سر اد جب
در زبان او بنهد در زیر دستار خون کند همی عمل کند اگر دانه حبی س در شیر
بگذار نه ماسه ار روز بعد که در انت که سوراخ توان کرد هرکس زبان او بسوزد
زبان او در دعرا فتد اگر کسی ابلیلا جورد ل عادت کند اتش سفید شود
اگر کشنیز تریاکا نه بر بنه ماله و کرد دست خشک شود در اتش نوزد اگر صمغ عربی
درد دست او از اتش توان برداشت اگر زهره غراب با ماه فور بهم آمیخته
در شراب کرده بخورد مست نگردد اگر شب بما نا مار دعن نیک بابرد
بر اعضا مالد هر که ببوید ملک برافتد اگر سنگ ابکیه در خرقه کرده و برطبه
خام درا اند و آب در بپزد هر بپزد اگر بعد هر نیک بجنبد از سرب سیاه بپرد
در زیر سر کسی نهد هرچند اتش کند گرم نشود اگر شیران آدمی مرده و زبان ده
گرم کند او از خروس کند بیخ را زنده در روغن زیتون کنند ابهد و بس

مار بخم طرح جراغ و زرخانه پر از عقرب نماید اگر پوست گرگ ره کاسه کنند
هر کان که نزد آن باشد بگیرد اگر در انقاره بوست گرگ کنند نقاره ها ۵۳
جلد بگسلد نه با ره کو الکران نقاره پوست اگر کند د سوز زده عمل کند اگر
کل قند را با سر زحل کند بکار دار ماله حفاظ ما به که کو ما در اتش سرخ
کرده است اگر زهره کلاغ با بیه او اکرد در بیش ماله سیاه شود سفید کلنگ
اگر بهل و در زیر سر کسی اید کند بس او از ده در یش سفید شده سیاه
شود اگر مو زیر فلو مرغ را فرد بس کنده و الجزه در جای او ماله و که رد سا
در زمین فرو برد خانه شیعه او با اله باشد و مرغ را نزد کسان برده مرغ
سر او را بدان ببرد و در سرکه در ششه کرده و کبریت در ان ریزد رو سخ
ده اگر جوزا ما بحم نیز و نفرا را در اد در تنور در او گرم کند و سوزنک
در آن کو گنجانند دکرا او حرکت کند اگر جوز را بکند و در روغن نفط
کند و بند دیگر از اتش کند باده و ماران او را اتش دشد و اگر نک آب در خانه
اگر سرکش کبوتر را ب چند او در موی یا موی سیاه دراز شود و اگر قدح از جای
مراز شراب کم مرد در بان باب ملوان لباس داخامه باشد و در بلس و در آب
حنان خیال گفته کلاش کر شد انت اگر است چترهندی در دان شود بر مجرب است

و عبا زیا به گنتر دان بیلا خود را از هر کس جفیر و نفیر بزرد کو میگ شر ان دارد
اما ان پنج مطلب که ذکر شد چون طالب راستی یا فتی دارد اصادق متانت
جنانکه در صدر قسم خلال اول ۸ ۵
[illegible]
[illegible]
با به ما صالب الله دعیه از اد کرمان دارد از اد بکری و اداره حق مادق
است که باد سرنج و از اد منقع شده باشد اثرا یکی نفس جون حاب بکن
و بعد از آن صورت هرچه خواهی از درهم و دینار بجنبد از الخانه اسی
اسم را موافق اسم خود بخواند ...
و بعد از آن در میان دایره مدوری که در کاغذ یا پارچه مدوری بنویسد
باشد که باصطلاح اهل صنعت اثرا حزب خانه گویند و در وقت
گذاشتن و برچیدن این اسم را بعدد ابجد او از ماه گذشته ...
[illegible]
بس عزیمه با یکی طرکند را بنده بخت کنند و بعد از آن در یک نفس
عزائم بخواند و به حضرا بکنند و مدامانا و مثنو باشد اما بدانکه اگر چه شخص
متقی و با مطلب شرعی عمل کند هرچند که امر صورت نبندد جنان
بدانیه حضرا بکنی محکم کند که کو ما جیب بنده است هرچند خواهی بگیرد از انجا
بر بنا به حرف انی ملات طاهر سها از این اددر کنوز دان درهم سه
تا کس بنده ...

لنقصان کند اما مطلب که در ان ابجاز ما صدکند بر جانب در زایل بر شود
خواص این درهم اول که زنیف که عظیم باشد و ارده برای زنده و اشته باشند
بر از ان که صد جند ان داعیه کرده مادر بگیرد خواه شاه خواه فقیر
و خواه عاملی هر که او ۵ ۲ ۵ اثرا با سوزن طلاع کرده در میان
خرانه او بکذار کند را بگیرد او کرد شد
عزیمه را در یک نفس بخوان ...
[illegible]
زیادت که و معتقد که ... سه بار ... را باید حول
حوض جمع شود و بعد از ان بگو که من این چند بر کرده حق النفس حق
از انها گرفتم ... با حکیم ... نیز مطلب شده پیسه و جون حلبت حاصل
کرد در خلوت تنها بنشیند و عزائم بخواند هزار مرتبه و هر مرتبه در
یک نفس ... تمام کند
[illegible]
که مثنو اثر است و هم چنین از برای شخص که طفل او ... طرف عشق
و شده باشد و سوز عمل کند که مجرب است و دیگر کسی که فرزندان کشته
شوند باشد و ... عمل کرده باشد ... بر اطعام دارد تا زمین
حیته تحفه که ... حقیر کم فرد شده جون از این درهم ...

برشت اگر تخم فلان زر نیخ در بازو بندد دیگر حوالش نبرد اگر سنه زدس
سوده را در غربال کند که هر دو سر او باز باشد و در دهان لکه دار در
دهمنو روی در درخت کرنه انصا اهسته باشد و در ان تخم باید ستکهاب
عجب مت بده کف جوز هندی در کوزه کرده سر او را محکم کند
صدا از انجا برا به اگر اب حرز لسار نور شده باشد چند جوز را سوراخ
کرده در انجا بیندازد نوری حرد اگر پوست انار را سه سبانه روز در اب
کرده اب را در گلت زرد باشند انجم از زیج کردد اگر نوبت انار را
بر درخت میوه دار بنده همان عمل کند و خرمای خشک را دکه حرز درار
بجد اسه باشد صاف کم آب بزند و الس کند چند که چهار برد ان خرما
رطب شده باشد تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن از رکن حمد الحمد لله رب الذی جعل خزائنه الکاف والنون والصلوة والسلام
علی اشرف الانبیاء والنبین اما بعد مختصری است در بیان [illegible]
[illegible] اجازه نا شرات
اسماء الهی در معرفت علم قرطاس بنا بر استحقاق فرزند ارجمند طول الله
عمره کله چند بر رسم یادگار از اسرار ظاهر بنا به مبنی خلق الله الملک الغنی
بهاء الدین محمد عاملی چنانکه در باب ارباب هوش ما اهل استحقاق

توان کرون که والا که سبا ربی حرمت و اشفاق استاد متقی مهران
و ترک محرمات و ازار عباد و ترک اختلاط صحبت حکام اهل ازار و ترک تردد
حکام و اهل دیوان اگر کند نجات مسلمین و قضاء حوائج ایشان و ترک حکومت
و طلل دیوان و تکسیر و منع ظلم لقدر مقدور و سایر آنچه متعلق باشد با مر معروف
و نهی منکر و منظور حفظ الغیب داشتن [illegible] درعات
استحقاق دانستی و انقضاء مجاز در اسرار اسماء الهی نمودن قدرت بدان
دارد که حل جمیع مشکلات و هر حاجتی [illegible]
آنکه باس نقش خود را بنگو بکه دارد [illegible] از تا بر این اسماء الله عنبر حاصل است لیته ط
از این باب خبر و سر این عزم که استار اخارکس و در نظر او ان و حکام و اهل
خام مخفی دارد تا ضرورت نشود مر امون این عمل و دلقش جود سهره رکه کمن
کمن و دیر زر ام این عمل اسرار [illegible] و سراز زیج مطلب زیاده
قریب حل بر جه حلال کنن زنهار والف [illegible] ناصر مرا نیست کند
بکار این درهم سمجره راست بر کاراین عمل جوز کنن خود سر خار نوش و ترکس
رعایت کنن ودبر تو مسلط که اگر ره معلوم باشد بس هوشیار و اگر دیگر شده
فهم کن و هر چه سکن مطلب خیر خواهی حلال لیه باشد و اگر در حق کسی مکن سه باشد
و احوذ لکه دارد و منت بر کسی بگذارد و

[illegible]

[illegible]
[illegible] عظیم القدر شود در نظر عوام الناس مهذب و مالکی
تا شود محبوب القلوب خلایق کردد و در نظر پادشاه و سلاطین عزیز او
جود کرده هم خلایق عزیز و فرمان مطیع او شوند و مهر عظیم از وی در دلها
از خواص و عوام پیدا شود و اکثر اوقات ازین کار وی محفوظ باشد و بار
دارنده این در هم اگر رعایت طهارت کند اگر اوقات با وضو باشد و در
عبادات از فسق و فجور ملاحظه نماید [illegible]
به بهند کرفتار شود وحقت و از انح اعدی برسد [illegible]
[illegible]
[illegible] دو دشمنان و دست نتوبند و از شر سلطان و بلاهای آسمان و
جور سلطان و ظلم ظالمان ایمن شود و محفوظ باشد [illegible]
[illegible] اما بر نو صد هزار امانت
ایل فرز هزار زنهار و الف زنهار که سه بدست ان شخص طالب رکا هو حفظ ظاهر
نگاه دارد که محرم این راز نیک که بسیار شکان کنی بر [illegible]
[illegible]
[illegible] و از تا طرح این عزیمه و اسما و الله
و عظمت مهار رواند از دارد اکر شد که دیگر در عقب جذب علاء اسم هر سه در
حوالی شده و سه ارل ر عجیب و غریب است و تا بل این راز دار در

الهی باس زر رمی بار و بر ایت بسم الله الرحمن الرحیم اقسمت
علیکم وعزمت علیکم واستحلفتکم یا ایها الارواح اجل
المتحرجین بالنیح وبالخضح وباذخ بحق اهجل حمرن حموش
جیوش سلطان جیوش ان تبدوا هذه الفرطا
بات المدورة بفضة خالص مع سکة نضرب ابرنا
هذا العصر [illegible]
[illegible] وان لم تفعلوا فلطه
الله علیکم ملائکة من نار و نحاس فلا تنتصران لفر
بون وجوهکم وایدیکم بحق الاسم الذی یترجس البحر
انیقامید وترتعد الارض من صخبه [illegible] خمه هغشیل
العجل العجل العجل الساعة ان کان [illegible]
الکمال باید هر درم که بر کاغذ بار صرمو نوشته شود حفاظت کران
هر در اسما اعظم که نبیلا این الطالبی حفرت در دایره مرکوره باید
نوشت حاکم این [illegible] از عددات اسم سه الف نوشته شود و نصف
العین [illegible]

[illegible] وما بعد [illegible]

نوشتن در دایره باید ۶۶ باشد و قاعده دیگر اینست که حروفات
اسم را بطریق اعداد بنیز توان نوشت و قاعده خالیست که خرالی نه
بدست طالب و حضار نشود خصوصاً اگر حضار با وضو باشند با آن
نیز نمودن جایز نیست و اگر از نظر ار حضار مجلس و صاحب عمل و خوانان
دعا صدا نه الفجه بیداکند [illegible] است اگر شک کاظم
نوشاند اگر سید التعفار کند که مبادا از بادی که از باطن اسما اعظم
دعا لمتا است در وقت خواندن چنان [illegible]
[illegible] جا بخواند که لب
با غیره حضار ان جمع را استماع ممکن باشد و قول صحیح آنست که در وقت
خواندن دعا خلوت باید که غیر از سایل یا طالب دیگری در آنجا
حاضر نباشد و از کودکان و کتار زنان نا پاک و مکان کابین نباشد
و نفرح اینها عاجز نا پاکان لا جایز نیست بلکه نقصان کلی دارد و نوع
که باز المتفاوت اول خالیست که ذکر شد احتراز لازم است از جمیع
محرمات و لازم است که اگر بخود روا دار نباشد هیچ فرد از افراد بشر
روا دار نباشد و بر آمدن عمل [illegible]
[illegible]

ولذت لقی

در حاشیه: [illegible]

برجود حرام [illegible]

[illegible] و هر کسب حلال

فتح نوشتن که ما بنویسیم [illegible] واثر که در دم و نفس است بنویسی یا نه [illegible]
[illegible] و تو اهد رسید پس [illegible] و مفید [illegible] با زنها [illegible]
اسماء اعظم و عزایم [illegible]
اول در اول مراتب بعد از تحصیل رضا و اتحاد و شفق و ترک جمیع محرمات
خصوصاً [illegible] با اهل راز [illegible] مراتب [illegible]
و اکل حلال [illegible] چهل روز [illegible] هر روز [illegible]
[illegible] و صیام [illegible] زمزم [illegible] جو [illegible]
چهل روز هر یوم [illegible] زمزم حل کن [illegible]
[illegible] عظمت [illegible]
[illegible] چو [illegible] و اگر [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] کند در خواندن [illegible]
بعد اسم خود بخواند [illegible] بعد [illegible] بخواند [illegible] بعد [illegible]
[illegible] اسم خود بخواند [illegible] بعد [illegible] بخواند [illegible]
بعد [illegible] ۳ ۶ ۶ بخواند [illegible] که گفته شد و [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] اسم [illegible] در میان [illegible]
خانه [illegible] و باز کند [illegible] کند و اعجاز [illegible]
و تاثیر اسماء اعظم [illegible]
[illegible] در حین خواندن دعا [illegible]

در حاشیه: عجب است / در جهت نکند / [illegible] زمزم [illegible]

که [illegible] هذا [illegible] و اسم پادشاه زمان را بر زبان جاری سازد [illegible]
پادشاه [illegible] کند [illegible]
[illegible] اما بر تو باد امانت [illegible] بر تو ای فرزند عزیز که رعایت دعا
و عزت [illegible] و نفس خود را [illegible] دار [illegible] دار تا بر تو [illegible]
[illegible] از دست [illegible]
[illegible]
و مطالبات [illegible]
که بخواند [illegible] رساله [illegible] فضل العلماء شیخ [illegible] شیخ [illegible]
الله [illegible]
[illegible] عمل کند مدت چهل روز هر روز [illegible] آیة الکرسی بخواند [illegible]
[illegible] مرتبه قل ادعو [illegible] بخواند [illegible] حلال [illegible]
در این مدت [illegible] کرده از [illegible]
[illegible] و چند [illegible] اطعام [illegible] تمام شده
محمد رسول الله [illegible] لا اله الا الله
[illegible] کلم [illegible]
که [illegible] این علم [illegible]
جمله [illegible]

واگر

در حاشیه: [illegible] / مشروعه

اگر خواهی [illegible] روزه گرفته اول روز [illegible]
[illegible] مشغول شود [illegible]
و در [illegible]
[illegible] دو در روز [illegible] عمل کند [illegible] بخواند
سوره قل ادعوا ۲۳ مرتبه [illegible]
[illegible] و لباس [illegible]
حاجت [illegible] بگوید اللهم تقبل مني دعوتي واعطني حاجتي
بحق الحق [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
سه مرتبه [illegible] انت الذی وسعت کل شیء علما
[illegible]
که [illegible]
مرتبه بخواند [illegible]
[illegible]
[illegible] و در روز [illegible]
[illegible] در روز [illegible] مرتبه بخواند [illegible]
[illegible] اسم [illegible]
[illegible] هر روز [illegible]

در حاشیه: هفت روز [illegible] روزه بدارد [illegible] / هشتم

٦٣ در [illegible] واین دعا [illegible] الف [illegible]

این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ وَلِيَّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي

انک علی کل شی قدیر واوقت که از قرائت فارغ کرد این دعا بخواند

اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب لا یعلمها الا انت ان تصلی علی

محمد وال محمد وان تفعل بی ما انت اهله ولا تفعل

بی ما انا اهله [illegible] هر روز [illegible] درم [illegible]

[illegible] در عمل [illegible] بلرو بر جنبت

فرشتگان [illegible] ده روز خلوت [illegible]

[illegible] هر روز هزار مرتبه این عزیمت را بخواند

درحائیل منطائیل مرطوط منطوط مرقرش مرطیش

مردم انج انج مینوه پیپوه کنس دور روز دهم [illegible]

(حاشیه: عنبر از قرطاس) [illegible] هزار [illegible] [illegible] بخواهد [illegible] [illegible]

[illegible] این [illegible] [illegible] هو در زیر [illegible] ده

(حاشیه: عزیز را) [illegible] مرتبه این [illegible] بخواند [illegible] رسد

انجالوش حشجالوش مرجانوش بماخوش رب

[illegible]

٦٤ العزة انج انج نوریش رئیش [illegible]

[illegible] بخوانید [illegible] بابد که [illegible]

(حاشیه: ده روز روزه بدارد) [illegible] هر روز [illegible]

بار این عزیمت بخواند اربیح ارطابیح ارجوج وبریح انج

نوریش الله وهر [illegible] این عزایم را بخواند ارحائیل اطوائیل

منطائیل مرطوط مرمر مرطیر مرموم انج انج رئیش

[illegible] دو رکعت نماز بگذارد [illegible] هزار مرتبه این دعا بخواند

رب الهیبة وعزة الله وقدرة الله وبرهان

الله انج ارجح ارنوش [illegible]

(حاشیه: درهم ودینار را) [illegible] حاجت [illegible] قطع

کند [illegible] [illegible] طلسم نوشته بگذارد [illegible]

[illegible] [illegible] طلسم نوشته بگذارد

[illegible] طلسم [illegible]

عزایم بخواند الله العزة اشجائین حشجالوش منطالوش

رب العزة انج انج نوریش ارطالوش ارجوج

٦٥ ارجوج ادلدن اذکن دمش ودوکش الاالا

الحلاصطاش یقضی حاجتی ارادواج یا رب العالمین

[illegible] اسم [illegible] سبز [illegible]

[illegible] سه روز روزه بدارد [illegible]

[illegible] اول علامتش ظاهر [illegible] درخت

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] سلام [illegible] آن مرد [illegible]

روز هفت نوبت [illegible] این دعا را [illegible] عمل کند و ابتدا

[illegible] حاصل [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم نونش

دانونش تنونش وذ نونش آبونش اجونش

رنونش منعل بیبابیب کسطط یونش قطمیر شلج

نلیج ثلج الله یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض

الارحام وما تزداد وکل شیء عنده بمقدار

عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال [illegible]

[illegible] هفت روز روزه بدارد [illegible] دو هزار

٦٦ مرتبه این اسم را بخواند چون تمام [illegible] یا حی یا قیوم [illegible]

[illegible] هزار نوبت بخواند و هر نوبت که تمام کند [illegible] نوبت یا

حی یا قیوم بگوید چون تمام کند [illegible]

[illegible] دعا است و عنده مفاتح الغیب تا آخر روایت دیگر

که هفت روز روزه بدارد [illegible] هزار مرتبه این

اسم را بخواند [illegible] از عالم غیب [illegible]

[illegible] درهم [illegible]

[illegible]

[illegible] در این مدت [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

عمل [illegible] [illegible] [illegible]

(حاشیه: قرطاس) [illegible] اگر [illegible] این عمل [illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible] مرتبه قل [illegible] بخواند [illegible]

حلال [illegible] در این مدت [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

[illegible]

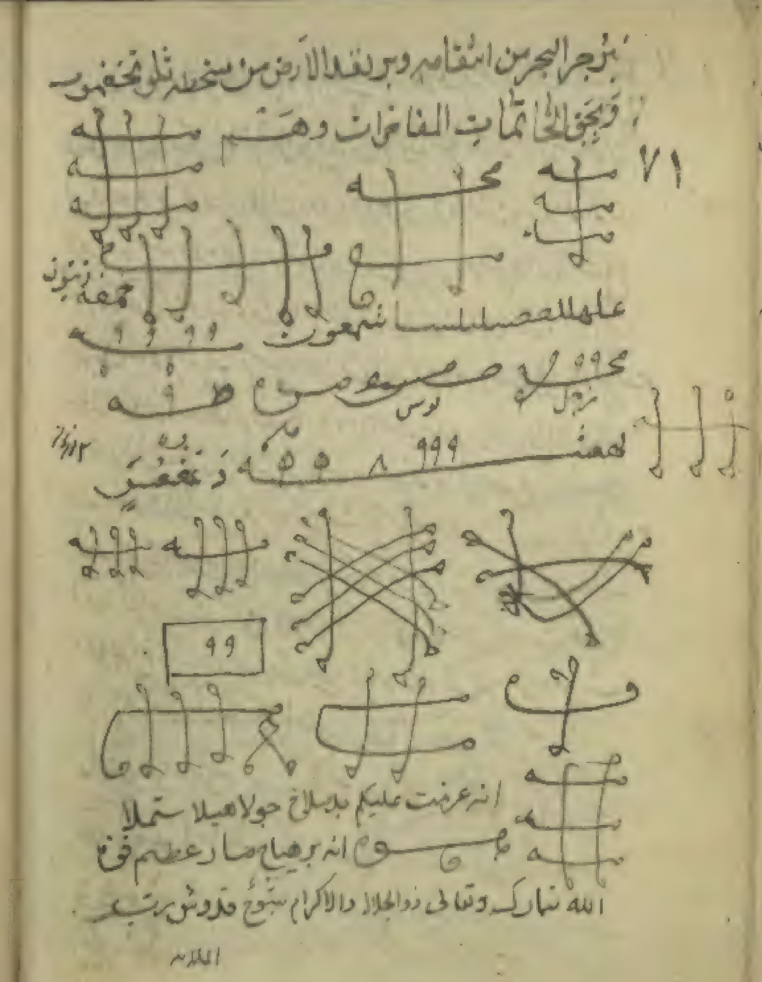
[illegible]

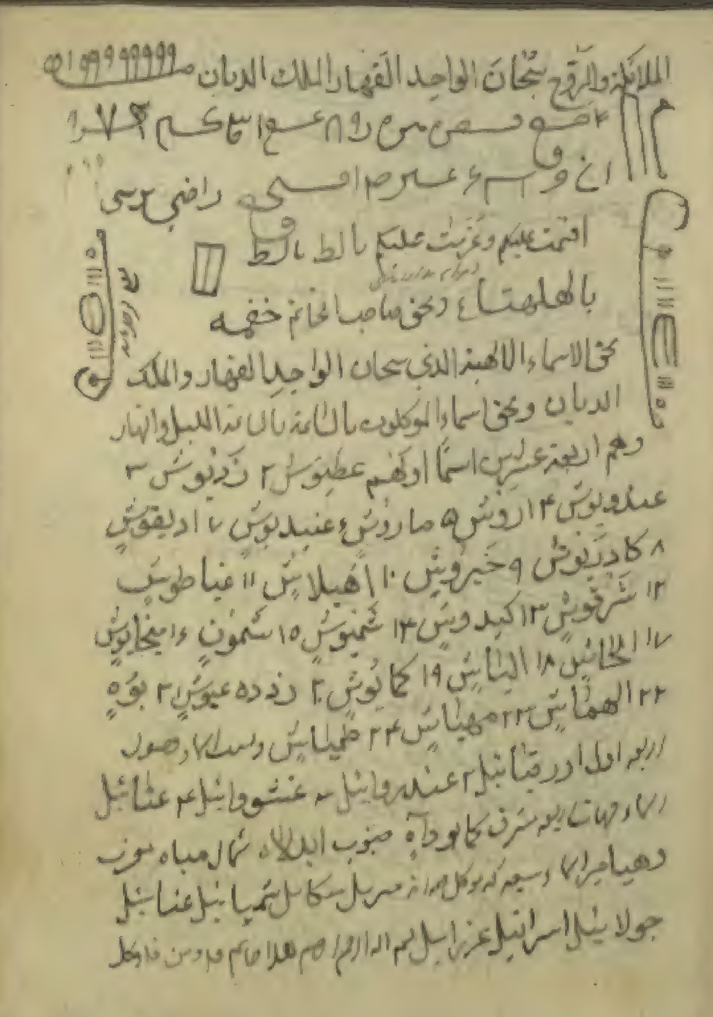
باب دیگر از [illegible] که این عمل کند سه روز روزه بدارد
از اکل حیوانات اجتناب کند اسباب [illegible] مهیا کند وقتی که باید که [illegible]
[illegible] را از [illegible] بیرد چند که خواهد در زیر جانماز کند و در زیر
[illegible] را از [illegible] بیرد و در میان این [illegible] و هر روز
قل اوحی ۳۵ مرتبه بخواند و در روز سیم ۳۳ مرتبه بخواند که در این سه روز هزار
مرتبه بخوانده خوانده کند و در روز سیم وقت شام این اسما را [illegible] مرتبه بخواند
عمل تمام کند و دیگر هر وقت که خواهد این اسما را [illegible]
عمل تمام کند [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا فتح فتصح
ذفخ ارجلا ارجل خموش حموش جیوش سلطان جیوش
ان تقلبوا هذه القرطاسات بفضة بضرب سکة
امیرنا هذا العصر و الا فسلط الله علیکم شواظ من نار
و نحاس فلا تنتصران العجل العجل الوحا الوحا الساعة الساعة [illegible]
[illegible] علیکم نوع دیگر [illegible] الکل [illegible] بیرد [illegible]
[illegible] کند و [illegible]
[illegible] خود [illegible] و در خلوت [illegible]
و روزه [illegible] و در [illegible] از [illegible] تا [illegible] مرتبه

الکاه [illegible] زر شود و این عمل [illegible] عمل [illegible] در [illegible]
متوالی در [illegible] باشند [illegible] و اصلا بیرون نیاید مگر [illegible]
[illegible] و [illegible] کند و این عزیمه را [illegible] بخواند [illegible]
باز کند اگر [illegible] مرتبه دیگر بخواند [illegible]
عزمت علیکم یا معشر الجن و الانس بحق صادبنش [illegible]
هیطوش ابو و یاش سجموش اللهم بحق هذه العزیمة [illegible] ان
تبدل هذه القرطاسات فضة علی ضرب سکة امیرنا هذا الوجه
و اذا استبدلتنا امنا [illegible] تبدیلا بحق هذه الکلمات احضروا
و افعلوا ما تؤمرون اللهم تبدل هذه القرطاسات فضة [illegible]
سکة امیرنا [illegible] الارض [illegible] صباحا و مساء [illegible]
یا رزاق و در [illegible] که [illegible] که عمل [illegible]
[illegible] بخواند [illegible] فی الله [illegible] و طریق [illegible] است
که [illegible] و [illegible] اگر در عمل [illegible] عزیمت [illegible] بخواند
[illegible] عزمت علیکم یا تیح و یا خصح و یا دفح
بحق ارجل ارجل حموش جیوش سلطان جیوش ان
تبدلوا هذه الکواغد فضة خالصة مع سکة ضرب امیرنا

هذا العصر و ان لم تفعل فسلط الله علیکم ملائکة من نار و نحاس
فلا تنتصران یضربون وجوهکم و ایدیکم العجل العجل [illegible]
[illegible] بحق الاسم الذی یزجر البحر من انقلابه
و [illegible] الارض [illegible] سه نوبت بخواند [illegible]
عزیمه [illegible] کند این [illegible] بر زبان راند یا [illegible]
[illegible] هر چه خواهد حاضر کند دیگر خفیه که اسم خاتم است با خود
نگاه دارد و این عمل چنان است که در روز یکشنبه اول ساعت [illegible]
کند و این اسم را برای نقش کند این خط [illegible]
و این [illegible] حروف خفیه که [illegible]
[illegible] شد این [illegible] که اصل [illegible] که [illegible]
[illegible] بخواند و [illegible]
[illegible]
و این اسم [illegible] بخواند [illegible] که اگر [illegible] روز خواهد
که [illegible] نوبت عزیمه را [illegible] بخواند و در [illegible] عزیمت را [illegible]
[illegible] بخواند یا طشتکل [illegible]
روز [illegible] نوبت [illegible]

و [illegible] ملائکه چهار [illegible] سه نام [illegible] ملائکه [illegible] و دقیائیل
ملائکه مغرب شمسائیل ملائکه جنوب [illegible] ملائکه شمال [illegible]
پس در هر طرف که نشسته عمل کند روی در هر طرف که داشته باشد ملائکه آن
طرف را نام ببرد و هر عزایم خواندن رود و دیگر هر که [illegible] عزایم را شروع
کنی در [illegible] که خلوت باشد [illegible] ملائکه را ببرد و در [illegible] سفید [illegible]
[illegible] که [illegible] شد [illegible] کند و سه نوبت بخواند و هر وقت
که [illegible] رسد خیال [illegible] جنس معلوم [illegible] عمل [illegible]
در [illegible] طرف [illegible] شد که [illegible]
روز [illegible] قطائیل دیگر [illegible] که وقت عمل [illegible] وارد که [illegible]
[illegible] عمل [illegible] و دیگر [illegible] روز [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] بخواند یا [illegible] و عزیمه [illegible] کند [illegible]
[illegible] عمل [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم عزمت
علیکم و اقسمت علیکم یا تیح ارجل یا خصح بحق حموش
یا فضح بحق جیوش و سلطان جیوش یا قلبائیل بحق الله
الله یا [illegible] ان تقلبوا و تحلوا و تبادلوا
[illegible] کل الناس من هذا القرطاس بفضة خالصة
مع سکة بضرب امیرنا هذا العصر و بحق الاسم الذی





۷۳

یا شاباشه یاشح ... ویاخصح ... ویاروغ ... ویاتلبائل ... ویامهیایل ... ویارجلیاارجل ... حموس حموس ... ویامرجلمرجلیوتیش ویادوش ... الملک

نام موزاست که از اسم طالب و مطلوب حروف مجموع را بردارند دان ۲۴ حروف رها و دان که صحه ها است دا اعداد ار ۲ وفق سازند و در مربع ۲ در ۲ نقش کنند که خاتم فضه دکور کنند ان لوح ... خود دیاویزد از درخت تا جائی که داد یا بالا رکت ... که مطلوب ... کرسانه ته ملاک شد ... ز رخت ... و این عمل از جمله اسرار مکنوز است و کشف دار اغیر حرام است اگر کسی کنند و وفق سازد در لوح ... اسم طالب و مطلوب ... دود ...

۷۴

راهم دی و بخواند و در ... ادر ... ن الف پیدا کرده و هر چند نام عداوت دارند ... در حساب ... مرتب ... اگر ... نام ... بخط ... ورف ... که محبت ... نوشته ... آتش ... بسوزد ...

۱۱۱ ۸ ۱۱۱ ۶ ۱ ۸ د ل ۱۱۹ ۷ ا ه ۱۱ ۵ ۱ ۹ و ا ه

اسم ملال ... ب ۱ عطو ... ۲ ۱۱ ۱۱ ۳ ه ۱

۲ ... الا ... الله العلی ... که ... عدد ... کرده و در آتش اندازد ... و د و ۱ ه ۱ ه ۱ ه ۱ ه ...

... ۲۲۳ ... الحمد ...

... کند در آتش اندازد ... حاتم سلمان ... اسم ملال ... ۲۲ ... در روز سه شنبه ... دفن کنند ... قاعده ... اسم طالب ... علاوة ... عدد ... شانزده عدد ... کنند ... نصف ... در خانه اول ... بر رو

و در خانه پنجم عدد کل بنویسد و که اگر بردو تا خانه ششم دلو رفته را عدد کرده
و اسم مطلوب را عدد کرده تا بشرات هر خانه را ... نهم که اورد
و بار فدمع نماید و چهارده عدد از کل طرح نماید و باقی را نصف نما بر
و نصف را در خانه نهم گذارد و باقی را یک بردو با خانه دوازدهم و در خانه
سیزدهم عدد کل مطلوب را گذارد ... در مربع دیگر عکس ان
مثلا اول که نوشته شده ان اول رفته بنویسد و در عکس این کند

۳	۶	۳
۳	۵	۷
۸	۱	۶

هر که اگر خواهی کسی را از منصب اخراج نما سوره
الم تر ... اسم کسی بعد بیرون بیاور و
در زنگی بیرون ... ازان چند از ... لیک
در اسم ... هر جمع نهاده قسم در خانه اخراج کار ... کند
تا تمام کند ... ازان ان طلسم ... در زیر پای ان ... گذارد که مجرب است

اسم اگر ... ۲۲ ... ۲۲۲ ... علیلش حدرک
... هسلل ... البیل ... عیعصلم
... ۸ ... ۸ ... ۱۱۱ ... ۸
الهل ادبیل جوب صدا ... براک ...
العمل ... اگر ... در خانه ... دفن ... سنه ...
کی ... لکیا طس ... ۱۱۱ ... ورل ...

که اقتضا ... ۹۸۱۷ ... ۱۸ ... ۱۷ ...

۲۹	۱	۶	اسما
۳	۵	۷	...
۴	۹	۲	۵

الصمد با ... دانه املاک ...
در بر ده دانه بنویسد یا هاروت و در
ده دانه بنویسد یا ماروت و در بر ده
خانه دیگر بنویسد یا هامان و در بر ده
دانه بنویسد یا شیطان و در ...

دیگر اسم مطلوب ... اسم ... بنویسد عدد ... اتش اندازد و در
وقت ... سوره قل اعوذ ... شیطان
بخواند که ان شخص بقرار ... ارام گردد ... اگر خواهی که کسی
از عشق خود بیقرار گردد ... چهار بار ... بار
ان ... در ... اندازد دیگر ... مطلوب ... بیقرار
و ... ارام گردد ... فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة
بایدی سفرة کرام بررة عقد لسان ... بنویسد ...
... زمان ... است

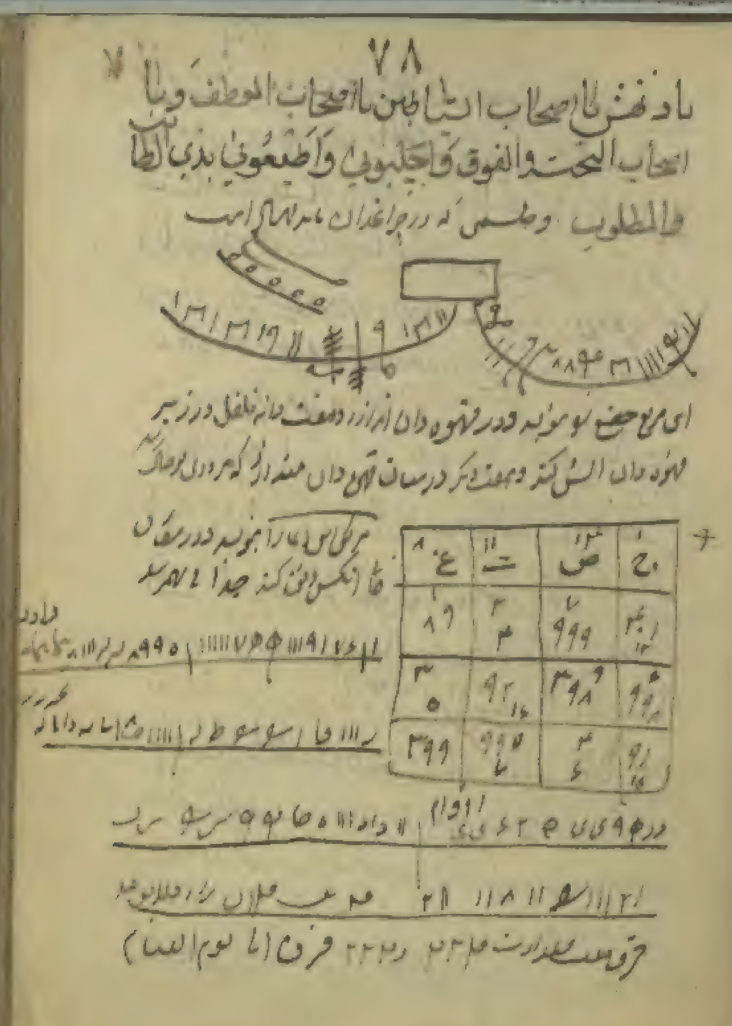
... ۱۱۹ ... ۱۱ ...
بنویسد ... مرغ سیاه ... چهارشنبه ...
... ۲۱۱ ... محمد ... فلان ...
بولس هو ... ۴۴

بگوید دل مرغ سیاه ... اسم ... در میان دل ... اتش ...
طم طم ... عطو طلم ...
۲۲۲ ... ۲۲۲ ... کی هذه الاسماء العظم واسم الاعظم ...
... العل ...
... بنویسد ... بر ... نهد ... که ... بقرار ... ارام ...
... ۸۸۸ ... ۸۸ ...
... ۵۸ ... ۱۱ ...
... ۲۲۲ ... ۲۲۲ ...
اگر خواهی که ... از مکان ... ان مثلث ...
کسی در ... عقرب ... طریقه ...
بنویسد ... در ... انکس ... کند ... محمد ...

۷ ۳۵۱	۳۸۸۴	۱۳۴
۳۹۱۳	۱۴۶۳	۹ ۲
۱۳	۲۲۴	۳۹۳۹

روز یکشنبه بنویسد ... وقت
طلوع افتاب ... ساره
و در چراغدان سبز ... در این مربع
... خانه مطلوب ... که
... انکس ... گردد

هبو هی هبو هی طیو ... عبو ... عسکم
اصحاب ... والوسواس ... یاذن ...



یا ... اصحاب ... اصحاب ...
اصحاب ... والفوق ...
والمطلوب ... طلسم ... در چراغدان ... است

این مربع ... بنویسد ... در ... اتش ...
... اتش کند ...

ح	ص	ت	ع
...	۹۹۹	۳	۹۱
۹۹	۳۹۸	۹۲	۳ ۵
...	۳	۹۶	۳۹۹

... ۹۹۵ ... ۱۱۱۱ ...
... ۱۱۱ ...
... ۱۱۱ ... ۲۱ ... ۸ ...
... ۲۲۲ ... ۲۲۲ ...

کند محبت شود و باب کوشش کند و در حاجت دراو کند و در دل
خانه مطلوب باشد اینست یا شمخیل یا جلیلا یا حیلا یا
بثناء یا محیا یا طلیناء یا شمکاء یا جلیلا
و یا جبلا و کفیتالح مالح ضنم عدو طلبی یا ز از نقره
خام در روز یکشنبه ... ماه در ساعت اول روز این منظره نقش
کند هرگاه خواهد که محبت کند در آتش خفیف نهد و منظر
را به بیت منظور ... محبت ... سوزاند
الکل لوکل یان کت سیاری جو سان شن بحی
آین براش کردکی سکت مبری لفلکت بر منظر
آلیسر یا حابر بر بر فصوی ... خواهد ... این
دو نام را بنویسد و ... کند در خانه آن ... الرحمن
سلطان ... یا برجیلا یا برجیلا یا سقیتا
یا محتلا ما طحینا یا طحلینا یا محکا یا جنتا یا کع
یا کعنا ... محبت ... کوزه
نو نهد ... که این ... زند ... کند
کند ... و بکوبد ... ٢٢٢ ... این تعوید ...
این عظمت ... مقصود ... حاصل ... و حسم ...

هوا	دهیحمر	سورد	الونام کا	م س قب
هواسو	حدع سلاد	هوح سع	عدیح	

محبت ... ٢٢٢ ... ٢٢٢ الجل الجل الجد الوما الوما
ان ... النار النار النار ... بنویسد ...
دان ... نام ... گرانکس ...
طمسلسال مطامال طلاما السلکا
سلعر محل المحل للطع سمحل ... ٢٢٢ ... ٢٢٢ X
الوحا ... دیگر ... حروف بنویسد الروح الروح
الروح حم حم حم حم حم ٢٢ ... طططط ٥٥٥٥٥
سح ... ادرن ... ٢٢٢ ... ٢٢٢
... بسم ...
... در ... کند ... این عبارت
کر سددت و ربطت و عقدت و قیدت ما علی جمیع
موننات العالم ... و ... راس
... تقوم ... ما له من قوة و لا ناصر
و السماء ذات الرجع و الارض ذات الصدع انه لقول

الفضل و ما هو بالهزل ... تا تمام ... درهم
... که از ... باشد ...
... در ... نهد ...
بول نکند که از ... در ساعت قمر ...
... و زعفران و مصطکی در ... کوزه ...
... و دفن ...
دیگر اگر خواهی ... باران ...
این ... بسم الله الرحمن الرحیم
الله بند نوش هیاش هلاوش هماش بطیناش
صعوش صعنلوش هارش طهمارش الله ...
مطلش طماش هیتا لوش دعالوش ...
... دفن کند یا عسلحی یا محیلا طیالح
و یا طهوطهوثا و یا شمعبوثا یا یا لتعوس و ادعلس
بوتس و یا مقالون و یا سروشا و یا تحمینا و یا سبع
سح ... اگر خواهی ... سوره یس ...
... وقت ...

... المحمدی ... الله ...
محمد ... مطلع الدهن ... الرحمن ...
... روز ... قمر ...
و ... جنب ... اجتناب کند و از حضور ...
... اجتناب کند در ... الفقه ... باشد
در ... الخضب القدره ... دار ...
کند و باید ... روزه که روزه دارد و ترک حیوانی
کند در روز سیم ... شود و ...
منزه ... باشد و این ...
... و ...
... و ... الله ... العلیم
طلیونس طلیوش تباحوش لحبش حلبیوش اذطا
هوش ادمانیوش و تماعوش کا حمیوش تبا
طوش لولا طوش



۸۳

دایم اسما در حصار ...

کند ... و حصول مطلب ... هر قدر

...

لا اله الا انت یا جاعل سبحانک یا ...

انی کنت یا ... من الظالمین یا ...

۸۴

۸۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ... والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

این کتابیست مشتمل بر مقدمه و دو مقاله مقدمه در بیان آنچه

پیش از شروع در این علم دانستنیست و آن دو قسمست قسم اول

در آنچه تعلق بهندسه دارد هر جسم قابل اشاره ...

قسمت ... آنرا نقطه خوانند ...

... آنرا سطح خوانند ...

قسمت ... آنرا جسم خوانند ...

انچنین باشد و سطح نیز ...

هر نقطه که ... فرض توان کرد ...

۸۶

... سطح ... نقطه فرض توان کرد که خطهای مستقیم

که از آن نقطه تا آن خط کشند همه برابر باشند آن سطح را دایره

خوانند و آن خط را محیط دایره و خطها مستدیر نیز گویند و آن

نقطه را مرکز و هر یک از این خطهای مستقیم را نصف قطر و هر خط

مستقیم که دایره را بدو پاره کند آنرا قطر خوانند و ...

... از محیط پاره کند آنرا قوس خوانند و ... آنرا قطر

خوانند و از این ... آنچه گفتیم آسان ... هر سطح که ...

یا زیاده با و محیط شود آنرا ... سطح خوانند پس اگر سه خط

با و محیط شود آنرا مثلث خوانند بدین صورت و اگر چهار خط با و

محیط شود آنرا ذوات الاربعة الاضلاع خوانند بدین صورت و اگر پنج خط

با و محیط شود آنرا مخمسة الاضلاع خوانند و دیگر امثلث

و بر این قیاس و اگر ... محیط شود آنرا ... خوانند و هر جسم که یک سطح یا زیاده با و محیط شود آنرا ... خوانند

پس از اشکال مجسم ... در میان او نقطه فرض توان کرد

که هر خطی که از آن نقطه تا محیط آن جسم ... کشند همه برابر

باشند آن شکل را کره خوانند و آن سطح را محیط کره خوانند

و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز و آن خطها را ...

... و چون سطحی مستوی کره را بدو پاره کند دایره حادث شود

پس اگر آن سطح بر مرکز گذشته باشد آن دایره را عظیمه خوانند

دالا صغیره خوانند و زاویه کنج را خوانند و آن سه قسم اند مسطح
و مجسم مسطح آن بود که از احاطهٔ خطها بسطح پیدا شود همچو سه کنج مثلث
و چهار کنج از اربعة الاضلاع و پنج کنج از خمسة الاضلاع پس اگر
دو خط بر وجهی باشد که بعد از اخراج هر دو چهار زاویه متساوی
احداث شود هر یکی از آنها را زاویهٔ قائمه خوانند و هر یکی
از آن دو خط عمود باشد بر دیگری چنانکه درین شکل و اگر زوایا
مختلفه حادث شود بزرگتر را منفرجه گویند و کوچکتر را حاده
گویند چنانکه ازین شکل و مجسم آن بود که از احاطهٔ یک سطح یا
زیاده بر جسم پیدا شود همچو کنجهای خانه و اگر خطی بر سطحی قائم شود
چنانکه هر خطی که بر آن سطح از موضع قیام بر استقامت اخراج کنند
با آن خط زاویهٔ قائمه حادث شود آن خط بر آن سطح عمود بود و چون سطحی
بر سطحی قائم شود چنانکه خطی در هر دو سطح پدید آید از فصل مشترک عمود
و از فصل مشترک هر خطی که بر یکی از آن دو سطح عمود بود سازند نیز عمود
بود از سطح دیگر چنانکه هر یکی از آن دو سطح عمود باشد
بر آن دیگر و چون دو خط بر وجهی باشند که هر نقطه که بر هر یکی از آن
دو فرض کنند بعد از آن خط دیگر برابر باشد آن دو خط را متوازی
گویند و اگر دو سطح نیز بدین صفت باشد هم متوازی گویند و چون
کره بر نفس خود حرکت کنند بعد از تمام دوره هر نقطه که بر محیط آن
کره فرض کنند دایره رسم کند الا دو نقطهٔ متقابل که آن را دو قطب

کره

کره و دو قطب حرکت نیز گویند و قطری که واصل باشد میان این دو قطب
آنرا محور گویند و این دوایر با یکدیگر یا متحد باشند یا متوازی
و یا از آنها عظیمه باشد و آنرا منطقه گویند و باقی را
صغیره و این دوایر را مدارات این نقطها خوانند و دو
قطب کره را قطب این مدارات نیز گویند بلکه هر دایره
که بر کره فرض کنند خواه متحرک و خواه ساکن دو نقطه بر آن کره
از دو طرف آن دایره که بعد از هر یک از اطراف محیط آن دایره
برابر باشد آن دو نقطه را دو قطب این دوایر گویند قسم دوم
در آنچه تعلق بطبیعیات دارد جسم اگر از اجسام آمده باشد از
اجسام مختلفة الطبایع آنرا مرکب خوانند و الا بسیط گویند
و آن منقسم میشود بفلکی و عنصری فلکی افلاک باشد با آنچه در او است
و اینها را اجرام اثیری و عالم علوی نیز گویند و عنصری عناصر اربعه
باشد و آن آتش و هوا و آب و خاک است و اینها را با آنچه در
ضمن اینهاست عالم سفلی و عالم کون و فساد گویند و مرکب
منقسم میشود بتام و غیر تام تام آن بود که حفظ صورت تواند کرد
مدتی معتنابه همچو معدنیات و نباتات و حیوانات و غیر تام
آنست که این چنین نباشد همچون ابر و میغ و مانند آن و
حرکت فلک منقسم میشود به بسیط و آنرا [illegible] نیز گویند و مختلفه
بسیط آن بود که هر نقطه که بر آن حرکت متحرک باشد گرد مرکز آن

[illegible] فلک در ازمنه متساویه زوایای متساویه احداث کند و بعضی
دیگر از محیط آن فلک در ازمنه متساویه قسی متساویه قطع کند و مختلفه
[illegible] که نه چنین باشد و باز منقسم به مفرده و مرکبه مفرده آن بود که از
یک فلک صادر شود و مرکبه آن بود که از دو یا زیاده از یک فلک صادر شود و حرکت
مفرده بسیط است و هر مختلفه مرکب است اما هر بسیط مفرده نیست
و هر مرکبه مختلفه نیست مقالهٔ اولی در بیان احوال اجرام علوی و مقدار
آن ششصد باب است باب اول در بیان عدد افلاک و کیفیت ترتیب آن
عالم بهیئت یک کره است و مرکزش مرکز زمین است و افلاک نه اند
که یکدیگر را احاطه کرده مانند تو بر توی پیاز چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح
محدب فلکی است که در جوف او است و از آن نه یکی فلک الافلاک
که محیط است بجمیع افلاک و او را فلک اعظم و فلک اطلس نیز گویند
دویم فلک البروج است که جمیع ثوابت در او بینند و سیم فلک زحل
است و چهارم فلک مشتری است پنجم فلک مریخ است و ششم فلک
آفتاب هفتم فلک زهره هشتم فلک عطارد نهم فلک قمر و در مشهور
ابتدای شماره افلاک از فلک قمر کنند پس فلک الافلاک را نهم گویند
و این فلک قمر منتهی میشود فلکیات در جوف او عناصر چهار گانه
اول کرهٔ آتش چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر فلک قمر است
دویم کرهٔ هوا چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر کرهٔ آتش است
سیم کرهٔ آب و چهارم کرهٔ خاک است و این هر چهار بمنزله یک کره اند

چه

چه اگر آب بر زمین احاطه تام نکرده است بلکه قریب بربع از کرهٔ زمین
ظاهر است چنانکه [illegible] سطح مقعر هوا با این [illegible] گرد
محیط است و بلندیها و پستیها که بر روی زمین است [illegible] از کرویت
چندان بیرون نیاورده [illegible] زمین قدر محسوس ندارد و [illegible]
افلاک و عناصر [illegible] است محیط هر دایره یکی سطحی و میان
هر دو دایره یکی فلکی یا عنصری

باب دوم در بیان دوایر مشهوره از عظام و صغار و آنچه
مشهور محیط هر دایره [illegible] قسمت [illegible] کنند



و فلک بروج را به سیصد و شصت قسمت کنند و هر قسمی را درجه گویند و باز هر درجه را
بشصت قسمت کنند و هر یک را دقیقه گویند و باز هر یک دقیقه را
بشصت قسم کنند و هر یک را ثانیه گویند و همچنین ثانیه را ثالثه و ثالثه را
رابعه تا آنجا که حاجت افتد قسمت کنند و هر قوسی که کمتر از نود درجه
باشد باقی او را تا نود تمام آن قوس گویند و از دوایر عظام مشهوره
منطقه فلک اعظم است و آنرا معدل النهار نیز گویند و دو قطب او را
دو قطب عالم گویند یکی را که در جهت بنات النعش است قطب شمالی
گویند و دیگری را قطب جنوبی و منطقه فلک ثوابت است و منطقه
البروج و فلک البروج نیز گویند و او تقاطع کند با معدل النهار در
دو نقطه که آن دو نقطه را دو نقطه اعتدال گویند و دائره مارّه باقطاب
اربعه است و آن عظیمه باشد که بچهار قطب این دو منطقه بگذرد و
اقصر قوسی که از این دائره در میان این دو منطقه یا میان دو قطب
ایشان افتد آنرا میل کلی گویند و دائره میل است و آن عظیمه باشد
که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب معدل النهار گذرد
و قوسی از این دائره که میان جزو فلک البروج و معدل النهار افتد
از جانب اقرب آنرا میل اول آن جزو گویند و قوسی که از این دائره
میان مرکز کوکب و معدل النهار افتد از جانب اقرب آنرا
بعد آن کوکب گویند و دائره عرض است و آن عظیمه باشد
که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب فلک البروج گذرد

و قوس

و قوسی از این دائره که میان جزو فلک البروج و معدل النهار افتد
از جانب اقرب آنرا میل ثانی آن جزو گویند و آنچه میان مرکز کوکب
و منطقة البروج افتد آنرا عرض آن کوکب گویند و دائره افق
است و آن عظیمه باشد که یک قطب او سمت الرأس باشد و دیگر
قطب او سمت قدم و مراد بسمت الرأس نقطه ایست از فلک
که خطی که از مرکز عالم بر استقامت قامت شخص گذرد بآن نقطه منتهی
شود و مقابل آن سمت قدم او و این دائره فلک را بدو نیم کند
یکی ظاهر مرئی و آن نیمه بود که در جانب سمت الرأس بود و دیگری
مخفی و غیر مرئی و آن نیمه بود که در جانب سمت قدم و باین دائره
طلوع و غروب کواکب معلوم شود و تنصیف معدل النهار کند
بر دو نقطه یکی را نقطه مشرق اعتدال گویند و یکی را نقطه مغرب
و مغرب اعتدال گویند و خطی که واصل باشد میان این دو نقطه آن
خط را خط مشرق و مغرب گویند و منطقة البروج را نیز تنصیف
کند بر دو نقطه یکی را طالع و دیگری را غارب و سابع گویند
و قوسی که از این دائره که میان جزو از فلک البروج یا مرکز
کوکب و میان نقطه مشرق افتد از جانب اقرب آنرا سعه مشرق
گویند و آنچه از این دائره میان جزو فلک البروج یا مرکز
کوکب و نقطه مغرب افتد از جانب اقرب آنرا سعه مغرب
گویند و دائره نصف النهار است و آن عظیمه بود که بدو قطب

افق و بدو قطب معدل النهار گذرد و افق را تنصیف کند
بر دو نقطه یکی را که بقطب شمالی نزدیکتر باشد نقطه شمال
گویند و دیگری را نقطه جنوب و خطی که واصل باشد میان
این دو نقطه آنرا خط نصف النهار گویند و دو قطب او
دو نقطه مشرق و مغرب باشد و منطقة البروج را نیز تنصیف کند
بر دو نقطه یکی را که فوق الارض است عاشر و وتد السماء
و دیگری را رابع و وتد الارض گویند و نیز تنصیف کند هر یک
از نصف ظاهر و نصف خفی از معدل النهار و قوسی از این
که میان قطب معدل النهار و دائره افق یا میان قطب افق
و دائره معدل النهار افتد از جانب اقرب آنرا عرض بلد
گویند و دائره مشرق و مغرب است و دائره اول السموت
نیز گویند و آن عظیمه بود که بدو قطب افق و بدو قطب نصف النهار
گذرد و دو قطب این دائره دو نقطه شمال و جنوب باشند و دائره
وسط السماء رؤیت است و آن عظیمه بود که بدو قطب فلک
البروج و بدو قطب افق گذرد و دو قطب او دو نقطه طالع
و غارب باشند و او تنصیف کند هر یک از نصف ظاهر و نصف
خفی از فلک البروج را و قوسی از این که میان افق و قطب فلک
البروج یا میان فلک البروج و قطب افق افتد از جانب
اقرب آنرا عرض اقلیم رؤیت گویند و دائره ارتفاع است

و آن عظیمه

و آن عظیمه بود که بدو قطب افق گذرد و بنقطه مفروضه از فلک و افق
قطع کند بر دو نقطه که آن دو نقطه را دو نقطه سمت گویند و بآن
این دائره را دائره سمتیه نیز گویند و خطی که واصل باشد میان
این دو نقطه آنرا خط سمت گویند و قوسی که از این دائره میان نقطه
مفروضه و افق افتد از جانب اقرب آنرا ارتفاع آن نقطه گویند
اگر نقطه فوق الارض باشد و انحطاط آن نقطه گویند اگر آن نقطه
تحت الارض باشد و قوسی که از افق میان این دائره و اول
السموت افتد از جانب اقرب آنرا قوس سمت آن نقطه مفروضه گویند
و تمام ارتفاع آن نقطه نیز گویند و از دوایر صغار مشهوره
مدارات یومیه نیز گویند و آن صغاری باشد موازی معدل که مرتسم
شود از حرکت نقطه‌های مفروضه مانند مراکز کواکب و غیر آن بحرکت
معدل و هر یک را مدار آن نقطه گویند که از حرکت او مرتسم شده
باشد و از مدار مرکز کوکب آنچه فوق الافق باشد قوس النهار
آن کوکب گویند و آنچه تحت الافق باشد قوس اللیل او گویند
و آنچه میان افق و دائره میل که بنقطه مشرق و بنقطه مغرب گذرد
واقع شود آنرا تعدیل النهار آن کوکب گویند و تفاضل میان
هر یک از قوس النهار و قوس اللیل کوکب و میان نصف دور
بقدر ضعف تعدیل النهار بود و آنچه میان مرکز کوکب و افق واقع
شود آنرا دایر گویند و مدارات عرضی است و آن صغاری

افق آنچه فوق الارض باشد مقنطرات الارتفاع گویند و آنچه تحت الارض
باشد مقنطرات الانحطاط و از مقنطرات یک مقنطره که مماس
سطح ارض باشد آن را افق حسی گویند و افق مذکور را
افق حقیقی گویند و باقی قسیّ مشهوره مانند طول بلد و تقویم
کوکب و امثال آن بر ترتیب در جای خود تقریر اتفاق کند بیان کرده
خواهد شد باب سیم در بیان هیئت و حرکت فلک نهم
و هشتم یعنی فلک الافلاک و فلک البروج و کیفیت تقسیم فلک
البروج و ذکر شمه از حال ثوابت و هر یک ازین دو فلک
محیط است بسطح متوازی که مرکز ایشان مرکز عالم است
و در فلک نهم هیچ ستاره نیست و جمیع ثوابت در ثخن
فلک ثوابت که هشتم است مرکوزند فلک نهم در قریب شبانه
روزی دوره را تمام کند و حرکت او از مشرق بمغرب است و فلک
هشتم را هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه در بیست و پنج هزار و
دویست سال یکدوره تمام کند و حرکت او از مغرب بمشرق باشد
و منطقه او چنانچه سبق ذکر یافت معدل النهار را قطع کند بدو
نقطه یکی ازان هرگاه کوکب بحرکت غربی خود ازو بگذرد و در
جانب شمال آن را اعتدال ربیعی گویند و آن دیگر را اعتدال
خریفی گویند و غایت بعد این هر دو دائره یعنی میل کلی را بارصاد
مختلف یافته اند و بعضی رصد ما بیست و سه درجه و سی دقیقه یافته اند

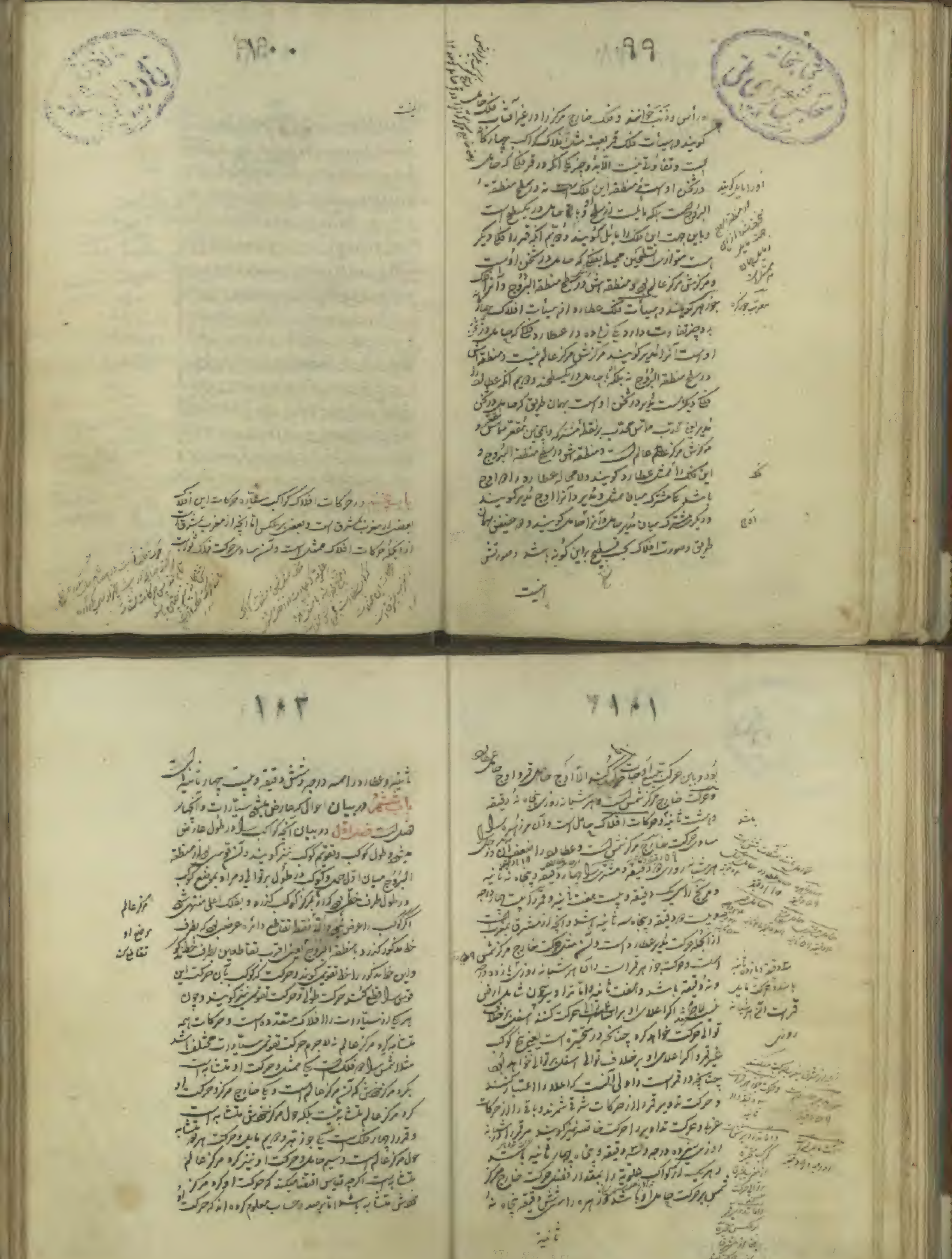
و هر نقطه

و دو نقطه را از فلک البروج که آنجا غایت بعد است دو نقطه انقلاب خوانند
یکی را که در جانب شمال است نقطه انقلاب صیفی خوانند و دیگری را نقطه
انقلاب شتوی خوانند و منطقة البروج باین چهار نقطه که نقطه اعتدال
و دو نقطه انقلاب بچهار ربع منقسم شود و مدت حرکت آفتاب در هر ربعی
فصلی باشد از فصول چهارگانه مشهوره و هر یکی ازین ربع متلاصق
ازین ارباع چهارگانه دو نقطه توهم کرده اند که آن ربع بآن دو نقطه
بسه قسم برابر منقسم شود پس شش دائره عرض گذرانیده اند یکی ازین
شش بدو نقطه اعتدال گذشته است و چهار دیگر بدان نقطه متوهم
غیر انقلاب و لامحاله فلک البروج و سایر افلاک که بسطوح مرور میکنند
این شش دائره و سطح دائره مارّه بانقلاب ارابعه بدوازده قسم برابر
منقسم شود و هر یک ازین دوازده قسم را برج گویند و طول هر برجی
سی درجه باشد و عرض هر برجی صد و هشتاد درجه و سه ازین بروج
که آن حمل و ثور و جوزاست ربیعی یعنی مدت حرکت آفتاب درین سه
برج فصل ربیع باشد و سه دیگر که آن سرطان و اسد و سنبله است صیفی
و سه دیگر که آن میزان و عقرب و قوس است خریفی باشد و سه باقی که آن
جدی و دلو و حوت است شتوی و چون کوکب از حمل بثور و جوزا برین ترتیب
حرکت کند گویند بر توالی حرکت کرد و اگر بر خلاف این ترتیب حرکت
کند گویند بر خلاف توالی حرکت کرد و چون بروج هشت است از مغرب

حرکات غربی همه بر توالی باشد و باید دانست که کواکب ثابته از کثرت
بحدیست که احصای آن ممکن نیست اما علمای این فن یکهزار و بیست و دو
ستاره را رصد کرده اند و مواقع ایشان را از فلک البروج تعیین کرده اند
و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت توهم کرده اند
چنانچه بعضی ازین کواکب بر نفس این صورت واقع میشوند یا در میان
خطوط و اینها را کواکب داخل صور گویند و چون خواهند که ازین
کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورت یا بر دست
راست او است یا بر پای چپ او است و برین قیاس و بعضی بیرون
این صورت واقع شوند و اینها را کواکب خارج صور گویند
و چون ازین کواکب خواهند که خبر دهند گویند کوکبی بقرب
پای چپ فلان صورت است یا بقرب ذنب فلان صورت است
و برین قیاس و ازین صور چهل و هشت گانه بیست و یک در جانب
شمال است از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده
در نفس منطقه و اینها بروج دوازده گانه ازین صورت گرفته اند
باب چهارم در بیان هیئت افلاک کواکب سبعه که آنرا سیاره
خوانند آفتاب را دو فلک است هر دو متوازی السطحین یکی را ممثل
گویند مرکزش مرکز عالم باشد و منطقه این در سطح منطقة البروج و
دیگری را خارج مرکز گویند در داخل ثخن ممثل باشد مرکزش نقطه

بعد

باشد غیر مرکز عالم لکن منطقه اش در سطح منطقة البروج بود و سطح محدب او
مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترک و آن را اوج گویند
و مقعرش نیز مماس مقعر ممثل بود بر نقطه مشترک که آن را حضیض گویند
و لامحاله از ممثل بعد از افراز خارج مرکز دو جسم مختلف الثخن باقی
ماند یکی محیط بخارج مرکز و دیگری محاط خارج مرکز و رقت محیط
از جانب اوج بود و غلظتش از جانب حضیض و رقت و غلظت
محوی بر عکس این هر دو را متمم گویند و شمس جرم کریست
مصمت و مرکوز در ثخن فلک خارج مرکز چنانچه سطح او مماس
هر دو سطح خارج مرکز شود بر دو نقطه مشترک و هیئت افلاک کواکب
علویه یعنی زحل و مشتری و مریخ و فلک زهره بعینها مثل هیئت
فلک شمس است و هیچ تفاوت نیست الا بدو چیز یکی آنکه هر یک
ازینها را فلکیست مرکوز در ثخن فلک خارج مرکز او چنانچه
آفتاب در ثخن فلک خارج مرکز است بی تفاوت و آن را فلک
تدویر گویند و هر یکی ازین کواکب چهارگانه مرکوزند در تدویر
چنانچه سطح تدویر و کوکب بیک نقطه مماس شده اند و دیگر آنکه
منطقه خارج مرکز این کواکب نه در سطح منطقة البروج است بلکه
منطقة البروج را قطع میکنند بدو نقطه متقاطع یعنی هر دو نقطه
که بر طرف قطری اند از فلک البروج اند و ذکر این هر دو نقطه بعد
ازین خواهد آمد در فصل دوم در باب که آنرا جوزهرین و عقدتین



و راس و ذنب خوانند و فلک خارج مرکز را در عرف فلک حامل
گویند و هیئات فلک قمر بعینه مثل افلاک کواکب چهارگانه
است و تفاوت نیست الا بدو چیز یکی آنکه در قمر فلکی که حامل
در ثخن اوست منطقه این فلک نه در سطح منطقة
البروج است بلکه مایلست از سطح او با حامل در یک سطح است
و باین جهت این فلک را مایل گویند دوم آنکه قمر را فلکی دیگر
هست متوازی السطحین محیط بمایل که حامل در ثخن اوست
و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش در سطح منطقة البروج و آنرا
جوزهر گویند و هیئات فلک عطارد از هیئات افلاک چهارگانه
بدو چیز تفاوت دارد یکی زیاده در عطارد فلکی که حامل در ثخن
اوست آنرا مدیر گویند مرکزش مرکز عالم نیست و منطقه اش
در سطح منطقة البروج نه بلکه با حامل در یک سطح دوم آنکه عطارد را
فلکی دیگرست مدیر در ثخن اوست بهمان طریق که حامل در ثخن
مدیر [illegible] محدب [illegible] بنقطه مشترکه و همچنین مقعر [illegible] و
مرکزش مرکز عالم است و منطقه اش در سطح منطقة البروج و
این فلک را ممثل عطارد گویند و لامحاله عطارد را دو اوج
باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر و آنرا اوج مدیر گویند
و دیگر مشترک میان مدیر و حامل و آنرا اوج حامل گویند و در حقیقت بهمان
طریق و صورت افلاک که در سطح برابر این گونه باشد و صورتش
اینست

اینست

باب پنجم در حرکات افلاک کواکب سیاره و حرکات این افلاک
بعضی از مغرب بمشرق است و بعضی برعکس اما آنچه از مغرب بمشرق است
از جمله حرکات افلاک ممثل است و آن [illegible] حرکت فلک ثوابت

بود و باین حرکت جمیع اوجات [illegible] کنند الا اوج حامل قمر و اوج حامل عطارد
و حرکت خارج مرکز شمس است و هر شبانه روزی پنجاه و نه دقیقه
و هشت ثانیه و حرکات افلاک حامل است و آن مر زهره را مساوی
حرکت خارج مرکز شمس است و عطارد را [illegible] و زحل را
هر شبانه روزی دو دقیقه و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه
و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و هفت ثانیه و قمر را [illegible]
[illegible] دقیقه و پنجاه و سه ثانیه باشد و آنچه از مشرق بمغرب است
از جمله حرکت مدیر عطارد است و آن مثل حرکت خارج مرکز شمس
است و حرکت جوزهر قمر است و آن هر شبانه روزی یازده دقیقه
و نه دقیقه باشد و هفت ثانیه اما تدویر و چون [illegible] ارض
نسبت [illegible] اگر اعلاء او بر [illegible] حرکت کند اسفل او خلاف
توالی حرکت خواهد کرد چنانکه در تدویر است [illegible] کوکب
غیر قمر و اگر اعلاء او بر خلاف توالی اسفل بر توالی خواهد بود
چنانکه در قمر است و اولی آنست که اعلی را اعتبار کنند
و حرکت تدویر قمر را از حرکات شرقی شمرند و باقی را از حرکات
غربی و حرکت تدویر را حرکت خاصه نیز گویند مر قمر را و آن در شبانه
روزی سیزده درجه و سه دقیقه و پنجاه و چهار ثانیه باشد
و هر یک از کواکب علویه را بمقدار فضل حرکت خارج مرکز
شمس بر حرکت حامل او باشد و زهره را سی و شش دقیقه و پنجاه و نه
ثانیه

ثانیه و عطارد را سه درجه و شش دقیقه و بیست و چهار ثانیه است
باب ششم در بیان احوالی که عارض میشود سیارات را و آن چهار
فصل است **فصل اول** در بیان آنچه کواکب سیاره را در طول عارض
میشود و طول کوکب و تقویم کوکب نیز گویند و آن قوسی است از منطقة
البروج میان اول حمل و کوکب در طول بر توالی و مراد بموضع کوکب
در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک اعلی منتهی شود
اگر کوکب را عرض نبود والا نقطه تقاطع دائره عرضی بود که بطرف
خط مذکور گذرد با منطقة البروج یعنی اقرب تقاطعین بطرف خط مذکور
و این خط مذکور را خط تقویم گویند و حرکت که کوکب بآن حرکت این
قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی نیز گویند و چون
هر یک از سیارات را افلاک متعدده است و حرکات همه
متشابه بگرد مرکز عالم نه لاجرم حرکت تقویمی سیارات مختلف باشد
مثلا شمس را یک فلک است ممثل و حرکت او متشابه است
بگرد مرکز خودش که آن مرکز عالم است و یا خارج مرکز و حرکت او
گرد مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است
و قمر را چهار فلک است یکی جوزهر و دوم مایل و حرکت هر دو متشابه
حول مرکز عالم است و سیم حامل و حرکت او نیز گرد مرکز عالم
متشابه است اگرچه قیاس اقتضا میکند که حرکت او گرد مرکز
خودش متشابه باشد اما رصد و حساب معلوم کرده اند که حرکت او

نیز گرد مرکز عالم متشابه نیست و این یکی از مشکلات این فن است و چهارم
فلک تدویر است و حرکت او حول مرکز عالم متشابه نیست
بلکه حول مرکز خویش متشابه است و هر یک از علویه و زهره را
سه فلک است یکی ممثل و حرکت او حول مرکز خویش که مرکز عالم است
متشابه است دوم فلک حامل است و حرکت او نه متشابه به
مرکز خویش است و نه متشابه به حول مرکز عالم بلکه نقطه متشابه است
که از مرکز حامل در جانب اوج بمقدار البعد مرکز حامل از مرکز عالم
جدا است که همان که بعینه ... اوج حقیقی بمرکزین و این نیز
یکی از مشکلات این فن است و سیم فلک تدویر است و حرکت
او نیز حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه مرکز خویش متشابه است
و عطارد را چهار فلک است یکی ممثل و حرکت او متشابه است
گرد مرکز خویش که مرکز عالم است دوم مدیر است و حرکت
او متشابه است بگرد مرکز خویش نه متشابه بگرد مرکز عالم و سیم
حامل و حرکت او نه متشابه بگرد مرکز خویش است و نه گرد
مرکز عالم و مرکز مدیر است بلکه گرد نقطه متشابه است که در منتصف
مابین مرکز عالم و مرکز مدیر است و بعد آن نقطه از مرکز مدیر مساوی
بعد مرکز حامل است از مرکز مدیر و این یکی دیگر از مشکلات
این فن است و در مجیره این نقطه را که حرکت حامل گرد او
متشابه است مرکز معدل المسیر گویند و چهارم فلک تدویر است

حول

و حرکت

و حرکت او متشابه است بگرد مرکز خویش نه گرد مرکز عالم و چون سیارات را
حرکت تقویمی نیست بمرکز مختلف اهل این فن برای ضبط تقادیم ایشان
اوساط و تعدیلات ثابت کرده اند و وسط در غیر قمر قوسی است از
ممثل محصور میان اول حمل و نقطه خط وسطی بر توالی و در قمر قوسی
از منطقه مابین میان نقطه اول حمل و طرف خط وسطی بر
توالی و مراد بخط وسط در قمر خطی است که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد
و در بقیه ما بین متحیره و در شمس خطی که از مرکز عالم بیرون
آید موازات خطی که از مرکز خارج بمرکز شمس گذرد و در متحیره
خطی که از مرکز عالم بیرون آید موازات خطی که از مرکز معدل
المسیر بمرکز تدویر گذرد و حرکتی که خط وسط آن حرکت این وسط
قوسی را قطع کند حرکت وسط خوانند و لیکن در شمس و متحیره
سه تا علوی و عطارد بمقدار مجموع حرکت ممثل و حرکت خارج مرکز است
و در قمر بمقدار فضل حرکت حامل است بر توالی بر مجموع حرکت
جوزهر و مایل بر خلاف توالی و در عطارد بمقدار فضل حرکت
مجموع ممثل و حامل است بر توالی بر حرکت مدیر بر خلاف توالی
و اما تعدیلات شمس را جز یک تعدیل نیست و آن قوسی است از ممثل
میان طرف خط وسط و میان طرف خط تقویم و مادام که شمس
در نصف نزولی باشد یعنی از اوج حقیقی او تعدیل را از وسط
نقصان باید کرد تا تقویم حاصل شود و مادام که از نصف صاعد

یعنی از حضیض تا اوج در نصف صاعد باشد تعدیل را بر وسط باید افزود
تا تقویم حاصل شود و از این مختصر تصور آنچه گفتیم آسان شود

و اما در متحیره نیز بسبب این تعدیل حاجت افتد چه حرکات
حوامل ایشان نیز حول مرکز عالم متشابه نیست پس قوسی از
ممثل که محصور باشد میان خط وسط و خطی که از مرکز عالم بمرکز
تدویر گذرد و آن را تعدیل ثالث گویند و مادام که مرکز
تدویر در نصف نزولی باشد یعنی از اوج حقیقی او تعدیل را
از وسط نقصان باید کرد و مادام که مرکز تدویر در نصف
صاعد باشد یعنی از حضیض تا اوج او بر وسط باید افزود
تا مرکز معدل حاصل شود و همچنین از اوج و حضیض مدیر را

بعد از آن تدویر که تعدیل ...

اعتبار

اعتبار باید کرد و در قمر این تعدیل حاجت نباشد چه حرکت
حامل او حول مرکز عالم متشابه است و باز قمر و متحیره را تعدیل
دیگر است که موجب آن تدویر او است بیانش آنست که موقع
خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد و آن را خط مرکز معدل
گوییم در قمر بمجرد معرفت حرکت وسط او معلوم شود و در
متحیره بسبب تعدیل اول که ییشتر یافت معلوم میشود از همین خط
بمرکز کوکب نیز گذشتی در استخراج تقویم بتعدیل دیگر حاجت
نبودی چه همین خط بعینه خط تقویم باشد اما این خط بمرکز
کوکب نمیگذرد مگر در دو حالت یکی آنکه کوکب در ذروه مرئی
و دوم آنکه کوکب در حضیض مرئی باشد و مراد بذروه و حضیض
مرئی دو نقطه تقاطع خط مذکور است با محیط تدویر آنکه دور
تر است از مرکز عالم ذروه مرئی گویند و آنکه نزدیکتر حضیض
مرئی و کوکب چون بحرکت تدویر حرکت میکند از ذروه و
حضیض مرئی میگذرد و لامحاله خط تقویم با خط مرکز معدل
بزاویه محیط میشود و این زاویه بسبب قرب و بعد مرکز تدویر
از مرکز عالم مختلف میشود لاجرم مرکز تدویر را در اوج حامل
فرض کرده اند و مقدار آن زاویه را که میان کوکب در
هر جزوی از تدویر استخراج کرده اند و آن را تعدیل مفرده نامیده اند
و باز از دیاد این زاویه را بسبب نزدیک شدن مرکز تدویر بمرکز عالم

زیرا که حرکت حامل قمر او حول مرکز
عالم متشابه است
پس احتیاج بتعدیل ثالث
ندارد

اختلاف تعدیل ...

عالم بحسب هر جزوی از اجزای حامل استخراج کرده اند و آنرا التعدیل [illegible]
تعدیل [illegible] باشند و آنرا التعدیل الاول جمع کرده اند و این مجموع را تعدیل معدل
میسازند و در قمر مادام که در النصف الهابط باشد از تدویر یعنی از
ذروه بحضیض او تعدیل معدل را از وسط نقصان میکنند
و مادام که در النصف صاعد باشد یعنی در النصف دیگر بر وسط افزایند
تا تقویم حاصل شود چه اعلای تدویر قمر بخلاف توالی حرکت
میکند و اسفل بتوالی و در متحیره مادام که کوکب در النصف الهابط
بود از تدویر تعدیل معدل را بر مرکز معدل افزایند و مادام
که بالنصف صاعد بود از مرکز معدل نقصان میکنند تا تقویم حاصل
شود چه اعلای تدویر متحیره بتوالی حرکت میکند و اسفل بخلاف
توالی و از این شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود که بعد هم [illegible]
و بعضی مرکز تدویر متحیره را در بعد اوسط از حامل فرض کنند
و معنی بعد اوسط را در این زودی بیان خواهیم کرد و در این
حالت زاویه که میان دو خط مذکور یعنی خط تقویم و خط مرکز معدل
واقع شود بحسب بعد کوکب [illegible] از اجزاء تدویر استخراج کنند
و آنرا التعدیل الاول و تعدیل [illegible] گویند و هر یک از زیاده
شدن زاویه مذکور [illegible] و بعد مرکز تدویر از مرکز
عالم بحسب هر جزوی از اجزاء حامل استخراج کنند و آنرا التعدیل
الثانی گویند و [illegible] تعدیل اول را معدل کنند و تعدیل معدل
[illegible]

الطریق

الطریق مذکور تقویم استخراج کنند و این طریق مشهور است
ولکن ما در زیج جدید طریق اول را اختیار کردیم
بنابر نکته که در علم ظاهر میشود و میباید دانست که هر گاه
که حرکت مرکز کره گرد نقطه متشابه باشد البته قطری از اقطار آن
کره همیشه محاذی آن نقطه خواهد بود چون حرکت مرکز هر یک از
تداویر متحیره گرد مرکز معدل المسیر متشابه است لاجرم قطری
از اقطار هر یک همیشه محاذی مرکز معدل المسیر باشد و چون
حرکت مرکز تدویر قمر گرد مرکز عالم متشابه است بایستی که قطری
از اقطار او همیشه محاذی مرکز عالم بود اما بر حسب رصد و حساب
معلوم گردیده که محاذات قطر او نسبت به نقطه ایست
که بعد او از مرکز در جانب حضیض مثل بعد مرکز حامل است
از مرکز عالم و این نقطه را نقطه محاذات گویند و طرف
این قطر را در متحیره محاذی مرکز معدل المسیر و در قمر
محاذی نقطه محاذات [illegible] ذروه وسطی و آنکه
نزدیکتر است حضیض وسطی و از آنچه گفتیم لازم آید که هرگاه
مرکز تدویر در اوج یا در حضیض باشد ذروه وسطی با ذروه
مرئیه و همچنین حضیض وسطی با حضیض مرئیه متحد باشند و در
غیر این دو حالت از هم متفرق شوند و باید دانست که برای معرفت
[illegible] یعنی دوری از منطقه تدویر [illegible] باشد میان ذروه [illegible]

وسطی و مرئی [illegible] حرکت شود [illegible] در هر وقت خواهند معلوم است [illegible]
حرکات تدویر چنانچه پیش ذکر رفته معلوم است پس مابین الذروتین
مادام که مرکز تدویر در النصف الهابط است بر خاصه وسطی افزایند
و در النصف دیگر [illegible] تا خاصه مرئیه معلوم شود و این مابین
الذروتین را التعدیل الثالث گویند و در متحیره مابین الذروتین
بمقدار مابین خط وسط و خط مرکز معدل است از این جهت تعدیلات
در متحیره زیاده بر سه نباشد چنانچه در قمر و اهل این فن هر یک
از افلاک خارجة المراکز و تداویر را بچهار قسم کرده اند [illegible]
برابر و دو [illegible] با هم برابر و این اقسام را نطاقات گویند بعضی از
ایشان در قسمت اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی
اختلاف مسیر [illegible] مبدأ نطاق اول و سیم [illegible] دایره خارج
مرکز اوج و حضیض باشد و در تدویر ذروه و حضیض مرئیه و مبدأ
نطاق دوم و چهارم نزد بعضی [illegible] ابعاد اوسط باشند
بحسب [illegible] و آن در نقطه تقاطع [illegible] با دایره [illegible] مرکز
عالم اما در تدویر بمقدار بعد مرکز او از مرکز عالم و اما در خارج
مرکز [illegible] خارج مرکز و نزد بعضی [illegible] البعد اوسط
بحسب [illegible] خارج مرکز [illegible] طرف خطی است که از مرکز عالم [illegible]
بر خط مار باوج و حضیض و در تدویر [illegible] مماس محیط اوست
با خط [illegible] از مرکز عالم [illegible] و نطاق اول [illegible]

از اوج

از اوج یا ذروه [illegible] باشد [illegible] بتوالی حرکت [illegible] کوکب در نطاق اول
و ثانی [illegible] و در نطاق دیگر صاعد و در اول و رابع سریع [illegible] و در
نطاق [illegible] و از این شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود

و از آنچه عارض میشود کواکب متحیره را در طول رجعت و استقامت
و اقامت [illegible] آنست [illegible] کوکب [illegible] تدویر باشد حرکت او
بتوالی سریع باشد چه کوکب در آنجا [illegible] مجموع [illegible] حرکت حامل و تدویر
حرکت کند و چون [illegible] تدویر انتقال کند [illegible] حرکت [illegible]
تدویر متحیره بخلاف توالی است پس حرکت کوکب بتوالی بطیء پیدا کند
بجهت آنکه در این حالت [illegible] بمقدار [illegible] حرکت حامل [illegible] حرکت تدویر را
[illegible] بخلاف توالی حرکت کند و هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت

تدویر بخلاف توالی اسرع تر شود و نصف مذکور کمتر شود و کوکب بطی السیر نماید اما
چون از حرکت فلک کوکب بتوالیست کوکب را مستقیم گویند
یکتر که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت حامل بتوالی مساوی
کند و کوکب چنان نماید که هیچ حرکت نکند و بیکجا ایستاده
است و در این حال کوکب را مقیم گویند بعد از این حرکت تدویر
بخلاف توالی زیاده آید از حرکت حامل بتوالی و کوکب بمقدار فضل
حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و در این حال کوکب را راجع گویند و بعد
از این هرچند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت سریعتر شود تا وقت
که کوکب بحضیض رسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت و چون
از حضیض بگذرد در رجعت بطی السیر گردد تا رجعت بطی تر شود تا آنکه
که مقیم شود و بعد از آن مستقیم شود و تا او در استقامت سریعتر
شود تا بذروه رسد و حالت اولی عود کند و از آنچه گفتیم
معلوم شد که کوکب در یک دوره تدویر دوبار مقیم شود یکبار بعد از
استقامت و پیش از رجعت و این موضع را از تدویر مقام اول
گویند و یکبار بعد از رجعت و پیش از استقامت و این موضع را
از تدویر مقام ثانی گویند و ما این فصل را بذکر ابعاد مابین المراکز
و مقادیر انصاف اقطار تداویر ختم کنیم پس گوییم بعد مرکز خارج مرکز
شمس از مرکز عالم باجزائی که نصف قطر خارج مرکز شصت درجه باشد
دو درجه و یک دقیقه باشد و [illegible] ثانیه و بعد مرکز حامل قمر از مرکز عالم

باجزائی

مرتبه

بمقدار فضل حرکت تدویر

باجزائی که نصف قطر مایل شصت درجه باشد ده درجه و [illegible] دقیقه
است و بهمان اجزا نصف قطر تدویر قمر پنج درجه و [illegible] دقیقه
و بعد مرکز حامل از مرکز عالم در زحل را سه درجه و [illegible] نه
دقیقه است و مشتری را پنج درجه و چهل و هفت دقیقه است
و مریخ را شش درجه و چهارده دقیقه است و زهره را یک
نه دقیقه است اما عطارد را بعد مرکز حامل او از مرکز عالم
متغیر است بیانش آنکه بعد مرکز حامل او از مرکز مدیر
سه درجه است و همچنین بعد مرکز مدیر او از مرکز معدل
المسیر و بعد مرکز معدل المسیر از مرکز عالم هر یک سه درجه اند لکن مدیر مرکز
حامل را گرد مرکز خود حرکت میدهد بمقداری که آن را مدار مرکز
حامل خوانند پس لازم آید که مرکز حامل در دو وقت بر مرکز معدل
المسیر منطبق گردد و در این حال بعد او از مرکز عالم سه درجه
و یکبار در مقابل در نهایت بعد او از مرکز عالم نه درجه شود
و در سایر احوال میان سه درجه و نه درجه باشد و جمیع این
مقادیر که بیان کردیم باجزائیست که نصف قطر حامل با
آن اجزا شصت درجه باشد و بهمان اجزا نصف قطر
تدویر در زحل شش درجه و سی و یک دقیقه و مشتری را
یازده درجه و سی و هفت دقیقه است و مریخ را سی و
درجه و سی دقیقه است و زهره را چهل و سه درجه و

عالم

ده دقیقه است و عطارد را بیست و دو درجه و سی دقیقه است
و جمیع این مقادیر مذکور شد بحسب رصدهاست بعضی موافقت
با رصاد سابق و بعضی بخلاف **فصل دوم** در بیان احوال
که کواکب را عارض میشود در عرض شمس را هیچ عرض نبود زیراکه
منطقه ممثل و خارج مرکز او چنانکه سبق ذکر یافته هر دو در
سطح منطقة البروج اند و منطقه کواکب باقیه کواکب در منطقه
البروج گاهی بشمال میل کنند و گاهی بجنوب زیراکه مناطق
حوامل بشان مقاطع فلک البروج است بر دو نقطه و آن دو
نقطه را جوزهرین گویند و در علویه و قمر یکی را که چون مرکز
تدویر کواکب از او بگذرد شمالی شود از منطقة البروج راس
گویند و آن دیگر را ذنب و در سفلیین تعریف راس
و ذنب بوجه مذکور نتوان کرد بنابر نکته که درین ورق
معلوم خواهد شد پس گوییم راس زهره عقده بود که چون مرکز
تدویر قمر از او بگذرد باوج متوجه شود و راس عطارد عقده
بود که چون از او بگذرد بحضیض متوجه شود و ذنب هر یک
مقابل راس او بود و هر ارتی بر سطح یکی اعلا حادث
شود از تقاطع مناطق حوامل که منطقه را افلاک مایله
گویند و غایت این میل یعنی بعد افلاک از فلک البروج
مر قمر را پنج درجه است و زحل را دو درجه و نیم و مریخ را یک درجه

و مشتری را یک درجه و نیم

وثلث

وثلث درجه و زهره را شش درجه و عطارد را سه ربع درجه است
و این میل در قمر و علویه ثابت است و در سفلیین ثابت نیست
بلکه فلک مایل منطبق میشود بر سطح منطقة البروج در وقتی که مرکز تدویر
سفلیین یکی از دو نقطه جوزهرین میرسد و چون مرکز تدویر از جوزهر
میگذرد میل میکند نصف فلک مایل آن نصف که مرکز فلک
تدویر در او است اما از زهره بجانب شمال و عطارد بجانب
جنوب و این میل متزاید میشود تا آنکه مرکز تدویر بمنتصف
مابین عقدتین رسد آنجا غایت میل باشد و بعد از آن متناقص
شود تا آنکه فلک مایل باز منطبق شود بر منطقة البروج و مرکز
تدویر بجوزهر دیگر رسد بعد از آن حالت اولی عود کند و از
آنچه گفتیم لازم میآید که مرکز تدویر زهره همیشه شمالی باشد
از فلک البروج و مرکز تدویر عطارد جنوبی و قمر را بجز این یک عرض
نیست زیراکه مناطق مایل و حامل و تدویر او بر یک سطح اند
و متحیره را عرض دیگر است و آنچنان است که قطر مار بذروه و
حضیض اینها در سطح مایل نیست اما در علویه هرگاه که مرکز
تدویر در یکی از دو نقطه راس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر
از راس بگذرد ذروه میل بجنوب کند از سطح مایل و حضیض میل
بشمال کند از سطح مایل و این میل متزاید میشود تا آنگاه که مرکز
تدویر بمنتصف مابین عقدتین رسد بعد از آن میل متناقص میشود

تا وقتی که مرکز تدویر بذنب رسد و در میان قطر تدویر باز در سطح مایل در آید
و چون مرکز تدویر از ذنب گذرد ذروه میل کند بشمال و حضیض بجنوب
و همچنین متزاید میشود تا آنکه مرکز تدویر باز بمنتصف مابین العقدتین
رسد و بعد از آن متناقص میشود تا آنکه مرکز تدویر باز برأس رسد و قطر
تدویر باز در سطح مایل در آید و بعد از آن حالت اولی معاودت کند
و از آنچه گفتیم لازم می آید که ذروه همیشه از مایل بجانب شمال باشد
و حضیض در خلاف آن جانب و اما در سفلیین هرگاه که مرکز تدویر در
منتصف مابین العقدتین باشد و آن اوج او و حضیض سفلیان است
و چون مرکز تدویر از اوج گذرد ذروه میل کند از سطح مایل اما از زهره
بشمال و اما از عطارد بجنوب و میل حضیض بخلاف این باشد و این میل متزاید
میشود تا آنکه مرکز تدویر بعقده رسد و آن غایت میل قطر ماز
باوج و حضیض باشد و بعد از آن میل متناقص میشود تا وقتی که مرکز تدویر
بحضیض رسد و قطر تدویر باز منطبق گردد بر سطح مایل بعد از آن
باز ذروه میل کند اما از زهره بجنوب و اما از عطارد بشمال و متزاید
میشود در عقده دیگر باز بغایت رسد باز متناقص میشود تا آنکه
مرکز تدویر باوج رسد و حالت اولی عود کند و این عرض را
میل ذروه و حضیض گویند و غایت این میل در زهره از شش درجه
است و مشتری از دو درجه و چهل و شش دقیقه و مریخ سه درجه و هفت
دقیقه و در زهره دو درجه و نیم و عطارد را شش درجه و ربعیست

و علویه

و علویه را غیر از آنچه ذکر کردیم عرض دیگر نمی باشد و اما سفلیین را عرض دیگر است
و آن چنانست که قطر مار بیعدین اوسطین این هر دو که متقاطع قطر مار
بذروه و حضیض است بر قوایم در سطح فلک مایل نمی گردد وقتی
که مرکز تدویر سفلیین در یکی از دو نقطه راس و ذنب باشد و چون
مرکز تدویر سفلیین از راس بگذرد طرف متاخر در طلوع از این
قطر داخلا را از اطراف مسائی گویند از سطح مایل بشمال میل کند
و طرف متقدم را از اطراف صباحی گویند بجنوب و این میل
متزاید میشود تا آنکه که مرکز تدویر بمنتصف مابین العقدتین
رسد یا اوج زهره را و حضیض عطارد را و بعد از این میل
متناقص میشود تا آنکه که مرکز تدویر بذنب رسد و قطر مار بیعدین
در سطح مایل در آید و چون مرکز تدویر از ذنب بگذرد طرف
مسائی میل بجنوب کند و طرف صباحی بشمال و متزاید میشود
تا آنکه مرکز در منتصف مابین العقدتین بغایت رسد
بعد از آن متناقص میشود تا مرکز تدویر باز براس رسد
و قطر در سطح مایل در آید و بعد از آن حالت اولی عود میکند
و این عرض را عرض وراب و انحراف و التوا گویند
و غایت این زهره را سه درجه و نیم و عطارد را هفت
درجه است و ما این فصل را بذکر مواضع اوجات و جوز
هرات که بحرکت ثوابت متحرکند ختم کنیم پس گوییم در تاریخ

اول محرم سال شصد و چهل و یکم از هجرت نبی علیه الصلوة
والسلام که تاریخ جلالیه را بران وضع کرده ایم اوج شمس
در دو درجه و بیست و شش دقیقه سرطان واقع است
و اوج زحل در شانزده درجه و پنجاه و شش دقیقه قوس و اوج مشتری
در بیست و دو درجه و سی دقیقه سنبله و اوج مریخ در بیست
یک درجه و پنجاه و هفت دقیقه اسد است و اوج زهره در
بیست درجه و بیست و پنج دقیقه جوزا و اوج عطارد و اوج
مدیر او در بیست و چهار درجه و هشت دقیقه عقرب است
اما جوزهرات راس زحل مقدم است باوج او بصد و
پنجاه درجه و ذنب او متاخر است در توالی البروج درجه
از اوج و راس مشتری مقدم است باوج او بهشتاد
درجه و راس مریخ مقدم است بر اوج او بنود و چهار
درجه و راس زهره مقدم است بر اوج او بنود درجه
و راس عطارد متاخر است از اوج او بنود درجه
و این همه که ذکر کردیم بحسب رصد ما است
در بیان احوالی که عارض میشود کواکب را در طول و عرض
با هم کواکب قریب بارض خصوصا قمر را گاه چنان که
مواضع حقیقی این کواکب مخالف مواضع مرئی باشد هم در
طول و هم در عرض بیانش آنست که خط خارج از مرکز

عالم

عالم بمرکز کوکب تقاطع میکند با خطی که از موضع ناظر بمرکز
کوکب رفته است و این زاویه تقاطع را زاویه
اختلاف منظر گویند و صورتش اینست

و ارتفاع مرئی کوکب بقدر این زاویه از ارتفاع حقیقی کمتر
شود و این وقتیست که کوکب بر سمت الراس نباشد که اگر
بسمت الراس باشد هر دو خط بیکدیگر منطبق میشوند و هر چند
کوکب از سمت الراس دورتر و بافق حسی نزدیکتر باشد
اختلاف منظر بیشتر باشد و غایتش وقتی بود که کوکب
بر افق حسی بود و چون هر دایره عرض که رسم کنیم که بموضع حقیقی
کوکب و آن طرف خطی که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذشته
و بسطح فلک اعلی منتهی شده باشد و دیگری بموضع مرئی کوکب

و آن طرف خطی بود که از مرکز عالم بموازات خطی که از موضع ناظر
بمرکز کوکب گذرد بیرون آمده منتهی شده باشد الی فلک
اعلی گاه که این هر دو دایره عرض بر یکدیگر منطبق شوند
و آن وقتی بود که کوکب بر دایره وسط السماء رؤیت
باشد و در اینجا کوکب را اختلاف طولی نبود و موضع
مرئی کوکب در طول بعینه موضع حقیقی کوکب بود در طول
و آنچه از دایره عرض میان موضع حقیقی کوکب و میان
موضع مرئی باشد و آن در اینجا بعینه اختلاف
منظر است و آن را اختلاف عرض گویند و گاه باشد
که این هر دو دایره عرض متقاطع شوند و فلک البروج را
هر یک بر نقطه دیگر تقاطع کند و در اینجا موضع مرئی
کوکب در طول غیر موضع حقیقی کوکب بود در طول و قوس
از منطقة البروج که در میان این دو دایره عرض باشد
آن را اختلاف طول گویند و عرض مرئی گاه باشد
که مساوی عرض حقیقی باشد و در این حال کوکب را اختلاف
عرض نبود و گاه باشد که زیاده از عرض حقیقی بود و گاه باشد
که کمتر از عرض حقیقی بود و هر یک از زیادتی و کمی را اختلاف
عرض گویند و گاه چنان اتفاق افتد که کوکب بر منطقة
البروج باشد و منطقة البروج بسمت الراس گذشته باشد

باشد

و در این

و در این حال کوکب را اختلاف عرض نبود و اختلاف منظر بعینه طول
باشد **فصل چهارم** در بیان احوالی که عارض میشود
کوکب را در اوضاعی که نسبت بیکدیگر دارند از جمله احوالی
اینست که قمر را بقیاس بشمس عارض شود و آن چنانست
که قمر جرمی کثیف صیقلی است و از مقابله آفتاب کسب نور
میکند و چون کروی است و از آفتاب خورده تر همیشه یک
نیمه او که مواجه شمس است مضیء بود و همیشه یک نیمه مظلم
و در اجتماع نیمه مظلم او بطرف ما بود و از ضوء او هیچ
ننماید و این حالت را محاق گویند و چون از اجتماع گذرد و دوازده
درجه تقریبا از آفتاب دور شود قدری از نصف مضیء او نمایان
شود و آن را هلال گویند و تا میرود مقدار مرئی از نصف مضیء
زیاده میشود تا چون بمقابله آفتاب رسد نصف مضیء تمام مواجه
ما شود و آن را بدر گویند و چون از مقابله گذرد و قدری از نصف
مضیء نمایان شود و تا میرود مقدار مرئی از نصف مضیء کم می شود
تا چون باز باجتماع رسد از نصف مضیء هیچ ننماید و نصف
مظلم تمام مواجه ما شود و محاق شود و بعد از آن حالت اول عود
کند و در همه صورت تکرار این اوضاع ثابت شود و اگر اجتماع در
حوالی یکی از دو عقده راس یا ذنب واقع شود قمر میان بصر و آفتاب
حایل شود و روی آفتاب را بپوشد و این حال را کسوف و انکساف

گرفتگی گویند گاه بتمامی بپوشد چنانچه از آفتاب هیچ ننماید و این
کسوف کلی گویند و گاه پاره از او بپوشد و این را کسوف
جزئی گویند و هر چه از روی آفتاب نماید تیره رنگ
باشد و اول گرفتگی از جانب غربی آفتاب پیدا شود و انجلا از
جانب ابتداء انجلاء باشد و اگر استقبال در حوالی یکی از عقده
باشد زمین میان ماه و آفتاب حایل شود و مانع شود از وصول
ضوء آفتاب بماه پس ماه برنگ اصلی خود نماید و این را حال
خسوف و ماه گرفتگی گویند و خسوف نیز گاه کلی باشد و گاه جزئی
و خسوف و انجلاء هر دو از جانب شرقی پیدا شود بعکس کسوف
و بباید دانست که آفتاب همیشه متوسط بود میان اوج قمر
و مرکز تدویر او و بیانش آنست که اوج و مرکز تدویر قمر هر گاه
که با مرکز شمس از فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند مرکز تدویر
بحرکت حامل هر شبانروزی بیست و چهار درجه و بیست و دو
دقیقه بتوالی حرکت کند و مایل جوزهر اوج را بخلاف توالی
برند و مرکز تدویر را نیز رد کنند بمقدار حرکت خود یعنی
یازده درجه و ثلثین دقیقه بتوالی حرکت بهمین مقدار مرکز
تدویر او از شمس سیزده درجه و ده دقیقه ماند و چون شمس
پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت بهمین مقدار مرکز تدویر نزدیکتر
و از اوج دورتر شود و مابین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر

در نقطه

کند

فاصله

که از ده درجه و یازده دقیقه بیشتر شود و از جهت حرکت حامل
مضاعف که بعد مضاعف گویند یعنی بعد مرکز تدویر را
از مرکز شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر باشد از اوج
و از آنچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال
در اوج باشد و قمر در تربیع شمس بر حضیض بود و در هر ماهی
دو بار بر اوج و دو بار بر حضیض رسد و مثل این توسط
اوج مدیر عطارد را باشد میان مرکز تدویر او و اوج حامل او
و بیانش آنست که هر گاه مرکز تدویر او با هر دو اوج مجتمع
شود بعد از آن مرکز تدویر بحرکت حامل بمقدار ضعف حرکت
مرکز شمس بتوالی حرکت کند و مدیر اوج حامل را بقدر
حرکت مرکز شمس بخلاف توالی ببرد و مرکز تدویر را بهمین مقدار
رد کند پس بعد اوج مدیر از هر یک از اوج حامل و مرکز
تدویر بمقدار حرکت مرکز شمس باشد و از آنچه گفتیم لازم آید
که مرکز تدویر از آن زمان که از اوج مدیر مفارقت کند
تا باز با او معاودت کند باز باوج حامل دو بار بحضیض
او رسد و از جمله احوالی است که متحیره را بقیاس بشمس
عارض شود و آن چنانست که بعد مراکز علویه از ذروه تداویر
همیشه مثل بعد مرکز تدویر است از مرکز شمس پس همیشه
احتراق علویه در ذروه باشد در وسط استقامت و مقابله در حضیض باشد در وسط رجوع

که

از جهت بعد ما بین مریخ و شمس و مقاومه [illegible] اعلاکه در دیگر فیه مجتمع اند مشتری [illegible]

و حال آنکه شش برج درمیان است چه در ابعاد و اجرام
بیان کرده اند که قطر تدویر مریخ از قطر فلک شمس با ثخانت متمم
حوامل مریخ اعظم است و چون شمس از علویه اسرع است با هر کدام
که مقارن شود بعد از مقارنت از و بتوالی پیش شود و آن کوکب
در صباح از جانب مشرق نمایان شود و کوکب را در این حال مشرقی
گویند تا آن زمان که شمس از و شصت درجه دور شود و نزد بعضی
تا آن زمان که نود درجه دور شود و بعد از آن او را مشرقی نگویند
و چون شمس از جانب مغرب بکوکب نزدیک شود و بعد میان
ایشان کمتر از نود درجه ماند نزد بعضی کمتر از شصت درجه ماند
نزد بعضی کوکب را در این حال مغربی گویند تا آن زمان که با شمس را
مقارن شود و بعد از آن حالت اولی عود کند اما سفلیین
مرکز تدویر ایشان همیشه مقارن مرکز شمس است یعنی خط وسط
سفلیین با خط وسط شمس همیشه مقارن باشد و سفلیین
در اوسط استقامت و در رجوع همیشه مقارن با شمس باشند
و چون در وسط استقامت مقارن شوند و بعد از آن
در جانب مغرب نمایان شوند ایشان را مغربی گویند
تا آن زمان که در وسط رجوع باز مقارن شوند و بعد از آن
از جانب مشرق نمایان شوند و ایشان را مشرقی گویند
تا آنگاه که در وسط استقامت باز مقارن شوند و حالت

اولی

اولی عود کند **مقاله دوم** در بیان هیئت زمین و قسمت او
باقالیم و بیان آنچه لازم آید او را از اختلاف اوضاع علویات
و آن یازده باب است **باب اول** در بیان هیئت زمین
و ذکر اقالیم زمین چنانکه گفتیم کرویست و آب باکثر سطح او
محیط است و عمارت بر کمتر از یک ربعست از سطح او و آن ربع را
ربع مسکون خوانند و چون مرکز زمین مرکز عالم است پس
دائره معدل النهار در سطح محیط بزمین دائره عظیمه احداث
کند و آنرا خط استوا خوانند و چون دائره دیگر فرض کنند
که بر دو قطب خط استوا گذرد زمین باین دو دائره بچهار ربع
منقسم شود دو شمالی و دو جنوبی طول هر ربعی بقدر نصف از دائره
عظیمه و عرضش بقدر ربعی از دائره عظیمه و از این چهار ربع یک ربع
شمالی مسکون است اما تمام او معمور نیست بلکه بعضی از و
در جانب شمال از فرط سرما ممکن نیست که حیوان در آن
تواند بود و آن موضعیست که عرضش زیاده از تمام میل کلی بود
و در آن مقدار معمور موانع عمارت از کوهها و دریاها
و بیشه ها و دشتها بسیار است و در میان دریاها نیز
جزایر معموره و غیر معموره بسیار است و تفصیل آن از کتب
مسالک و ممالک معلوم شود و در جنوب از خط استوا اندک
عمارتی یافته اند اما از غایت کمی آنرا در حساب نیاورند
و مبدء عمارات را در طول بعضی از جانب مغرب گرفته اند

تا بعد شهرها را از آن مبدء در جهت توالی بروج بشمرند و بعضی
هندوان از جانب مشرق گرفته اند تا بعد در جهت [illegible] کنند
اول باشد و مبدء عمارت از جانب مشرق موضعیست که آنرا
گنگ دز خوانند و در جانب مغرب جزیره هاست که وقتی معموره بوده
و اکنون خرابست و آنرا جزایر خالدات گویند و از آنجا
تا ساحل دریای مغرب ده درجه است و منجمان بعضی مبدأ عمارت را
از جزایر خالدات گرفته اند و بعضی از ساحل دریای مغرب
و جمهور اهل صناعت معظم معموره را در عرض بهفت قسم
کرده اند و هر قسمی را در طول از مشرق تا مغرب و در عرض چندانکه
در غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و در خط
استوا درازی او از دوازده زیاده نشود و مبدء اقلیم اول
نزد جمهور آنجا بود که درازی روز دوازده ساعت و نصف
و ربع ساعت بود و عرض بلد آنجا دوازده درجه و دو ثلث
باشد و از خط استوا تا آنجا بجهت قلت عمارت داخل اقالیم
نشمرده اند و بعضی آنرا داخل اقالیم دارند و مبدء اقلیم
اول خط استوا گیرند و وسط اقلیم اول باتفاق آنجا بود که
نهار اطول سیزده ساعت باشد و عرضش شانزده درجه و نصف
و ثمن و مبدء اقلیم دوم آنجا بود که نهار اطول سیزده ساعت
و ربع باشد و عرض بیست درجه و ربع و خمس و مبدء اقلیم
سیوم آنجا بود که نهار سیزده ساعت و نصف و ربع باشد و عرض

بیست

بیست و هفت درجه و نیم و مبدء اقلیم چهارم آنجا بود که نهار چهارده
ساعت و ربع باشد و عرض سی و سه درجه و نصف و ثمن و
مبدء اقلیم پنجم آنجا بود که نهار چهارده ساعت و نصف و ربع باشد
و عرض سی و شش درجه الا عشر درجه و مبدء اقلیم ششم آنجا بود که
نهار پانزده ساعت و ربع باشد و عرض چهل و سه درجه و ربع
و ثمن و مبدء اقلیم هفتم جائی که نهار پانزده ساعت و نصف
و ربع باشد و عرض چهل و یک درجه و خمس و وسطش جائی
که نهار شانزده ساعت باشد و عرض چهل و هشت درجه و نصف
و ربع و ثمن آخرش نزد جمهور جائی بود که نهارش شانزده ساعت
و ربع باشد و عرضش پنجاه درجه و از آنجا تا نهایت عمارت
بجهت کمی عمارت داخل اقالیم نگیرند و بعضی در اقالیم داخل دارند
و آخر اقلیم هفتم را آخر عمارت اقالیم گیرند و صورت اقالیم اینست

باب دویم در خواص خط استوا هر بقعه که بر خط استوا
بود دایره معدل النهار بر سمت الرأس آن بقعه بگذرد و دو قطب
معدل النهار بر افق بود و دایره افق جمله مدارات یومی را
به نیمه کند یک نیمه ظاهر و یک نیمه خفی از این سبب روز و شب آنجا همیشه
متساوی بود و جمله کواکب را طلوع و غروب بود و فلک را
بقیاس با آن بقاع کره منتصبه و کره مستقیمه خوانند زیرا که
دور فلک در این بقاع دولابی بود و منطقة البروج در شبانه
روزی دو بار بسمت الراس گذرد یکبار بوقت وصول اول حمل
بسمت الراس و یکبار بوقت وصول اول میزان و در این
وقت دو قطب فلک البروج و معدل النهار هر دو بر سطح افق قایم
باشند و دایره مارّه باقطاب اربعه بر افق منطبق باشد
و فلک البروج و معدل النهار هر دو بر سطح افق قایم باشند
و از اول حمل تا اول میزان اجزاء فلک البروج همه از جانب
شمالی سمت الراس گذرد و قطب شمالی فلک البروج تحت الارض
بود و قطب جنوبی فوق الارض و چون قطب جنوبی بغایت ارتفاع
رسد و آن بقدر میل کلی بود دایره مارّه باقطاب اربعه
بر نصف النهار منطبق شود و غایت ارتفاع فلک البروج
در موضع سرطان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد
و از اول میزان تا اول حمل اجزاء فلک البروج همه از جانب
جنوب سمت الراس گذرد و قطب شمالی فلک البروج فوق الارض

بود

بود و قطب جنوبی تحت الارض و چون قطب شمالی بغایت ارتفاع رسد دایره
مارّه باقطاب اربعه بر نصف النهار منطبق شود و اول جدی بر نصف
النهار بود و این موضع غایت انحطاط منطقة البروج بود از سمت الراس
و در جانب جنوب و ارتفاع قطب و بعد اول از سمت الراس هر یک بقدر
میل کلی باشد و در این بقاع سمت مشرق از میل کلی در نگذرد و آفتاب
در سالی دو بار بسمت الراس اهل این بقاع گذرد و آن در دو وقت
تحویل بدو نقطه اعتدال بود و در آن دو روز بوقت نصف النهار
اشخاص را سایه نباشد و در باقی سال در یک نیمه سایه از جانب جنوب
افتد و در دیگر نیمه از جانب شمال و فصول سال هشت باشد
دو تابستان و ابتداء آن رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال
و دو زمستان و ابتداء وقت رسیدن آفتاب بدو نقطه
انقلاب باشد و دو بهار و ابتداء آن وقت رسیدن
آفتاب به اواسط اسد و دلو باشد و دو خریف و ابتداء
آن وقت رسیدن آفتاب باواسط ثور و عقرب باشد و بعضی
علماء گفته اند اعدل بقاع بروی زمین خط استواست
و گویا از جهت قلت اختلاف احوال فصول گفته اند که آنجا همیشه هوا
حال هوا بیک گونه است چه مواضعی که بر خط استواست
مانند سودان مغرب و ... و جنوب مصر و بلاد حبشه
و زنگ و جنوب سراندیب همه گرمسیر ... بغایت
و اهل آن بقاع سیاه و جعد موی باشند و از اعتدال مزاج دور

و خلقی نیک دور از فطرت **باب سیم** در خواص آفاق مایله و هر
هر موضع که نه معدل النهار و نه قطب او بر سمت راس آن موضع
باشد حرکت فلک بر کسی از آن حمایلی باشد مایل از سمت
راس و آفاق آن موضع را آفاق مایله گویند و آن پنج قسم است
اول اگر عرض او کمتر بود از میل کلی دوم اگر عرض او مساوی
میل کلی بود سیم اگر عرض او از میل کلی بیشتر و از تمام میل
کمتر چهارم اگر عرض او مساوی تمام میل کلی باشد پنجم اگر
عرض او از تمام میل کلی بیشتر باشد و از ربع کمتر و در تمامت
این آفاق یک قطب معدل النهار بقدر عرض بلد فوق الارض بود
و دیگری بهمان قدر تحت الارض و افق معدل النهار را تنصیف
کند چون آفتاب بیکی از دو نقطه اعتدال رسد روز و شب
هر دو برابر شوند و مدارات یومی را تنصیف نکند بلکه مداری که
بعدش از معدل النهار کمتر از تمام عرض بلد بود آن مدار را
قطع نکند پس اگر در جهت قطب ظاهر بود آن مدار ابدی الظهور
بود و اگر در جهت قطب خفی بود ابدی الخفا بود و در مدارات
ابدی الظهور و همچنین در مدارات ابدی الخفا یک مدار اعظم
جمیع بود و او مماس افق شود و آن مدار بود که بعد او برابر
تمام عرض بلد باشد و دیگر مدارات را بدو قسم کند یکی
بزرگتر و یکی خردتر آنچه در جهت قطب ظاهر بود قسم ظاهر او بزرگتر
از قسم خفی بود و آنچه در جهت قطب خفی بود بر عکس و هر دو مدار

که از دو

که از دو جانب معدل النهار بعدی برابر دارند ظاهر هر یک
مساوی خفی دیگری باشد و هر دو مدار که از یک جانب و یک
جهت بود قسم ظاهر از دیگر بمعدل النهار نزدیکتر از قسم
ظاهر دورتر بود اگر در جهت قطب خفی بود و بر عکس اگر در
جهت قطب ظاهر باشد و بدین سبب در هر افقی که مدار دو
منقلب را قطع کند درازترین روزها روزی بود که
آفتاب در آن منقلب باشد که از جانب قطب ظاهر بود
چه دورترین مدارات آفتاب از معدل النهار مدار دو
منقلب باشد و چون آفتاب از آن بگذرد هر روز
کوتاه تر از روز گذشته بود تا دیگر منقلب و آن کوتاه
ترین روزها بود و بعد از آن هر روز درازتر بود از روز گذشته
تا رسیدن بمنقلب اول و هر کوکبی که بعد او از معدل النهار
در جانب قطب خفی بود آن کوکب فوق الارض بدایره
اول السموت نرسد و آن کوکب که بعد او در جانب
قطب ظاهر مثل عرض بلد باشد در دوری یکبار بسمت
راس رسد و مماس دایره اول السموت شود فوق الارض
و آنچه بعد او بیشتر از عرض بلد بود آن بدایره اول
السموت نرسد و آنچه بعد او کمتر از عرض بلد بود مدار
اول السموت در فوق الارض بر دو نقطه قطع کند یکی شرقی

و دیگر غربی پس کواکب که درین دو نقطه باشند سمت ...
باب پنجم در خواص یک یک قسم از اقسام پنجگانه
آفاق اما در قسم اول مدار هر کوکب که بعد او از معدل
النهار در جانب قطب الظاهر بقدر عرض بلد بود فلک
البروج را قطع کند بر دو نقطه متساوی البعد از منقلب
و چون آفتاب بیکی از آن دو نقطه رسد در نصف النهار
گذرد و روز هیچ شخص را سایه نباشد و دو قطب فلک البروج بر
افق باشد و مادام که آفتاب در آن قوس بود از فلک
البروج که میان آن دو نقطه بود از جانب قطب ظاهر آفتاب
از سمت رأس در جانب قطب خفی گذرد سایه در جانب ظاهر
افتد و دو قطب فلک البروج را طلوع و غروب بود
[illegible] و مادام که قوس اول بر نصف النهار
گذرد و قطب فلک البروج در جانب قطب ظاهر بود
تحت الارض بود و قطب دیگر فلک البروج فوق الارض
مادام که قوس دوم بر نصف النهار گذرد و بعکس یعنی
قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود
فوق الارض باشد و قطب دیگر تحت الارض و ارتفاع
آفتاب را در نقصان غایت بود یکی در جهت
قطب ظاهر و آن ارتفاع بیشتر بود و دیگر در جهت قطب خفی
و آن کمتر

ظاهر بود و سایه در نصف النهار در جانب قطب خفی افتد و در قوس دوم از فلک البروج از سمت رأس در جانب قطب خفی گذرد ۱۲

و آن کمتر بود و اما در قسم دوم مدار منقلب که در جهت قطب ظاهر بود
بسمت الراس گذرد و مدار دیگر منقلب بسمت القدم و ارتفاع
آفتاب را یک غایت بیشتر نبود در جانب نقصان و در جانب
زیادت نبود درجه رسد و سایه همیشه در جانب قطب ظاهر بود الا
آن روز که آفتاب بمنقلب ظاهر شود و در آن روز هیچ شخص را
سایه نباشد و یک قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر
بود ابدی الظهور باشد و در دوره یکبار مماس افق شود
و غروب نکند و قطب دیگر ابدی الخفا باشد که در دوره را
یکبار مماس افق شود و طلوع نکند و اما در قسم سیم آفتاب
را دو ارتفاع باشد یکی اعلا بقدر مجموع تمام عرض بلد و میل
کلی باشد و دیگر اسفل که بقدر فضل تمام عرض بلد از میل کلی
و قطب ظاهر فلک البروج را دو ارتفاع بود یکی اعلا وقت
رسیدن منقلب ظاهر بنصف النهار و دیگر اسفل بوقت
رسیدن منقلب دیگر بنصف النهار و اما در قسم چهارم مدار منقلب
ظاهر اعظم مدارات ابدی الظهور بود و مدار منقلب خفی
اعظم مدارات ابدی الخفا و در دوره یکبار منقلبین
بافق رسند و در این حال قطب بروج ظاهر بسمت الرأس رسد
و قطب بروج خفی بسمت القدم و منطقة البروج بر افق منطبق
شود و بعد از آن یک نیمه منطقة البروج از افق یکبار بر خیزد

و یک نیمه دیگر یکبار از افق فرو رود و آن نیمه که تحت الارض بود
بتدریج طلوع کند تا تمام آن نصف با یک دور معدل
النهار برابر طلوع کند و آن نیمه که فوق الارض بود بتدریج
غروب کند تا تمام آن با یک دور معدل النهار غروب
کند پس اگر قطب ظاهر شمالی بود آن نصف از اول جدی
تا اول سرطان بود یکبار طلوع کند و دیگر نصف در یک دور
معدل طلوع کند و اگر قطب ظاهر جنوبی بود بعکس این بود
یعنی آن نصف از اول سرطان بود تا اول جدی دفعةً
برآید و نصف دیگر بتدریج در مدت یک دور و درین افق
روز می افزاید تا یک دوره معدل تمام شود و آن روز را
شب نبود پس شب پدید می آید و می افزاید تا یک دور معدل النهار
همه شب شود و آن شب را روز نبود و غایت
ارتفاع آفتاب بقدر ضعف میل کلی باشد
و در جانب شمال این آفاق عمارات منتهی شود
و اما در قسم پنجم اعظم مدارات ابدی الظهور منطقة
البروج را قطع کند بر دو نقطه که میان آن دو نقطه از معدل
در جهت ظاهر برابر تمام عرض بلد بود و اعظم مدارات
ابدی الخفا نیز منطقة البروج را بر دو نقطه متساوی
المیل در جهت قطب خفی قطع کند و منطقة البروج باین

چهار

معدل النهار طلوع کند

قطب

چهار نقطه بچهار قوس منقسم شود یکی ابدی الظهور و در منتصف آن
منقلب قطب ظاهر بود و مدت بودن آفتاب درین قوس
نهار اطول بود و دیگر ابدی الخفا و در منتصف منقلب
دیگر بود و مدت بودن آفتاب درین قوس لیل اطول
بود و یک طرف قوس اول مماس افق شود و غروب نکند
و یک طرف قوس دوم مماس افق شود و طلوع نکند
اما آن دو قوس باقی اگر در منتصف اول حمل بود معکوس
طلوع یعنی آخر قوس پیش از اولش طلوع کند بر خلاف
معهود و دستور غروب کند اگر قطب شمالی بود و دستور
طلوع کند و معکوس غروب کند یعنی آخر قوس پیش
از اولش غروب کند اگر قطب ظاهر جنوبی باشد
و آن قوس که اول میزان در منتصفش بود بعکس مذکور
طلوع و غروب کند و درین آفاق منقلب ظاهر را
دو ارتفاع بود یکی اعلا و آن بقدر مجموع میل کلی و تمام عرض
بلد باشد در جهت قطب خفی از سمت الرأس
و دیگر اسفل و آن بقدر فضل عرض بلد بر تمام میل
کلی باشد در جهت قطب ظاهر و قطب فلک البروج را
نیز دو ارتفاع بود یکی اعلا و آن بقدر مجموع تمام عرض
بلد و تمام میل کلی باشد و دیگر اسفل و آن بقدر

فسند عرض بلد بر میل کلی باشد و قطب ظاهر فلک البروج با منقلب ظاهر از دو طرف سمت راس بر نصف النهار بود و ارتفاع مساوی باشد و همچنین قطب خفی با منقلب خفی و ما بجهت آسانی تصور طلوع و غروب معکوس افق فرض کنیم که عرضش هفتاد درجه باشد شمالی دو در آن عرض دو برج ابدی الظهور باشد و آن جوزا و سرطان باشند و مدت بودن آفتاب درین دو برج ابدی الخفا، و آن قوس و جدی باشند و مدت بودن آفتاب درین دو برج لیل اطول باشد و هشت برج را باقی را طلوع و غروب باشد چهار برج که منتصف کلی از اول حمل باشد معکوس طلوع کنند و مستوی غروب کنند یعنی و قتیکه اول سرطان بر ارتفاع اعلا باشد در جانب شمال و آن چهل و دو درجه و نیم باشد و اول میزان بر مطلع عقرب باشد و اول حمل بر مغیب اعتدال و نصف ظاهر فلک البروج در جانب جنوب باشد بین مغیب و مطلع باشد و قطب فلک البروج بر ارتفاع اسفل بود و آن چهل و شش درجه و نیم باشد و دوران هیئت فلک بر این گونه و شکل باشد

نهار اطول بود در دو برج

و چهار برج دیگر که منتصف کلی اول میزان باشند برخلاف این مستوی طلوع کنند و معکوس غروب کنند

و صورتش

و صورتش اینست

و چون بحرکت اولی حرکت کند اجزاء میزان و عقرب مستوی طلوع کنند و اجزاء حمل و ثور مستوی غروب کنند چنانچه مطلع هر جزوی از اجزاء میزان از مطلع اعتدال دورتر بجنوب نزدیکتر باشد از مطلع جزوی که پیش از وی بود باشد و مغیب هر جزوی از اجزاء حمل از مغیب اعتدال دورتر بشمال نزدیکتر باشد از مغیب جزوی که پیش از وی باشد و هم برین ترتیب اجزاء عقرب و ثور در سمت مشرق از جانب جنوب و در سمت

مغرب از جانب شمال از افق آید چون نوبت طلوع با اول قوس رسد نوبت سمت مشرق بنقطه رسد و اول قوس مماس بنقطه جنوب شود و طلوع نکند و چون نوبت غروب با اول جوزا رسد نوبت سمت مغرب بنقطه شمال رسد و اول جوزا مماس بنقطه شمال شود و غروب نکند و وضع بروج چنان بود که نیمه ظاهر او از اول جوزا تا اول قوس در جانب مغرب باشد از نقطه شمال تا نقطه جنوب و قطب ظاهر فلک البروج بر دائره اول السموت باشد از جانب مشرق و وضع فلک برین شکل باشد بعد از آن چون حرکت کند اول جوزا از نقطه شمال از افق بلند شود و در جانب مشرق آید و اول قوس از جانب جنوب فرو شود از افق و در جانب مغرب و قوسی از ثور که با اول جوزا پیوسته بود از افق بر آمدن گیرد معکوس یعنی آخر برج پیش از درجه بیست نهم و درجه بیست نهم پیش از درجه بیست هشتم تا تمام ثور طلوع کند و بعد از آن بهمین ترتیب اجزاء حمل نیز طلوع کنند و هر جزوی از اجزاء این دو برج طلوع کند مطلع او از نقطه

نقطه شمال دورتر و بمطلع اعتدال نزدیکتر شود از مطلع جزوی که پیش از او طلوع کند و هر جزوی که طلوع کند نظیر او از اجزاء عقرب و میزان غروب کند و مغیب هر جزوی از نقطه جنوب دورتر و بمغیب اعتدال نزدیکتر شود از مغیب جزوی که از وی پیشتر غروب کرده باشد تا تمام ثور و حمل از ربعی که میان شمال و مشرق باشد بر آید و تمام عقرب و میزان در ربعی که میان جنوب و مغرب باشد فرو شود و چون نوبت بطلوع اول حمل رسد از نقطه مشرق طلوع کند و اول میزان از نقطه مغرب غروب کند و درین وقت نصف ظاهر که از فلک البروج است از اول حمل تا اول میزان در جانب شمال بود از مطلع اعتدال تا مغیب او و اول سرطان بر ارتفاع اعظم بود از جانب شمال و آن سه درجه و نیم باشد و اول جدی تحت الارض بر انحطاط اکثر بود در جانب جنوب و آن هم سه درجه و نیم باشد و هر دو بر نصف قطب النهار باشند و قطب ظاهر فلک البروج بر نصف النهار بود و در جنوب سمت راس و ارتفاع او شصت و شش درجه و نیم باشد و هیئات فلک بر این شکل باشد و صورتش اینست

معکوس

و بعد از آن بحرکت اولی
بر قرار گذشته حوت و دلو
معکوس بر آمدن گیرد
از ربعی که مابین اعتدال
و نقطه جنوب باشد
و سنبله و اسد معکوس
فرو شدن گیرد در ربعی
که مابین مغرب اعتدال و نقطه
شمال باشد تا چون نوبت
طلوع با اول دلو رسد مماس جنوب شود و بر نیاید و نوبت
غروب با اول اسد مماس نقطه شمال شود و فرو نشود
و نصف ظاهر فلک البروج از اول دلو تا اول اسد
در جانب مشرق بود از نقطه جنوب تا نقطه شمال و قطب ظاهر
فلک البروج بر دائره اول سموت باشد در جانب مغرب
و در آن وقت هیأت
فلک باین شکل باشد
و بعد از آن بحرکت
اولی اول اسد از نقطه
شمال برخیزد و در جانب
مشرق

مشرق بلند شود و اجزاء اسد و سنبله مستوی طلوع کنند از ربعی
که میان شمال و مشرق باشد و اول دلو از نقطه جنوب از افق
فرو شود و در جانب غرب آید اجزاء دلو و حوت مستوی غروب
کنند در ربعی که میان جنوب و مغرب باشد که تا چون نوبت
طلوع با اول میزان رسد از نقطه مشرق طلوع کند و اول حمل
از نقطه مغرب غروب کند و وضع اول از آنجا که آغاز کردیم
باز آید در خواص وضع که منش ربع بود و آن در
همه اوضاع بین خط الاستوا خوانند بود و درین موضع قطب معدل
النهار بر سمت رأس بود و دائره معدل النهار بر افق منطبق
شود و دوره فلک رحوی باشد و هر نقطه که بحرکت اولی بر مدار
موازی معدل النهار حرکت میکند نه طلوع کند و نه غروب
بلکه ارتفاع ثابت و گردد و اگر قطب شمالی بر سمت رأس بود
بر عکس و طلوع و غروب بود الا آنکه گفته شد پس هر کوکب که حرکت
خاصه خود از جهت شمال معدل بجهت جنوب شود یا از جهت
جنوب بجهت شمال آید طلوع کند یا غروب و چون بر معدل
النهار بود بر افق بود و آفتاب در یکنیم سال در بر جهات شمالی
بود و در افق که قطب شمالی بر سمت رأس بود فوق الارض باشد
و در یکنیم تحت الارض و در افقی که قطب جنوبی بر سمت رأس
بود بر عکس این شب و روزی یکسال یکنیمه روز و یکنیمه شب باشد

کرد در نصف ... که ... و در افق ... بر سمت ... ۱۱ ...

بمقدار آنکه در نصف ظاهر و در نصف دیگر ربع تر باشد میان روز شب
تفاوت باشد و آن تقریبا نصف شبانه روز باشد و در این
افق مشرق از مغرب متمیز نبود و در همه جهات شاید که کوکب
طلوع و غروب کند و نصف النهار متعین نبود در همه جهات
بغایت ارتفاع شاید برسد و غایت ارتفاع آفتاب بقدر
میل کلی باشد در بیان مطالع بروج مطالع
قوسی بود از معدل النهار که با قوسی از منطقة البروج طلوع کند
و این قوس بروج یا درج سوا مطالع گویند و مغارب
قوسی بود از معدل که با قوسی از بروج غروب کند و در خط استوا
میان دو دائره میل که افق بود منحصر شوند یعنی آنکه در میان
دو دائره میل افتد و مطالع خط استوا را مطالع فلک گویند
مستقیم و مطالع کره منتصبه گویند و در آفاق مایله منحصر شوند
میان افق و عظیمه که با اول قوس تحت بروج گذرد و مماس
اعظم مدارات ابدی الظهور شود و در خط استوا هر ربعی
بربعی متحد شوند چون نقطه از چهار نقطه اعتدال و دو
انقلاب بربع طلوع کنند و با دیگر قوسها متساوی از فلک
البروج قوسهای متساوی از معدل طلوع کنند بلکه هر قوس
که کم از ربع باشد یا بیش از نصف اگر یک طرفش احد الانقلابین
باشد مطالع بیشتر از و باشد و هر قوس که بیشتر از ربع یا کمتر از
نصف ... دیگر ...

از معدل مطالع
بود مرا کجا از بروج
که میانه ربع دو دائره
میل افتد ...

از منطقه

احد الاعتدالین
بود مطالعش کمتر از و
باشد و اگر یک طرفش ...

میزان

بود یا بیشتر
عکس این ...
از نصف ربع بود یعنی مطالع آنکه یک طرفش احد الاعتدالین
بود بیشتر باشد و مطالع آنکه یک طرفش احد الانقلابین باشد
کمتر بود و منطقة البروج بچهار ربع منقسم میشود که نقطه های چهار
گانه بر اوساط این چهار ربع باشد و در ربعی که احد الاعتدالین
بر منتصف او باشد زیاده باشد از مطالع خودش بپنج درجه
و در ربعی که احد الانقلابین بر منتصف او بود کمتر باشد
از مطالع خود هم بپنج درجه پس تفاوت میان طلوع
ربعی با طلوع ربع دیگر ده درجه تواند بود و مطالع هر چهار
قوس که ابعاد ایشان از دو نقطه اعتدال متساوی بود
مانند ده درجه اول حمل و ده درجه اول میزان و ده درجه
آخر حوت و ده درجه آخر سنبله متساوی بود و مطالع
هر برجی برابر مغارب نظیر آن برج بود و اینهمه که گفتیم
در خط استوا بود و اما در آفاق مایله نصف یا نصف
طلوع کنند اگر متحد با عتدالین باشد و ربع با ربع
طلوع کنند بلکه ربعی که یک طرفش اعتدال بود
چنانکه گفتیم اگر بروج از و کنند یکی نقطه هر شود یا کمتر از ربع
معدل طلوع کنند بمقدار تعدیل النهار که یعنی تعدیل النهار
مدار منقلب و ربعی که یک طرفش اعتدال دیگر بود یا بیشتر از ربع
طلوع کنند هم بمقدار تعدیل النهار مذکور پس مطالع نصف
که بر منتصف او اعتدال اول بود کمتر از مطالع نصف دیگر باشد

بالعرض آمثال تعدیل النهار کما واز آنچه گفتیم حکم در نصف متحد
بالنقلابین معلوم شد اما حکم در نصف که در با عتدالین یا بود
لیکن در یکی نزولا و در یکی دیگر بر خلاف ولا بعینه مطالع برج
حمل برابر بود با مطالع برج حوت و مطالع هر جزو برج حوت
و هر جزو برج حمل دو از برابر بود با مطالع هر برج حوت و دلو و بر این
قیاس هر دو قوس که بعد ایشان از نقطه اعتدال متساوی بود مطالع
ایشان برابر بود و مطالع هر برجی با مغارب شی برابر بود ولیکن با مغارب نظیر
نظیر برش برابر بود و مطالع هر برجی در آفاق شمالی برابر بود با مغارب
نسبت برج در آفاق جنوبی که عرضش برابر است در آفاق شمالی بود و مطالع
جزوی از فلک البروج قوسی بود از معدل میان اول حمل و نقطه از معدل
که با آن جزو از فلک البروج طلوع کند بر توالی و بعضی مطالع استوا جزو
او را ابتدا از اول جدی گیرند برای نکته که در جدول ظاهر شود

در بیان درجه ممر و درجه طلوع و درجه غروب و درجه ممر کوکب درجه
باشد از فلک البروج که با کوکب بسمت نصف النهار گذرد و درجه کوکب
با جدی المنقلبین باشد یا عدیم العرض باشد درجه کوکب بعینه
درجه ممر باشد و الا هر یک نقطه دیگر باشد از فلک البروج و
قوس ما بینهما را اختلاف ممر گویند پس اگر درجه کوکب در
نصفی بود که از منقلب ظاهر است تا منقلب خفی پیش از کوکب
بنصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر
بود و بعد از کوکب بنصف النهار رسد اگر عرضش در جانب قطب
خفی

خفی باشد و اگر درجه کوکب در نصف دیگر بود بعکس این باشد یعنی بعد
کوکب بنصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد
و پیش از کوکب رسد اگر عرضش در جانب دیگر باشد و درجه
طلوع درجه را گویند از فلک البروج که با کوکب بهم طلوع کند
و درجه غروب درجه را گویند که با کوکب بهم غروب کند
و حکم درجه طلوع و غروب در خط استوا بعینه حکم درجه ممر باشد
بی تفاوت اما در غیر خط استوا در افقی که عرضش زیاده از
میل کلی باشد کوکب پیش از درجه اش طلوع کند و بعد از درجه
غروب کند اگر عرض کوکب در جهت قطب ظاهر باشد و بعکس
اگر عرض کوکب در جانب قطب خفی باشد یعنی بعد از درجه
طلوع کند و پیش از درجه غروب کند و در افقی که عرضش
[illegible] کلی باشد حکم طلوع و غروب همان است بعینه
جز اگر کوکب اگر در اعتدالی باشد چون از و گذرد در جانب
قطب خفی شود با درجه اش با هم طلوع کند و اگر در اعتدال
دیگر باشد با درجه اش غروب کند و در باقی آفاق مایل منطقة
البروج بدو نقطه که بعد هر یک از اعتدالی که چون کوکب از و
گذرد در جانب قطب خفی شود چون بعد نقطه بود بر سمت الرأس
گذرد از منقلب ظاهر هر دو قطعه مختلف منقسم شود یکی صغری و بر
منتصفش اعتدال مذکور بود و دیگری عظمی بر منتصفش اعتدال
دیگر

مذکور بود و دیگری عظمی و بر منتصفش اعتدال دیگر پس اگر درجه
کوکب احدی المنقلبین باشد کوکب با درجه اش با هم طلوع
کند و اگر از درجات قطعه صغری باشد کوکب بعد از درجه
اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجه
اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب
از درجات قطعه عظمی باشد حکم بعکس این بود یعنی کوکب پیش
از درجه اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و
بعد از درجه اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب خفی باشد
و نیز منطقة البروج بدو نقطه دیگر که نظیر آن دو نقطه باشد بدو
قطعه مختلف منقسم شود قطعه صغری نظیر قطعه صغری مذکور و قطعه عظمی
نظیر قطعه عظمی مذکور بود پس اگر درجه کوکب یکی از این دو نقطه
باشد کوکب با درجه اش با هم غروب کند و اگر یکی از درجات
قطعه صغری باشد کوکب پیش از درجه اش غروب کند اگر عرض
کوکب در جهت قطب ظاهر باشد و بعد از درجه اش غروب
کند اگر عرض در جهت قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب یکی
در جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجه اش غروب کند
اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و باید دانست که هر کوکب
که درجه طلوع او در نصف باشد که میان شمس و نظیر جزو
او است آن کوکب بروز طلوع و اگر در نصف دیگر بود بشب
کوکب

کوکب بشب طلوع کند و درجه غروب کوکب اگر در نصف اول باشد
بشب غروب و اگر در نصف دیگر باشد بروز غروب کند

در بیان صبح و شفق صبح روشنائی است که در جانب مشرق پیش از
طلوع آفتاب پیدا آید و شفق روشنائی است که بعد از غروب آفتاب
باقی ماند و صبح و شفق متشابه است بشکل و متقابلند بوضع چه در
اول ظهور صبح روشنائی بغایت ضعیف و طولانی پیدا شود
و آنرا صبح کاذب میگویند و بعد از آن روشنائی با فق پهن شود
و آنرا صبح صادق میگویند و بعد از آن سرخی میگراید تا وقتی که
آفتاب طلوع کند و شفق بعکس اینست چه بعد از غروب آفتاب
در افق غربی سرخی ظاهر شود و بعد از آن بیاضی عریض و بعد از آن
بیاضی باریک طولانی تا آنکه همه منتفی شود و بتجربه و امتحان
معلوم شده است که در ابتدای صبح و انتهای شفق انحطاط آفتاب
هیجده درجه می باشد پس در افقی که عرضش چهل و شش درجه
و نیم باشد وقتی که آفتاب در منقلب ظاهر باشد آخر شفق با اول
صبح متصل شود چه انحطاط آفتاب در این عرض در آنوقت از هیجده
نمیگذرد و در افقی که عرضش زیاده از مذکور باشد شفق بنهایت
نارسیده صبح پیدا آید

در بیان تاریخ سال و ماه

و اجزای آن از شبانه روز و ساعات چنین از همه اجرام جرم
سماوی ظاهرتر آفتاب و ماه است سال گردش بروج را آفتاب

مفارقت او

و ماه نهاده اند و مدت بلدور آفتاب را نیز از هنگام مفارقت او
از نقطه چون اول حمل مثلا تا بوقت معاودت او بآن نقطه
یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش بر هر دو ماه نهاده اند یعنی
از هنگام مفارقت او از موضعی معین با آفتاب چون اجتماع
یا هلال تا بوقت معاودت او بهمان وضع یکماه اعتبار
کرده اند چون هر دوازده ماه نزدیک است بیک دور آفتاب
یعنی دوازده ماه را یکسال گرفته اند و این سال را
قمری گویند و آن دیگر را سال شمسی و چون هر ماه نزدیکست
بمدت سیر آفتاب در یک برج یعنی مدت سیر آفتاب در یک برج را
اعتبار کرده اند و این ماه را ماه شمسی گویند و آن
دیگر را قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و قمری و شبانه
روزی دو نوعست یکی حقیقی و آن نزد منجمان ولایت ما و مغرب
زمین از نیم روز است تا نیم روز دیگر و نزد منجمان خطا
و ایغور از نیم شب است تا نیم شب دیگر و هر دو اصطلاح
مقدار شبانه روز بحسب آفاق مختلف نشود چه این
مقدار یک دوره معدل النهار است با مطالع استوائی قوسی
که آفتاب بسیر خاصه قطع کرده است از نیم روز تا نیم
روز یا از نیم شب تا نیم شب و نزد عرب و اهل شرع
از اول شب است تا اول شب دیگر و نزد بعضی دیگر از اول
روز است

روز است تا اول روز دیگر و بدین هر دو اصطلاح مقدار شبانه
روز در هر افقی چیزی دیگر شود و چون شبانه روز حقیقی اطلاق
کنند مراد مصطلح منجمانست و دوم شبانه روز وسطی و آن مقدار
یک دور فلک اعظم است با سیر وسط شمس که آن پنجاه و نه دقیقه
و هشت ثانیه و بیست ثالثه و چون مطالع قوسی که آفتاب بسیر
خاصه خود قطع میکند مختلف است از دو جهت یکی آنکه سیر آفتاب
گاه سریع میشود و گاه بطیء چنانچه پیشتر معلوم شده است پس
قوسی که آفتاب بسیر خود قطع کند گاه زیاده از وسط میباشد
و گاه کمتر و دوم آنکه بر تقدیر تساوی حرکت آفتاب در سرعت و بطوء
مختلف نشدی دائم قوسهای که بقطع کردی مطالع
این قوسها چنانچه پیشتر معلوم شده است یکی نبود پس باین
دو سبب مقدار شبانه روز حقیقی و شبانه روز وسط مختلف
میشود چنانچه گاه شبانه روز حقیقی زیاده از شبانه روز وسط
میشود و گاه بعکس این و این تفاوت را تعدیل الایام گویند
و آن در یک روز و دو روز محسوس نشود اما چون مدت بسیار
شود محسوس شود و روز نزد منجمان و اهل فارس و روم از طلوع
مرکز آفتابست تا غروب او و نزد اهل شرع از طلوع صبح صادق
است تا غروب تمام جرم شمس و چون روز معلوم گشته باصطلاح
شب نیز بآن اصطلاح معلوم شود چه ابتداء روز انتهای شب

و ابتداء شب انتهای روز است و هر یک از شبانه روز وسطی
و حقیقی را بیست و چهار قسم متساوی کنند و آنرا ساعات مستویه
معتدله نیز گویند و اقسام وسطی را ساعات وسطی و اقسام حقیقی را
ساعات حقیقی گویند و نیز هر یک از شب و روز را بدوازده
قسم متساوی کنند و آنرا ساعات معوجه و زمانیه نیز گویند
و اول سالی و ماهی که در آن سال واقعه عظمی واقع شده باشد چون
طوفانی یا طلوع ملتی یا زلزله و امثال اینها آنرا مبداء سازند
تا ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند کنند بآن مبدء نسبت
کنند و آنرا تاریخ خوانند و در نزد اصطلاح هر قوم چیزی دیگر
باشد و آنچه مشهورتر است تاریخ هجری است و تاریخ فرس
و تاریخ روم و تاریخ ملکی اما تاریخ هجری اول او اول محرم آن
سال بوده است که پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه
هجرت کرده است و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت
هلال تا رؤیت هلال گیرند و آن هرگز از سی روز زیاده نباشد
و از بیست و نه کمتر نباشد و تا چهار ماه متوالی سی سی روز آید
و تا سه ماه بیست و نه روز بیست و نه روز نیاید زیاده
نه و هر دوازده ماه سالی گیرند و اسامی ماههای سال ایشان بجهت
شهرت از ذکر مستغنی است و منجمان محرم را سی روز گرفته اند
و صفر را بیست و نه و همچنین یکماه را سی و یکماه را بیست و نه
تا آخر

نه

تا آخر سال و در هر سی سال یازده بار ذی الحجه را سی روز گیرند
و آن در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم
و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست
و نهم باشد این سالها کبیسه در لفظ بهزیجیح کادوط
جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دانند
پس ترتیب بهزیجوح کادوط باشد اما تاریخ فرس
اول او اول سال جلوس یزدجرد بن شهریار است
و هر سال سیصد و شصت و پنج روز گیرند و ماهها را سی روز
سی روز گیرند و پنج روز را که زیادتی است بعضی در آخر آبانماه گیرند
و بعضی در آخر سال گیرند و نام ماههای ایشان اینست
فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه
مهر ماه ابان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندار
مذ ماه و اما تاریخ روم مبدء او از بعد وفات اسکندر
بن فیلقوس رومی است بدوازده سال شمسی و سیصد و شصت
و پنج روز و ربعی بی زیاده و نقصان سالی گیرند و ماههای ایشان
دوازده باشد از آن جمله هفت ماه را هر ماهی سی و یک روز
میشمرند و چهار ماه دیگر را هر ماهی سی روز و یک ماه را بیست
و هشت روز شمرند و هر چهار سال یکبار این ماه را بسبب
اجتماع ارباع مذکور بیست و نه روز شمرند و آن سال را سال کبیسه

خوانند و تفصیل ماهها و عدد روزها اینست تشرین الاول سی یکروز و تشرین الآخر سی روز کانون الاول سی یک روز و کانون الآخر سی یک روز شباط بیست هشت روز آذر سی یک روز نیسان سی روز ایار سی یک روز حزیران سی روز تموز سی یکروز آب سی یک روز ایلول سی روز و برین تاریخ

و اما تاریخ جلالی مبدء روز جمعه دهم رمضان سنه احدی و سبعین و اربعمائة هجریه است و اول نوروز روزی را گیرند که در نصف النهار آن روز آفتاب بحمل آمده باشد و همچنین ماهها را از نزول آفتاب ببرجی گیرند و بعضی ماهها را سی روز سی روز گیرند تا عدد ایام در آن اوراق تقادم مختلف نشود و اسامی این تاریخ بعینه اسامی ماهها فرس باشد الا آنکه این ماهها را بجلالی مقید کنند و آنها را بالقدیم و پنج روز زیاده را در آخر سال گیرند و هر چهار سال یا پنج سال یکروز زیاده کنند تا آن پنجروز شش روز شود

باب دوم در بیان ظل و آنچه تعلق باو دارد و مقیاس عمودی شیء قایم بر سطح افق یا بر سطحی که قایم باشد بر هر یک از سطح افق و سطح دائره ارتفاع تیر از جانب تیر یعنی مقیاس موازی افق باشد و در سطح دائره ارتفاع بود و آن سطحی که بر او قایم شده در جانبی باشد که تیر از آن سطح در آن جانب بود و ظل خطی مستقیم باشد که در سطحی که مقیاس بر او قایم باشد

میان

میان قاعده مقیاس و طرف خط شعاعی که بر سر مقیاس گذرد اگر مقیاس موازی افق باشد آنرا ظل اول و ظل معکوس خوانند و اگر قایم بر افق باشد آنرا ظل دوم و ظل مستوی خوانند و خط واصل باشد میان سر مقیاس و سر ظل آنرا قطر ظل خوانند و اول که تیر از افق طلوع کند ظل اول منعدم باشد و بعد از آن حادث شود و تیر ایرا ارتفاع فزاید تا اگر بسمت الرأس رسد ظل اول نامتناهی شود و ظل دوم بر عکس این باشد یعنی چون تیر بر افق باشد ظل دوم نامتناهی باشد و تیر ایرا ارتفاع متناقص میشود تا چون تیر بسمت الرأس رسید منعدم شود و تقدیر ظل باجزای مقیاس کنند و مقیاس ظل اول را بشصت جزو تقسیم کنند و مقیاس ظل دوم را گاه بدوازده قسم کنند و آنرا اصابع گویند و گاه بهفت قسم کنند و آنرا اقدام گویند و چون ظل دوم منعدم شود یا بغایت کوتاه رسد آنرا فی الزوال گویند و اول ظهر باشد و اول عصر نزد شافعی و صاحبین آنگاه بود که ظل حادث شود یا زیاده بر فی الزوال بقدر قامت مقیاس و بضعف قامت مقیاس نزد ابو حنیفه در معرفت خط نصف النهار در معرفت خط نصف النهار و سمت قبله زمین را همواره کنند بر وجهی که اگر آب بر و ریزند در همه جوانب برابر سیلان کنند و از برای تسویه زمین

آلتی سازند مثلث متساوی الساقین و بر منتصف قاعده نشانی کنند و از رأس او شاقولی در آویزند و سطح زمین را چنان سازند که این مثلث را بهر طرف که گردانند شاقول بران نشان آید پس دائره بر زمین رسم کنند و بر مرکز دائره مقیاس ظل نصب کنند و طریق اسهل آنست که مقیاس مخروط مستدیر قایم سازند و بر مرکز دائره مذکوره دائره نصب کنند متساوی قاعده مقیاس را چنان کنند که قاعده مقیاس بر این دائره نشان کنند قوسی را که در میان هر دو نشانست تنصیف کنند و از مرکز بمنتصف خطی اخراج کنند خط نصف النهار باشد و عمود کنند خط اعتدال باشد و لاجرم دائره مذکوره باین دو خط چهار ربع شود و هر ربعی را

ازان

ازان دو دائره هندیه گویند و صورت دائره بعینه در حاشیه مسطور است و اما بجهت معرفت سمت قبله و آن نقطه تقاطعی باشد میان افق بلد و سمت الرأس مکه میگذرد و خطی که از مرکز افق باین نقطه میگذرد خط سمت قبله بود گوییم اگر بلد با مکه موافق باشد در طول سمت قبله نقطه جنوب باشد اگر عرض بلد زیاده از عرض مکه باشد و الا نقطه شمال بود و اگر در طول موافق نباشد تفاوت مابین طولین را بهر پانزده درجه ساعتی گیریم و آنچه کم از پانزده درجه باشد هر درجه را چهار دقیقه گیریم و آنچه حاصل آید از ساعات و دقایق نگاه داریم آنگاه روزی را که ارتفاع نصف النهار آفتاب در آن روز بدرجه هشتم جوزا یا درجه بیست سیوم سرطان حاصل کنند پس در آن روز چون از نیم روز بمقدار ساعات و دقایق نگاه داشته گذرد ظل مقیاس خط سمت قبله بود اگر طول بلد بیش از مکه باشد و الا پیش از نیم روز بمقدار ساعات و دقایق مذکور ظل مقیاس خط سمت قبله باشد و قبله در خلاف جهت ظل باشد



بسم الله الرحمن الرحیم

این مختصریست در بیان اختیارات [illegible] که [illegible] للاحکام [illegible]

[illegible] در [illegible] طالع [illegible] مستقیم الطلوع [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] طالع [illegible] ناظر باشد [illegible]

[illegible] در طالع [illegible] خانه [illegible] که [illegible]

[illegible] این کار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] طالع [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] طالع [illegible] خانه [illegible] که این [illegible]

[illegible] [illegible] للاحکام [illegible] [illegible]

[illegible] اجتماع [illegible] دلیل [illegible] و [illegible]

[illegible] اول [illegible] دلیل [illegible]

اوّل [illegible] حصول مقصود [illegible] [illegible]

دلالت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] قمر دلیل [illegible] است و [illegible] قمر [illegible]

شده باشد دلیل [illegible] و [illegible] قمر [illegible] مقصد [illegible] دلیل [illegible] و اگر قمر [illegible]

[illegible] [illegible] طالع [illegible] [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] المقصد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قمر [illegible] [illegible]

[illegible] مقصد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مقصد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قمر در طالع برج آتشی بود و از زحل و مریخ بری و از نحس و عیب خالی
از ... باشد بر [illegible] و هر یک [illegible] در بیان او گفته خواهد شد ج ... بیم
... کوکب ... سعد باشد و ... در ... است ... برج ...
باشد ... [illegible] ب ... قمر ... باشد ... [illegible] دیگر
[illegible] کند ... قمر ... و متصل بود ... آن ... [illegible]
روا نبود قمر ... و [illegible] خصوصیت ... شود ... [illegible]
در دعوی جواز شرطی ... است ا ... [illegible] مصوب ... المعدل
متصل ... [illegible] منصرف ... و ... [illegible]
... قمر ... در شرف ... [illegible] ح ... قمر و طالع ... [illegible]
... رسد ... [illegible] ... طالع ... بود ه ... و [illegible]
که قمر ... منصرف ... [illegible] ... و [illegible]
... [illegible] ... سعد ... [illegible]

حال باشد

حال باشد ... بر ... [illegible] قمر ... سعد ... [illegible] ... طالع در
... [illegible] ... مقبول ... [illegible] ... باشد ... سعد ... [illegible]
و سعد باشد ... [illegible] ... باشد ... است ... [illegible]
و موضع قمر مستقیم باشد ... [illegible]
و ... [illegible] ... قمر ... [illegible] ... علم فقه
در رخصان مشروطات چهار است ا ... [illegible] سعد ... [illegible]
طالع ... [illegible] بود ج ... [illegible] ... حال بود ...
... [illegible] ... طالع ... [illegible]
سعد ... حال بود ... [illegible] ... علوم ... [illegible]
در ... [illegible] ... طالع باشد ... [illegible] مشروطات
... است ا ... [illegible] ... سعد ... [illegible]
قمر در بروج آتشی باشد و ... [illegible]

ج ... قمر ... بود ... [illegible] ... مستقیم ... بود و در بروج ... باشد
د ... [illegible] ... بود ... [illegible]
... طالع باشد ... [illegible] در طالع باشد ... [illegible]
... [illegible] ... طالع برج آتشی ... [illegible] ... بود ...
... [illegible] ... طالع ... برج آتشی باشد ... [illegible]
... [illegible] ... در بروج آتشی باشد ... [illegible]
... [illegible] ... علم ... [illegible]
و ... [illegible] ... نظر ... [illegible]
و ... است ... [illegible] ... طالع ... [illegible] علم ...
... [illegible] ... طالع ... [illegible] ... ابتدای ... [illegible]
مشروطات ... [illegible] ... بود در ...
و ... [illegible] ... طالع ... [illegible] ... بروج ... صاحب

طالع

طالع ... [illegible] ... طالع ... [illegible] ... قمر ... [illegible]
و عقرب ... و قوس ... [illegible] ... جدی ... [illegible]
... [illegible] ... فرق ... [illegible]
... [illegible] ... باشد ... [illegible]
... [illegible] ... فرق ... [illegible]
... [illegible] ... کوکب ... [illegible]
و ... [illegible] مشروطات ... است ا ... قمر ... [illegible]
باشد ... [illegible] ... بروج ... [illegible] ... قمر ...
و ... [illegible] ... قمر ... [illegible]
... [illegible] ... طالع ... [illegible]
... [illegible] ... سعد باشد ... [illegible]
... [illegible] ... در طالع ... [illegible]

[illegible]

لغایت نیک باشد خصوصاً که سعود در رابع باشند و آن دلیل حسن عاقبت باشد
یا ... و اگر رابع برج ثابت باشد خصوصاً ثور و اسد و آن دلالت بر لطافت
و [illegible] امکان کند ... صاحب طالع در برج ثابت باشد ... کوکب
طالع ... نظر کند ... صاحب طالع ناظر باشد ... از نحوس در رابع بود
و اگر در رابع بود و مشتری در عاشر غایت کار نیک باشد ... نیک بود و در
مسکن نیکو ... باشد از طالع ... کوکب ... دو شکل باشد ...
در [illegible] ... قمر در جهات ... و میزان و عقرب
و ... صاحب طالع ... نظر عداوت کند ...
نحس در چهارم باشد ... ناظر ... دلیل ... کند ...
نحس ... بود ... و صاحب ... و قمر در رابع
و ... در ... خطر عظیم ... [illegible]
در ... ملاحظه حال ...

چهارم ... در ... مستقیم ... اکثر العرض ... شمال
و ... و اگر ... در طالع باشد ... در برج ... (در برج ...)
... اگر در برج ... طالع باشد ... در برج ... از طالع ... اول ...
قوس ... در برج ... باشد ... در برج ...

... بهترین ... در برج ثابت ... و بهترین ...
هم ... در ... باشد ...
در شمال و اگر ... بود ... و قمر ...
... آن ... العهد باشد ... و اگر ... قمر باشد و مقبول
ازو ... در ... که قمر ... تحت الارض ... فوق الارض
... قمر در چهار ... طالع
بود که آن دلالت ... کند ... از ...
دهم ... وقت ... و ... بود ... سعود ...
... در ... بود ... و مقبول ...

... و اگر در چهارم باشد ... مبارک و میمون بود ...
الارض ... اصلاح کند که صلاح خانه چهارم ...
۵ ... اگر ... در ... و سعود ...
طالع در رابع و صاحب ... قمر مقارن ...
... قمر مشتری ... و مشتری در وسط السماء باشد ... در دهم ...
... بود ... که زحل ... در رابع و زهره و قمر ...
... و ناظر که در آن خانه ...
... اگر زحل مستقیم بود ... زهره در چهارم باشد ...
... آن ... اگر زحل در چهارم ... بود ...
... حال ... در رابع و خداوند ...
... خداوند طالع ... و ...
... خداوند طالع ... قمر ... در ... باشد ...
در ... مشتری ... بود ... خداوند خانه ...
... بود و در ... اگر قمر در ثور باشد و زهره قوی حال ...
[illegible]

خداوند ... مبارک ... از بهترین ... طالع ...
حقیقت این ... در ...
... برج مشتری ... باشد ...
سهم السعادة ... خداوند ... اجتماع ...
و شرق و سعود ... زهره ... للارض باشد ...
در ... در رابع ... باشد و دلالت کند بر دوام ...
... خداوند ... طالع ناظر بود و قمر در ...
... از طالع ... از بروج ثابته ...
و بروج ... طالع باشد ... قوس ... طالع قوس باشد ...
و ... خانه مشتری ... در بروج ...
... خداوند ... بود ... دلیل ... الارض ...
آن بود ... از ... در افلاک ...
... و دلیل ... سعود ... و اگر ... الارض

انچه گفته شد با طالع و دلیل هم باطل بود و چون چنین در اثبات گفته است ا
جتناب کنند از مریخ و اگر رکن گفته مریخ را هیچ حظ نباشد در سپید دهستان که
او دلالت کند بر منتی کار ماه و دو را احتساب بر تهالی است که قمر و خداوند خانه او هم
منحوس باشد و اگر اتفاق افتد که از اقتران باشد طالع با کار دلالت بر زهره قوی حال
باشد و بر مقصد زیرا که میان زهره و مریخ صداقت است و ملاطفه هم هر دو تمازج را به نظر
او کنند بیت زهره در میان زهره در حد ارطال باشد خاصه زحل یا ذنب باشد در وبال
و گر هیبة بودن بر کار بد حال و منحوس در رابع بود و طالع که آن دلیل رکن
و صحت و خراب و تعطیل و خشم باشد خاصه خداوند خانه مرطه قطع باشد از قمر
طالع از طالع که دلیل تمام باشد منحوس باشد و خداوند طالع صاحب
تحت الشعاع بود یا منحوس و دلیل قوت صاحب آن خانه باشد بیش از اهتمام
نشاید که ماه متصل نور و کوکب نحس باشد مریخ که نحس بظر بود و در دو تو بود و حضور
طالع در رابع و آن دلالت کند بر تو حالی و بنا واقع شدن چنانکه در آن موضع
و در راه بودن و تفرقه و خون ریختن و اگر نحس خداوند خانه چهارم

فی الارض

فی الارض باشد باید از زمین منقطع بود و در وسط باشد یا صاحب رابع و محترق
بود آن بنا تر کیب و دلیل و دهر آید بر صاحب طالع محترق بود و در قسم
باشد که آن خانه از بهر اهل دین فروخته شود یا در ربع بنا بدرده است از بهر
و زهره و مشتری هم نظر به اهل که باشد و این سعد نیست در افتاد و ترین مقام
بر زمین عالمان بود و ماه حیثیت ابو باشد و گفته هر که مالک المیزان اکبر بود
نشاید در صاحب طالع و خداوند خانه قمر راجع و محترق باشد که هیچ کس و آن بنا آرام
نگیرد و دلالت کند و صاحب طالع و خداوند خانه ناظر باشد و آن دلیل قسمت باشد
بنا که خداوند هشتم نظر بر مقصد بود و اگر چه که باشد در حق مالک العمارت کس
شود آن خانه مرکز و خراب شود در خداوند وبال در غربهای عاقبت باشد کوکب
بطالع و صاحب طالع و قمر نظر کند در رابع و عاشر و داخل
مشروطات در هفده است اما ماه در برج ارضی باشد بهتر باشد
ثابت باشد سعود مرتبه و اگر سعود را در آن حظ باشد او با بود و اگر نحس در برج باشد و نحس تر باشد

چنانکه گویی از طالع ساقط باشد و اگر مریخ در هشتم باشد در زحل و العاقبة و نحس
بر خانه که نحو نحس ناظر باشد سعود بعضی از خویشان را حد را کنند در آن حق
باشد و اگر زحل مشتری ناظر بود دلیل آن کنند و در آفتاب و حد باشد و اگر قمر و اول
نحس زحل و ایلی او باشد و زحل بسیار خطر دارد خانه نیز چه که قمر و طالع
ساقط باشد و زحل چنین باشد و در رابع ناظر سعود نحس طالع و در رابع و خداوند
سعود باشد و در صلاح رابع بغایت نیکو باشد و اگر خانه غریب است
صلاح و اختیار تعلیق بر دارند و گفته اند در این حساب صلاح عامه و در حدود است
زیرا که دلیل بنای اشرف عاشر دلیل دو مرود در رابع دلیل بنا کردن و سابع دلیل
زراعت صلاح عاقبت آن پس بر چهارم اصل باشد طالع و آنکه را که طالع
و خداوند او دلیل بنای است عمارات آن مشتری و زهره که ماه را زاد برگشته
است دلیل خیر آرد و وسط السماء دلیل رحمت که در دلو و سابع دلیل خانه آرد
خرد در رابع و حوت دلیل ملال و فرار است و اگر ماه به برو نیکو است دلیل
هر دلیلی که قوی تر بود حال آن اول از دیگر بود و بالعکس و ماه در حد
و اگر در شرف خود باشد در وسط السماء و خداوند طالع بر دو نیکو تر باشد و ماه و خداوند

طلبانی

خانه اتش خانه باشد از نحوس و از کواکب برج خانه باشد و اگر ثابت بود اولی
به که سهم السعادة و خداوند او سعود باشد و جز و نیکی به که خداوند
عشر قمر را سعود نظر باشد و صاحب را از نظر سعود محفوظ باشد و به که سهم
الصنایع در موضع نیکو افتد و قوی حال باشد و در حد و اول چهار اصل است به که
در ناظر باشد و چهارم به که تا الاوتاد برج اشرف باشد یا کوکب اشرف که بود
صنایع از ابتدا صلاح ببرد و یا خانه چهارم برج الا بود در حد روز باز و در ناظر
ری که آن بیت در برج بود در وایح که وسط السماء برج آبی بود و مریخ در دو بر
بار آرد تری نظر کرد است دیر با بود در حساب العاشر و ولایت است
اما ماه در برج ابدا باشد کوکب رکو بر طالع و خانه او برج و چندین
به بهترین حوت لا حکیم سنجر رکن قمر در برج ثابت و بهترین
برج از ثابت ترات لکن دلو در برج در آرد و طالع تا آن در حد
از قوس تمام به طالع تیز هم به ماه در طالع باشد و در حد خانه برآید به
ماه متصل باشد بعد از کواکب سعود در طالع و ماه به شرف خود بود در حد نیکو باشد

و ذره او بهتر باشد ۳ یعنی خداوند طالع شریف و صاحب باشد دلیل بود بر آنکه زود باز گردد
فانی را این وقت بهتر که طالع ناظر باشد و اگر این دو یار باشد یعنی زهره و مشتری حالی باشد
و در وتد ما یا وتد را در طالع و در آن برج حظی باشد بهتر آنست که طالع یا خانه ماه
برجی باشد که دلیل آن در خانه طالع اگر ماه در برجی ثابت باشد یعنی خداوند خانه او و ماه
ناظر بود از برج آبی و در آن در خانه ضعف و مرضی که یعنی ماه و طالع سعود را ناظر باشد
یا یعنی ماه ناظر باشد بر صدر از نحس و تدلیس یعنی خداوند خانه بشرف و فرح خود بود
۸ یعنی قمر نحس زحل یا قمر سعدی باشد در برج هوائی و ناظر بود بطالع یعنی در رابع
و عاشر هر دو سعود باشند یعنی قمر را به انوار دلیل باشد و در از شعاع نا در خانه
خشک نشود یعنی خداوند خانه ماه ناظر باشد تا صحت او در خانه آن نفع کرده باشد
یعنی مشتری ناظر بود از حمل مطلوب است از خانه خود یا از شرف یا از مرضی خطر داشته باشد
اگر قمر در نور بود و سعدی نظر دارد و در نحس تدلیس از میوه آن در خانه نفع تمام
بمردم رسد ۱۲ اگر قمر در برج آبی باشد و سعدی متصل در خانه نحو زیر آید بهتر
جاللد و میوه بیشتر دهد ۱۳ اگر در جنس نیکو تر که بقای آن مطلوب است چون جوز و غیر آن

آن را طالع باشد

آن را طالع باشد و قمر در برج ثابت بود و خسی نیکو حال را اگر در حمل نشاء کند
بر آنکه چون سرو و چنار یعنی قمر در برج باشد نیک باید و هر دو ذات الشرف است
آنست یعنی قمر متصل باشد به کوکبی که ماده آن برج ثابت در شرف و در حال مانع باشد
نه یعنی ماه متصل باشد بمریخ یا با فاسق متصل در برج ثابت بر تو آن الآن حکم کردن
در خانه ها از نبات آبی آنست یعنی خداوند خانه ماه سعودی بود بنظر نیکو از کوکبی که
آن در خانه از میوه آن خورد و دیگر را در انوار شدند ن یعنی ماه در طالع
غریب بحمد باشد و آن را در خانه دیگر شیخ زنند ن یعنی خداوند خانه ماه محترق باشد
ن یعنی باشد و در خانه اقتران نحس کند از کوکب و سقوط یعنی طالع او مانع
بر کوکب نحس کند از قمر فی که طالع از برج و هر چه باشد نبات باشند و دو بود
ز ن ز ن ز ن منسوب است و در شب نظر است یعنی قمر در برج کثیر الولد باشد
سرطان و عقرب و حوت ۲ یعنی طالع وقت نیز یکی از این برج بود ۳
یعنی قمر و مریخ ناظر بود بهتر آنکه قمر از سعود متصل باشد و سعد متصل

یعنی آنکه سعود در طالع بود و وسط السماء یا در حد ایشان بود و صاحب خانه سعد
طالع ناظر باشد ۵ یعنی قمر در برج بود و صاحب خانه اتصال آن حکم کار الکتابه
که بهتر آنست که اقتاب رجوع را یا در برطان بود ۷ اگر قمر در میزان خواهد بود یعنی قمر
در برج مذکر بود در نشئه شمس و خداوند طالع و صاحب شمس خداوند ماه شمس
در برج آبی رابع مذکر باشند و اگر این خواهد همچنین ابتهاج برج مؤنث ۸ یعنی طالع
یعنی که در طالع مذکر و ساعات معوجه یعنی از روز یا از شب فرد باشد در طلوع مؤنث
زوج ۹ طالع مذکر بود یعنی که در ربع اول روز باشد و شمس ناظر است ۱۰ در وقت
نطفه بهتر که طالع ثالث یعنی برج اخرت باشد ۱۱ در طالع که زحل او دو سعد کوکب
مذکر که یعنی در طالع بعکس ۱۲ یعنی که خداوند شمس مشرق باشد و نیکو حال ۱۳ یعنی
در طالع برج مستقیم الطلوع باشد ۱۴ یعنی که قمر از احتراق و راه جمد و ذات حذار است
آنست یعنی قمر در جا محترقه بود ۱۵ یعنی که خداوند طالع در شمس بود یعنی پرهیزد
از حجت و احتراق و کوکب صاحب شمس حذر کنند از زهره که دلیل نشاط حال

قرار زنان

قرار زنان باشد تزویج دادن ۲ که منسوب است بر چهار است یعنی ماه از کوکب برجه
یعنی که زهره مستقیم السیر بود ۳ یعنی که قمر بسعود ناظر باشد بر زهره متصل باشد ۴ یعنی که زهره در
فلک خارج متوسط بود که رجعت و احتراق زهره است که دلیل کار زنان است
منسوب است از حیث ۵ یعنی ماه در برج سعد باشد و سعدی ناظر بود از دو جهت از
و سرطان و میزان آن نیک است ۶ و در جوزا و حوت و دلو میانه است و در باقی بد ۹
در قسر حضور بر الدین باشد ۱۰ یعنی که از او تا دار از نظر کوکب پاک باشد ۱۱ یعنی قمر در
یا بیاید باشد یعنی مسعود الطالع یا در سعدی باشد و اگر هر دو یا نظم ناظر باشد و طالع
بود و چه در ذات و در وجه از است ۱۳ یعنی که خداوند طالع از برج مزدوج باشد
عند نظر او بر ان برج ربع نطفه بود یکی که می نظره کند از زیر و از آن که دلیل کار والله اعلم
منسوب است ۱۴ یعنی ماه در برج از شعاع اقتاب ۷ بیفتاد در جه و عقرب بود ۹
که اثر است ۱۵ یعنی ماه متصل باشد که خداوند خانه خویش و کوکب طالع در کون که
از رده است که در آن حسب ۱۶ یعنی قمر و خداوند خانه خود ۱۷ که ... که خداوند طالع

عالم این حکم ... که ... و ... و ...

اول بیند که نظر ایشان چگونه کرده‌اند پس هرگاه خداوند خانه ماه و صاحب طالع در بروج ارضیه

و نیک حال بود هرگاه طالع نکاح زن زهره مشتری بود و هرگاه ماه در برج آبی بود و معبود و سعد و در آن

در اتصال و انجامات دیگر اوکت هرگاه طالع خانه زهره بود که دلالت کند بر آنکه در آن

فرزند بکر آن فرزند نخست فرزند دیگر از آن نر باشد در بیان فرزندان اسلام در این جستار

احتیاط تمام باید کرد و هرگاه زهره نیکو حال باشد که کوکب نیست است و خوش طالع و بسیار نیکو

بود و باید که ماه در اسد باشد و لیکن رهبر بود و ثابت بین بر حد اسد است و نسب آن کوکب

است و مطالعش در جای دشوار آن اختر ثابت است و آن بر زحل و تسلط و بعد از اسد

عقرب ثابت تر باشد و منه مرم نزد رمه اسود قرانست و بعد از آن ذراع و جبهه زحل از

هم کم عاده تر باشد و زهره است و شرف در طبع النار است که رام و خشک

بسبب طبع رخنه بود و لیکن سعد در هره بود در بیت حمل و بر شرطی که گفته‌اند و باید که قمر در

برج منقلب باشد خصوص حمل و سرطان و میزان که در حد ر گرده در گشته اند و در

حد بن برشته تخصیص در حوت و هرگاه خداوند ساعت در تحت الشعاع باشد و دیگر

...

در جنوب و هرگاه زایر النور ایمن باشد و هرگاه برج برج برسد در طالع و اسد

بود و هرگاه قمر متصل باشد به زهره و اگر اتصال به مشتری باشد و اگر بود هرگاه در برجی و در زحل

در ساعت مشتری بود و دقیقه آنکه او در ساعت عطارد و نیکو بود و اگر در ساعت نحس

باید که ماه در طالع با مرجح شرف و بزرگی بود و در ساعت قمر باید که ماه تصدیق

باید که اگر طالع وقت بود و اگر زهره باشد بهتر و اگر ماه در طالع بود بهتر باشد

و هرگاه بر آن کوکب در طالع سعد باشد باید که زهره قوی حال باشد و مستقیم

و هرگاه که خداوند خانه نوبتی ناظر بود و هرگاه خداوند خانه ماه قوی حال باشد و از نحس

بری و سعد تر بود و صاحب طالع بر طالع بود و اول بر آن و قمر بر آن بود

صح بهتر بود و اگر در دلو و اول ثور و اگر باشد و در موضعی خند است در برج

منقلب مختی و در اول ثور در برج ثابت چاره بر آنست تا نعمتی

و با قمر و دلو باید که با مرکز متصل بود که صاحب طالع با او متصل باید که قمر

بود از زایر بود و باید که صاحب طالع سعد بود در موضعی نیکو و ناظر طالع

دلیل و تخم در آب خوشست و هرگاه ماه در بروج ثابته باشد و تباه

تر این همه بتر است چنانکه تو ذکر کردند و هرگاه قمر مقارن کوکبی نحس باشد

...

تا در مقعد بود در بروج ایشان و طالع ایشان بر شده حذر کنند از مقعد و

در مقعد اول طالع آن ماه در برج و طالع یک بود و بهتر دارد از عرض که

باشد جرکینی چاره اکثر مجامعت حذر کند از عقرب که ماه در آن

جانه است و ابدا قمر در طریقه محترقه باشد و طالع بطلیموس که حذر کند از

را تبیین چاره دفع قمر در بروج آتشی بود حذر کند از آنکه ماه ناقص النور باشد

و ضعیف خالص تصور دارد و [illegible]

و مستوطن در ده حرف اگر مستوی باشد و طالع در برج منقلب باشد

لا هرگاه بر طالع و هرگاه ثور و بر برج ثابت از بروج مجسد و اگر قمر

نیز در سرطان باشد و اگر مستور باشد و طالع در موضع قمر

بهتر گرم باشد و هرگاه متصل باشد بر کوکبی مستقیم السیر بهتر و اکنون

و اگر سعد باشد هر ده ساعت در دو نیکو تر نیز اگر باشد که کاملا بود

طالع باشد و تغییر زنی باید که صاحب ساعت سلیم باشد و از نحس

و هرگاه صاحب طالع و خداوند هر جهار از سیر او موافق باشد

...

ع و اگر صاحب طالع در حد باشد و نیکو بود و قمر در طالع وقت روا بود و هرگاه

در تسیر تبدیل باشد زهره باشد و هرگاه قمر متصل باشد بمشتری تا تمام موت باید

بعضی از آن کوکب در برج مایل کند و بعضی از آن اتکاء اسد است و قمر

باید که قمر در عاشر باشد بسی از نیز در ده ساعت و طالع سعد چهار ساعت قمر در برج طالع

و در آن برج ساعت در وسط الارض و وسط طالع و در الوان ایشان اگر اسد باشد

باید ز حد در طالع بود و قمر در متصل و کلی کوکبی باشد و هرگاه در طالع وقت باشد قمر

از نحس ظاهر باشد و اگر کسی باشد باید که اتصال در طالع وقت بود و قمر متصل

و اگر اتصال جنب باشد و قمر باید که زهره طالع وقت باشد و قمر متصل بود و اگر

اتصالی باشد و هرگاه طالع بود در طالع وقت باشد و قمر متصل بود و دیگر آنست

در آنست که ماه کوکبی مقیم متصل باشد که آن حیوان برول خداوند آن

دو جولس باید که قمر در حد نظر باشد که کمال فتح نیز تمام و کمال است

حذر کند از مقابله قمر و مریخ و هرگاه ماه و طالع برج سعد باشد باید پرهیز دارد از آنکه

از طوالع راجع بود و هرگاه قمر در کوکب ناظر بود در اگر قمر در اسد و حوت

و برج آن در وسط است و بود دلالت کند بر دوستان کرمانی و لکن در آن گردد کند

آنست که قمر در برج منقلب باشد و منحوس نبود و مریخ که دال حرب است قوی باشد و در برج آتشی بود
و رو بصعود مریخ در بیت طالع بود — مشروطات دیر سفر است — ماه را
مستعلی باشد بر زهره ٭ قمر متصل بود بسعد از [illegible] ٭ قمر خداوند خانه
شمالی باشد ٭ که قمر در برج شمالی باشد ٭ که ماه بود در نور ٭ خداوند طالع
صاعد باشد ٭ در خانه ماه و طالع برج [illegible] بود [illegible] است [illegible]
از نحوس ماه در عقرب [illegible] مریخ [illegible] ناظر بود [illegible] از نظر ماه [illegible]
بود باشد حذر کند از بودن قمر و مریخ در اوتاد طالع ٭ [illegible]
[illegible] مشروطات دیر ربت است ٭ [illegible] طالع [illegible]
[illegible] ازکوس ٭ قمر بر زهره متصل باشد ٭ زهره که کوکب [illegible]
است در خانه [illegible] متصل باشد ٭ در [illegible] و اگر زهره در بروج [illegible]
و مشتری در [illegible] بهتر از آن باشد [illegible] العکس [illegible] ٭ زهره
ناظر باشد بطالع ٭ زهره [illegible] خانه متصل باشد و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible]
منصرف بود ٭ که ماه و مشتری و زهره در یک مثلثه باشند بهتر آنکه در مثلثه [illegible]
٭ ماه در شرف [illegible] در خانه [illegible] در برج [illegible] ٭ قمر مقارن
مشتری بود [illegible] متصل بود ٭ قمر مقارن [illegible] مسعود باشد [illegible]

کدان و دال

که دال و دال [illegible] فرزندان است ٭ که آفتاب و طالع و خداوند
طالع [illegible] ستاره [illegible] منصرف است [illegible] منحوس [illegible]
همه دلیل کار [illegible] است ٭ ماه ستاره که قمر از [illegible] منصرف است در زهره
و [illegible] سلیم از کوکب باشد ٭ عاشر و خداوند [illegible]
[illegible] که دلیل معاش است ٭ [illegible] است [illegible]
با [illegible] باشد ٭ که رابع [illegible] الصلاح [illegible] در [illegible]
[illegible] است ٭ که از اصلاح خانه ماه [illegible] دلیل
[illegible] کار است ٭ ماه در برج ثابت باشد و بهتر [illegible]
[illegible] از ده درجه [illegible] در جامع [illegible]
[illegible] ماه در [illegible] است [illegible] و خداوند [illegible]
و [illegible] از [illegible] شود [illegible]
[illegible] و [illegible] را [illegible] اول [illegible]
[illegible] است [illegible] دلالت [illegible] و اول [illegible]
[illegible] است [illegible] نیکو [illegible] — [illegible] کند [illegible]

٭ که از کواکب آنکه بر [illegible] زهره و [illegible]
در [illegible] در اوتاد [illegible] ماه و سهم السعادة ٭ [illegible] طالع و [illegible]
سابع [illegible] باشد اگر [illegible] بهتر بود ٭ [illegible]
و خداوند ایشان را اصلاح کند [illegible] الحال [illegible]
اگر [illegible] است ٭ خانه [illegible] خداوند را اصلاح کند [illegible]
طالع را [illegible] در [illegible] اگر [illegible] قمر در [illegible]
باشد و [illegible] مقارن [illegible] ٭ [illegible] باشد
٭ قمر [illegible] باشد در [illegible] بهتر آنکه طالع وقت در برج [illegible]
باشد [illegible] منقلب و این قول صواب است ٭ که قمر [illegible]
باشد [illegible] ٭ [illegible] سعد [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] ٭ [illegible] در خانه [illegible] که دلالت [illegible] از
[illegible] ٭ که سهم [illegible] و سهم [illegible] السعادة در اوتاد باشد
٭ [illegible] مقبول از خداوند [illegible] ٭ که قمر [illegible] دلیل
[illegible] است اگر [illegible] ناظر باشد بهتر بود [illegible]
است ٭ که مشتری [illegible] طالع و صاحب [illegible] ناظر [illegible]

[illegible]

در [illegible] ٭ زهره [illegible] ناظر باشد و از [illegible]
٭ که ماه از [illegible] که دلیل [illegible] است
[illegible] ٭ که قمر در [illegible] اول [illegible] و [illegible]
[illegible] زهره را [illegible]
که قمر در [illegible] از طالع [illegible] که [illegible] باشد حذر کند
از [illegible] قمر در طالع و عاشر [illegible] ٭ که [illegible]
بود ذنب در طالع و [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد ٭ که آفتاب
[illegible] متصل بود [illegible] عداوت حذر کند از [illegible]
٭ قمر از [illegible] بود ٭ قمر [illegible] اتصال [illegible]
٭ ماه مقارن زهره باشد [illegible] ٭ [illegible] ذنب [illegible]
باشد — مشروطات [illegible] ٭ ماه در بروج
باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] اول و [illegible] و [illegible] بود ٭ که
[illegible] طالع ناظر باشد ٭ [illegible] برج [illegible] بود

ره لیس نبود امراه بر حذر در اجتماع ، السعادتی الهی کوکب او
در بس حیث است الزام کند و مشروط بی بزرگ زاده است
بامر قمر در بروج بهتر بود اگر در محاق باشد بهتر ، به صاحب طالع در صاحب
شی از نحوس بری نمی بر که ماه در صاحبش که دلیل مغیبست قوی حال
باشد ، به ر صاحب هم کوکب سعد بود باید خداوند ماه نیز فوق الارض
بود الا در نهم و در طالع شرا اگر صاحب شد نحس بود ، به طالع
خداوند تن نظر کند به نظر نیک ، به کوکب مقبول بود از خداوند
طالع و مسعود بود ، باید که سعد در وتد باشد اگر خواهد بسیار مقام
کند ، به ماه در ششم باشد مقبول از خداوند طالع سعد در وتد بود
، به که ماه در بیت قوی باشد و نیک از نحس دور بود ، به
سهم السعادة در وتد است او نظر به صاحب طالع ، به که ماه فوق
الارض باشد تا در آن شهر مشهور گشت اگر در آن شهر کار دار و
ستیزه خواهد کند تحت الارض باشد و تحت الشعاع بهتر باشد با
صاحب شد مستقیم السیر بود ، به که ماه صاحب قوی باشد و فوق
الارض بهتر ، به صاحب ساعت کوکب سعد باشد اگر کار
[illegible]

[illegible]

بعد ... نکند ، به که قمر در اسد ... بود هم باشد و مقبول از خداوند
و اگر خداوند هم کوکب سعد بود و در طالع باشد و شرف ... دلالت کند
بر آنکه کار ش نظام بود در عقبت ... مطلع باشد و ... آن ... به که
... که دلیل مسکن صاحبش ... ماه در برج باشد که کوکب ... قوی
و قوی حال ... طالع ، موافق ... رفته بود ، به ... ناظر
تمامی منازل ... ناظر بر ... لیس الطالع موافق روز سعد در آن
و سه روز در بیرون توقف کند ، قمر در برج تام ... لیس الطالع ... را ...

وجه دراستی ... چیز است ، شاید قمر در برج منقلب باشد چون گاه که
نجس متصل بود رو ... خداوند تحت الارض باشد که دلیل خوف
و بسیاری بود و ... مقصود ... و اگر میسر نشود متصل بود که فوق
الارض باشد ، شاید ... خداوند راجع باشد تحت الشعاع تنعیم که
دلیل ... نفع ... بیرون ... باشد ، به که ماه در ... مقارن
بود ، شاید که ماه با خداوند ... بود ، شاید که خداوند ... بود و ...
... نظر از ... که دلیل ... است و اگر ... بود دلیل

دلیل صلح شدن حال اگر مریخ ... ماه در قوس باشد یا ناظر بود بماه
از قوس ... دلیل ... از آتش ... خداوند ... در هفتم
باشد که ... اگر صاحب ... در
نهم بود ... مقام کند اگر خداوند ... در هشتم باشد خطر دارد
شاید که ماه در چهارم بود ... خداوند چهارم ... صاحب طالع
در رابع بود ... باشد و در ... اگر صاحب ... السابع
در چهارم باشد یا خداوند رابع در ... دلیل تمام باشد کار است
اگر ... از آن صاحب ... است ، شاید که ... در طالع
باشد و صاحب ... در سابع اگر خواهد از آن شهر بیرون رود

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من
لدنك رحمة انك انت الوهاب ربنا انك جامع
الناس ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد

سپاس آفریدگاری را که آغاز همه ازوست و انجام همه باوست
بلکه خود همه اوست و درود بر برگزیدگانی که راهنمایان خلق‌اند
باغاز و انجام خصوصاً بر محمد و آلش علیهم السلام و بعد دوستی عزیز
از محرمان این تذکره التماس کرد که بندی از آنچه سالکان راه آخرت
مشاهدت کنند از انجام کار آفرینش بنبشته باشی آنچه در کتاب حق تعالی
مسطورست و بر زبان اولیا و انبیا علیهم السلام مذکور از
احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه
که اهل بینش بعیان می بینند نه بر آن وجه که اهل دانش بیان
میکنند و هر چند اجابت این التماس متعذر بود بحکم آنکه نه هر چه

نصیب هر کس است و نه هر چه نصیب کسی است تواند دید و نه هر چه
ببیند تواند دانست و نه هر چه بداند تواند گفت و نه هر چه گوید
تواند نوشت چه اگر دیدن بعین بود دانستن باثر تواند بود
و اگر دانستن بتصور تواند بود گفتن باضمار تواند بود و اگر گفتن
بتصریح بود نوشتن بتعریض و تلویح تواند بود و لیس الخبر کا
لمعاینة فکیف اذا کان الخبر بالایماء و الاشارة
و چون خاطرش بدان ملتفت بود و چاره ندید آنرا اسعاف بانچه ممکن
باشد پس اگر این تذکره از آنچه مراد آن عزیز است قاصر باشد باید که
چون عذر واضح است مواخذت نفرماید انشاء الله و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب ان هذه تذکرة
فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و ما تشاؤن الا ان
یشاء الله ان الله کان علیما حکیما یدخل من یشاء
فی رحمته و الظالمین اعد لهم عذابا الیما اللهم ارنا
الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا و
ارزقنا اجتنابه وادخلنا فی رحمتک بحق المصطفین من

عباد

عبادک انک علی کل شیء قدیر ابتدای شروع
مطلوب وضع اساس این تذکره بر بیست فصل اتفاق افتاد
و فهرست فصول اینست فصل اول در صفت آغاز و آخرت و ذکر سالکا
ن و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض فصل دوم
در اشارت بمبدا و معاد و آمدن از فطرت اولی و رسیدن بانجا و ذکر
نشئه روز قیامت فصل سیوم در اشارت بهر دو جهان
و ذکر مراتب مردم در این جهان و آن جهان فصل چهارم
در اشارت بمکان و زمان آخرت فصل پنجم در اشارت
بحشر خلایق فصل ششم در ذکر احوال و اصناف خلق در آن
جهت و ذکر بهشت و دوزخ فصل هفتم در اشارت بصراط
فصل هشتم در اشارت بصحایف اعمال و کرام الکاتبین و نزول
ملائکه و شیاطین و نیکان و بدان فصل نهم در اشارت
بحساب و طبقات اهل حساب فصل دهم در اشارت بوزن
اعمال و ذکر میزان فصل یازدهم در اشارت بطی آسمانها
فصل دوازدهم در اشارت بنفخ صور و تبدیل زمین و آسمان

فصل سیزدهم در اشارت بکیفیت آنکه در روز قیامت حشر شوند و وقوف خلق بعرصات **فصل چهاردهم** در اشارت بدرها و بهشت و دوزخ **فصل پانزدهم** در اشارت بزبانیه دوزخ **فصل شانزدهم** در اشارت بجویهای بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن بود **فصل هفدهم** در اشارت بکنگرهای بهشت و دوزخ و صفت سیدن مردم بافطرت اولی **فصل هجدهم** در اشارت بدرخت طوبی و درخت زقوم **فصل نوزدهم** در اشارت بحور عین **فصل بیستم** در اشارت بثواب و عقاب

فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر سالکان و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض بدانکه راه آخرت ظاهر است و راهبران معتمد و نشانها راه مکشوف و سلوک آسان ولیکن مردم از آن معرضند وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون اسباب سلوک آنست که این راه اهان راهست که مردم از آنجا آمده اند پس آنچه دیده است یکبار دیده آید و آنچه شنیده است یکبار شنیده

ولکن فراموش کرده است ولقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی ولم نجد له عزما و از این جهت میگویند ارجعوا الی ربکم فالتمسوا نورا و در فراموشی از آن بمانده است که چشمی که بان چشم دیده است و گوشی که بان گوش شنیده است باز نمی کند تا عاقل باین رسیده است که وان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون چه اگر شنیده شنیده اول یاد کردی کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره و اگر بدیدی دیده اول باز شناختی من نظر اعتبر ومن اعتبر عرف واقل الذین معرفته و اما سبب اعراض مردم چنانکه گفته اند وسواس الشیاطین ثلثة یکی طبیعت مانند شهوت و غضب و توابع آن از حب مال و جاه و غیر آن تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین و دوم عادت مانند تسویلات نفس اماره و تزیینات اعمال غیر صالح سبب خیالات فاسده و اوهام کاذبه و لوازم آن از اخلاق ذمیمه

و ملکات رذیله قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا و سیوم تو اپس امثله مانند متابعت غولان ای که بتقلید جاهلان عالم اس و اجابت سعفوا استهواء شیاطین جن و انس مغرور شدن بخدع و تلبیسات ایشان ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین و ثمره اعراض ان معاش تنگ و دانی باشد ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیامة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی و کدام شقاوت بود بالاء آنکه کسی که نزدیک خدای منسی باشد و کوری درین موضع کوری دلست فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و از آن مراتب ختم و طبع و رین ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها کلا بل ران علی قلوبهم و این نهایت مراتب کورست و بزرگتر حجاب

بزرگتر کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و بزرگتر آفات آنست که بیشترین کسانی که مردمان ایشانرا از زمره راهبران میشمرند از راه بیخبر اند یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون و متابعت ایشان الا ضلالت نیفزاید وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون پس سبیل سالک جز اعتصام بحبل الهی که واعتصموا بحبل الله جمیعا و تمسک بکلمات تامات او که وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته نیست وکفی بالله هادیا ونصیرا

فصل دوم در اشارت بمبدأ و معاد و وامدن از فطرت اولی و رسیدن بآنجا و ذکر شبه روز قیامت مبدأ فطرت اولیست و معاد عود بآن فطرت فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم باول مبدأ بود و هیچ نه کان الله ولم یکن معه شیء پس خلق را از نیست هست گردانید و قد خلقتک من قبل

وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ما آخر خلق نیست شوند و خداست چنانکه کل من
عَلَیْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
پس چنانکه هست شدن خلق بعد از نیستی مبدأ خلق است نیست شدن
بعد از هستی معاد ایشان باشد چه آمدن و رفتن مقابل یکدیگرند
هر یکی عین یکدیگر خوانده بود و کما بدأنا اول خلق نعیده و از کلمات
که بکلم مبدأ خدا بگوید و خلق جواب دهد الست بربکم قالوا بلی
و بکلم معاد خدا بگوید و هم خدا جواب دهد لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار و خلق چون اول از خدا وجود یافته است نیز
اندر پس است شده باخر وجود با خدای سپارند و ان الی ربک الرجعی
پس نیست شوند کل شیء هالک الا وجهه منه المبدأ و الیه
المنتهی نیستی اول بهشت که آدم در آن بود اسکن انت
و زوجک الجنة و هستی بعد از نیستی آمدن بدنیا است اهبطوا
منها جمیعا و نیستی دوم که صفا در توحید است بهشتی که معاد
موحدان است ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فا
دخلی فی عبادی وادخلی جنتی آمدن از بهشت بدنیا توجه

از کمال بنقصان است و بیفتادن از فطرت و لا می لسید و خلق
از خالق جز برین طریق نتوانند بود و رفتن از دنیا ببهشت توجه
از نقصان بکمالات و رسیدن بافطرت و لا می لرجوع خلق
با خالق جز برین نسق صورت نبندد الله یبدؤ الخلق ثم
یعیده ثم الیه ترجعون پس اول نزولست و هبوط و دوم
عروج است و رجوع و صعود و اول افول نور و دوم طلوع نور الله
نور السموات با این سبب عبارت از مبدأ بشب کرده اند و آن شب
قدرست و عبارت از معاد بروز و آن روز قیامتست در شب قدر
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر
در روز قیامت تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة و چون کمال مبدأ بمعاد است
همچنانکه کمال شب بروز است و کمال روز بماه و کمال ماه بسال است
اگر مبدأ شب قدر است معاد روز قیامتست و اگر شب قدر نسبت بماه
دارد و خیر من الف شهر روز قیامت نسبت بسال دارد و یدبر
الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان

مقداره الف سنة و بوجهی اگر مبدأ نسبت بروز دارد خمرت
طینة آدم بیدی اربعین صباحا معاد نسبت بسال دارد
ما بین النفختین اربعون عاما و اگر شب قدر بر هزار ماه تفضل دارد
لیلة القدر خیر من الف شهر روز قیامت بقدر پنجاه هزار سالست
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة موسی که مرد مبدأ است
و صاحب تنزیل صاحب غربست که موضع افول نور باشد و ما کنت بجانب
الغربی اذ قضینا الی موسی الامر اول ما کتب الله التوریة
و عیسی که مرد معاد است و صاحب تأویل صاحب شرقست که موضع طلوع نور
باشد واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا
شرقیا وانه لعلم للساعة و محمد که جامع هر دو است از بوجهی
هر دو مبرا اما جامع بحکم آنکه هم در مبدأ منزلتی دارد که کنت نبیا
و آدم بین الماء والطین لکل شیء جوهر و جوهر الخلق
محمد و هم در معاد رتبتی دارد که شفیع روز حشر است اذخرت
شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و اما متوسط بحکم آنکه از وسط
عالم روی بمغرب باید کرد تا روی بقبله موسی باشد و بمشرق تا بقبله عیسی

باشد و میان هر دو تا بقبله محمد باشد ما بین المشرق والمغرب قبلة
و اما از هر دو مبرا بحکم آنکه لا شرقیة ولا غربیة است ان فی
ذلک لآیات لقوم یتفکرون **فصل سیوم**
در اشارت بهر دو جهان و ذکر مراتب این جهان و آن جهان
خدای را جل جلاله بحکم آنکه اول و آخر نیست دو عالمست یکی
دنیا و یکی آخرت یکی این جهان و یکی آن جهان که این مبدأ است و این
و آن معاد و بحکم آنکه ظاهر است و باطن دو عالمست یکی عالم خلق و یکی عالم امر
یکی عالم ملک و یکی عالم ملکوت یکی عالم غیب و یکی عالم شهادت که این محسوس
است و آن معقول و خلق را چون گذر برین عالمهاست از دنیا بآخرت
و ازین جهان بآن جهان و از خلق بامر و از ملک بملکوت و از شهادت
بغیب رفتن ضرورتست و انبیا را بدین سبب فرستاده اند تا ایشان را
از عالی خوانند چنانکه کتب منزله بدان مقدر است پس دعوت نبی
بانبیاست و بنا آن عالمست که خلق با آنجا میروند عم یتساءلون
عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون خلق در دنیا در
برزخ اند و برزخ سرحد ظلمانی میان مبدأ و معاد متوسط و من
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و مردم انبیا بعضی حقیقة اند

بعالی

وبعضی مردخفتگانند کما قال الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
الدنیا حلم ومردکان کما اموات غیر احیاء وما انت بمسمع
من فی القبور ومرکه ازین زندگی بمیرد ازخواب برخاست وقیامت
برخاستن بود فاذا ماتوا انتبهوا من مات فقد قامت
قیامته واکن مرگ دومرگست یکی ارادی موتوا قبل ان تموتوا
ودیکر طبیعی اینما تکونوا یدرککم الموت هرکه بمرگ ارادی
بمیرد بزندگانی جاودانه زنده شود مت بالارادة تحی بالطبیعة
وهرکه بمرگ طبیعی بمیرد درهلاکت جاودانی افتد ویل لمن انتبه بعد
الموت سر قیامت سری بزرگست انبیا اجازت کشف آن نمیدا
ده اند چه انبیا اصحاب شریعت اند اصحاب قیامت دیگر اند اعا آنت
منذر ولکل قوم هاد محمد صلی الله علیه واله وسلم که بقربت
قیامت مخصوص است که انا والساعة کهاتین حالش باینجا
است که یسالونک عن الساعة ایان مرسیها فیم انت
من ذکراها الی ربک منتهاها انما انت منذر من یخشیها
قیامت روز ثوابست وشریعت روز عمل الیوم عمل بلا ثواب
وغدا ثواب بلا عمل پیغمبران در روز قیامت شهیدان باشند

فکیف

فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء
شهیدا حاکم قیامت دیگرست وجیء بالنبیین والشهداء
وقضی بینهم بالحق شریعت را دست از شارع گرفته اند وقیامت
مقصد صاحب شریعت پیغمبر باید ما ادری ما یفعل بی ولا بکم
خلق سالک اند وتا اثری از مقصد سالک نرسد سلوک نتوانند
ومعرفت ومحبت اثر وصولست وکمالش عین وصول دار آخرت دار
المحشرست مع من احب وداکاهی مراتبست چون ظن وعلم و
ابصار ظن بوجهی این جهانست وعلم آن جهان چه اینجا الا انهم
فی مریة است والی ثم یجمعکم الی یوم القیمة لاریب فیه
وعلم بوجهی آن جهان بهشت شده ورویت آن جهان کلا لو
تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین
الیقین اثر اول که از وصول سالک رسد ایمانست واثر دوم
ایقان بتحقیق ان هذا لهو حق الیقین ایمان اهل حجاب در عالم
غیب ایمان محجوب انند یؤمنون بالله والیوم الاخر وایقان
اهل حجاب نیز در عالم غیب انزاست هو کرده اند پس ایمان نصیب اهل

دنیاست یؤمنون بالغیب وایقان نصیب اهل آخرت وبالآخرة
هم یوقنون اینجا من اقل ما اوتیتم الیقین میگوید
ودعوت با ایمانست امنوا بربکم وکمال ایمان بایقانست و
اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ایمان را مراتبست اول
قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
ولما یدخل الایمان فی قلوبکم توسط وقلبه مطمئن
بالایمان باخر یا ایها الذین امنوا پس ایمانیست بعد از
ایمانی اذا ما اتقوا وامنوا ثم اتقوا وامنوا ایمان را
نیز شرایطست فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما
شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا
تسلیما اول انقیاد فرمان بعد از ان تسلیم وایقان انیز مراتبست
کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون
علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم مشاهده دوزخ بعد از حصول علم الیقینست و
مشاهده بهشت بل سؤالی از ان که هنوز علم غیب دارد بعد از حصول

عین

عین الیقین چه با علم هنوز حجاب با غیبست اثر اهل گمان پندارند که قیامت
هم بزمان دورست وما اظن الساعة قائمة وهم بمکان
ویقذفون بالغیب من مکان بعید واهل یقین دانند
که هم بزمان نزدیکست اقتربت الساعة وهم بمکان
واخذوا من مکان قریب یوم یرونه بعیدا ونریه
قریبا پیغمبر علیه السلام دست فراکرد ومیوه بهشت برگرفت ودنیا
حارثه مشاهده این احوال کرد ودرانکه او مؤمن حقیقی است حکم کرد
اذ قال له کیف اصبحت یا حارثه قال اصبحت مؤمنا حقا
قال علیه السلام ان لکل حق حقیقة فما حقیقة
ایمانک قال رایت اهل الجنة یتزاورون ورایت
اهل النار یتعاوون ورایت عرش ربی فقال
علیه السلام اصبت فالزم در اشارت
بمکان وزمان آخرت چون دنیا ناقص است بمثابت کودک
طفل او را از دایه وگهواره گزیر نیست دایه او زمانست وگهواره
او مکان بوجهی پدر او زمانست ومادر او مکان وزمان د

هر یکی با ثری از آثار مبدأ خود مخصوص است و آن احاطت بکاینات
چه عین احاطت خدا را است والله بکل شیء علیما و اثرش غیر
او را از ما نیز احاطت که از مبدع است چنان حاصل آمد که بعضی
از و اول شد و بعضی آخر و مکان را چنانکه بعضی باطن و چون
هر دو بذات و طبع نیستند هیچکدام تمام نیست پس وجود هر بعضی از
زمان اقتضاء عدم دیگر بعض میکند و حضور هر بعضی از مکان
اقتضاء غیبت دیگر بعض میکند گذشته زمان نیست و آینده
همچنین اگر زمان وجود دارد زمان حال است که کمترین زمانی است
و از خردی مقدار ندارد و حکما آن را آن خوانند و اگر مکان را
احاطتی است همه مکان است نه جزوی را از و همه مکان آنست که آسمان
و زمین و دیگر کاینات را حاوی است و آخرت از زمان و مکان بری است
چه از نقصان منزه است اما نشان آنکه از آن با اهل زمان و مکان خبر
دهند گاه زمانی بود و گاه مکانی مانند آنکه قوم باشند و نشان آن زمانی کمترین
زمان تواند بود مانند حال و ما امر الساعة الا کلمح البصر
او هو اقرب و نشان مکانی بفراخ ترین مکانها و جنة عرضها

بعضی ظاهر شد در هیچکدام

السموات والارض و ابداع هم زمانی است و صفت او کمترین
زمانی کند و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر پس مبدأ
و معاد از این روی نزدیکست بر اندیشی که آخرت تعلق زمان
و مکان هم برین سیاقت گیرد اما تعلقش بقلت زمان چنانکه
گفته اند للیقین خطرات و بوسعت مکان افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فصل
در اشارت بحشر خلایق زمان علت تغیر است علی الاطلاق
و مکان علت تکثر علی الاطلاق و تکثر علت محجوب شدن بعضی
موجودات از بعضی پس چون بقیامت زمان و مکان مرتفع
شود حجابها برخیزد و خلق اولین و آخرین مجتمع باشند پس قیامت
روز جمع است یوم یجمعکم لیوم الجمع و بوجهی روز فصل است
چه اینجا کون متشابهات است در روی حق و باطل متشابه نماید متخاصمان
در مقابل یکدیگر نشسته اند آخرت کون متباینات است و یوم تقوم
الساعة یومئذ یتفرقون حق از باطل جدا کنند لیمیز الله
الخبیث من الطیب حکومت متخاصمان که در مقابل یکدیگر نشسته اند

و فصل کنند و بحقیقت حق و باطل را علم کنند لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة لیحق الحق و یبطل
الباطل پس قیامت روز فصل است اما این فصل هم اقتضاء
آن جمع میکند که در پیش نهاد هذا یوم الفصل جمعناکم
و الاولین حشر جمع باشد روز حشر است و حشرناهم فلم نغادر
منهم احدا اما حشر متفاوت است قومی چنین است که یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا و قومی چنین که یوم یحشر اعداء الله
الی النار و بر جمله حشر هر کسی با آنچه سلوکش در طلب آن بوده است
و احشر مع من یتولاه و با این سبب احشروا الذین ظلموا
و ازواجهم و همچنین فوربک لنحشرنهم والشیاطین تا بحد
که لو احب احدکم حجرا لحشر معه و چون آثار افعال بر ارواح
حیوانی چنانکه بعد از این گفته شود مصور و حاضر کنند آن اصناف را
جمله حاضر کرده باشند و اذا الوحوش حشرت و حشر هر کسی بصورت
ذاتی تواند بود چه اینجا حجابها مرتفع است که و برزوا لله الوا
حد القهار و با این سبب یحشر بعض الناس علی صورة یحسن

عندها القردة والخنازیر و عبد الطاغوت
و لکن اینجا هم کسانی بیند که اهل آن جهان باشند ان فی ذلک لآیات
لقوم یعقلون فصل ششم در احوال اصناف خلق
در آن جهان و ذکر بهشت و دوزخ کسانی که درین عالم در معرض
سلوک راه آخرت اند طایفه اند و کنتم ازواجا ثلثة فا
صحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة
ما اصحاب المشأمة والسابقون السابقون و همچنین
فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات سابقان اهل وحدت اند از راه و از سلوک منزه بل خود
مقصد همه سالکان ایشانند و لا تعد عیناک عنهم ایشانند
آن گروهی که ان حضروا لم یعرفوا و ان غابوا لم یفتقدوا
و اهل یمین نیکان عالم اند و ایشان نیز مراتب بسیار است بحسب درجات بهشت
و در ثواب متفاوت اند و لکل درجات مما عملوا و اهل
شمال بدان عالم اند و ایشان را هم مراتب است بحسب درکات دوزخ
اما در عذاب مشترک اند قال لکل ضعف و لکن لا تعلمون

وهمچنین انهم یومئذ فی العذاب مشترکون و هر طایفه را
کذر بدوزخ است وان منکم الا واردها اما بعضی مرون
علی الصراط کالبرق الخاطف ایشان را از دوزخ کزندی نیست
جزناها وهی خامدة سخن یکی از امامان اهل بیت که جواب
آنکه پرسیده اند شما را کذر بر دوزخ باشد واما اهل یمین را از دوزخ
کاهست اند واما اهل شمال را در آنجا بکذارند ثم ننجی الذین
اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا سابقان واهل یمین
ببهشت برسند اما کمال اهل یمین بهشت بود وکمال بهشت سابقان
ان الجنة اشوق الی سلمان من سلمان الی الجنة
ایشان را بهشت التفات نبود لم یدخلوها وهم یطمعون
ایشان اهل اعراف اند وعلی الاعراف رجال یعرفون
کلا بسیماهم ایشان را هم حالها یکی باشد لکیلا تاسوا
علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم وصف حال ایشان
اهل شمال اهل تضاد اند با حوال متضاده که درین عالم متقابلند
مانند هستی ونیستی ومرگ و زندگی وعلم وجهل وقدرت وعجز ولذت والم

وسعادت

از خود

وسعادت وشقاوت بازمانده اند از الجود بازمانده اند و از خود خلاص
نتوان یافت کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
غیرها لیذوقوا العذاب لاجرم همیشه میان دو طرف
سموم و زمهریر دوزخ مترددند کاه بدین عذاب وکاه بدان
لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل چون
بدنیا در بقه طاعت که اول مرتبه از مراتب ایمان بیامده اند
در مآل اختیار بدست خود باز کرفته با خرت محجوب بمانده اند
کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها
واهل یمین اهل قربت اند همیشه در سلوک باشند تا کمالی بعد از کمالی
ودرجه بالای درجه حاصل میکنند لهم غرف من فوقها غرف
از عذاب اهل تضاد وخلاص یافته اند لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون الحزن علی ما فات والخوف بما لم یات
چون بدنیا مجبور بوده اند وما کان لمؤمن ولا مؤمنة
اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
من امرهم با خرت مختار مطلق شده اند لهم فیها ما یشاؤن

تا بحکم عدل هر یکی را از خیر واختیار نصیبی باشد پس اکر این طایفه را
از دو طرف تضاد وملایمتی باشد ان تضاد وتضاد حقیقی نبود
وایشان این معاقبت باشند بل متناسب باشند و آنچه نامده حرارت
وبرودت زنجبیل وکافور باشد که غذای ایشان اند چون حرارت وبرودت
سموم و زمهریر که عذاب ایشان ان الابرار یشربون من کاس
کان مزاجها کافورا ویسقون من کاس کان مزاجها
زنجبیلا همچنانکه منازعت اهل قربت منازعت مجازی باشد یتنا
زعون فیها کاسا من عسل اخوانا علی سرر متقابلین
اما مخاصمت اهل تضاد مخاصمت حقیقی باشد ان ذلک لحق
تخاصم اهل النار لاجرم کلما دخلت امة لعنت
اختها پس حرارت وبرودت که متضاد اند کاه یک طرف راحت
قوی است و آن بردا وسلاما است اهل برد الیقین را ودیکر
طرف که نار است سبب عذاب کسانی که مقابل ایشان باشند الظانین
بالله ظن السوء وکاه هر دو طرف سبب راحت قوی باشد چنانکه
در زنجبیل وکافور کفتیم وهمچنین نار کاه عذاب قوی است مانند نار
الجحیم

قسمت

الجحیم وکاه راحت قوی مانند آن نار که شخصی از قسیم الجنة والنار
التماس کرد یا قسیم النار اجعلنی من اصحاب النار رفتا او کفته بود
وکفت جعلتک وبعد از آن با دیکر حاضران فرمود که می خواهد
که از اهل قیامت باشد ونیستی هم صفت نیستی قیامت که بقیامت
کبرای خاص وعام را باشد کل شیء هالک الا وجهه ونیستی
لطف که اهل وحدت را باشد من احببنی محوت اثره ونیستی عنف
که اهل دوزخ را باشد که لا تبقی ولا تذر وصل ونظم
در اشارت بصراط صراط راه هدایت وانک لتهدی
الی صراط مستقیم صراط الله الذی له ما فی السموات
وما فی الارض ادق من الشعر واحد من السیف باریکی
بسبب آنکه اکر اندک میلی بیکی از دو طرف تضاد افتد موجب هلاکت
بود ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وتیزی بسبب
آنکه مقام مقتضی هلاکت وقف علیه شقه بنصفین
دور شدن از صراط بدوزخ افتادن ان الذین لا یؤمنون
بالاخرة عن الصراط لناکبون از دو جانب صراط دوزخست

اليمين و الشمال مضلّة بجلاد فاعراف كه الجنة عن يمينهم
والنار عن يسارهم اگرچه يمين وشمال ايشان يمين باشد
كلتا يدى الرحمن يمين **فصل هشتم** در اثبات نقش صحايف
اعمال وكرام الكاتبين ونزول ملائكه وشياطين بر نيكان وبدان
قول وفعل ما مادام كه در دو كون اصوات وحركات باشند از بقا
وثبات بى نصيب باشند وچون بكون كتابت وتصوير آيند باقى و
ثابت شوند وهركه قولى بگويد يا فعلى بكند اثرى از آن با او باقى ماند
وباين سبب تكرار اقتضاء اكتساب ملكه كند كه با وجود آن ملكه معاودت
بآن قول يا آن فعل آسان بود واگر نه چنين بودى بى تكلف علم
وصنعت نتوانستى آموخت وتأديب كودكان وتكميل ناقصان را
فايده نبودى آن اثر كه از اقوال وافعال با مردم ماند بحقيقت بمثابت
كتابت وتصوير آن اقوال وافعال باشد ومحل آن كتابتها و
تصويرها را كتاب اعمال وصحيفهٔ اعمال خوانند چه اقوال وافعال
چون متشخص شوند كتاب باشد چنانكه بيان كنيم انشاء الله تعالى
ومصوران آن مكتوبات ومصورات كرام الكاتبين باشند قومى

كه بر

كه بر يمين باشند حسنات اهل يمين نويسند وقومى كه بر شمال باشند سيئات
اهل شمال نويسند اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين وعن الشمال
ودر خبر است هر حسنه كه از انسان حسنه فرشته در وجود آيد كه او را
مثاب دارد وهر سيئه كه از او سيئه شيطانى در وجود آيد كه
او را معذب دارد وخود در قرآن مجيد ميفرمايد ان الذين قالوا
ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة
الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التى كنتم
توعدون نحن اولياؤكم فى الحيوة الدنيا وفى الاخرة وميفرمايد
هل انبئكم على من تنزل الشياطين تنزل على
كل افاك اثيم ومن يعش عن ذكر الرحمن
نقيض له شيطانا فهو له قرين واين است كه بعبارت
اهل بينش ملك وشيطان هردو ملكيت واگر نه بقا وثبات
آن ملكات بودى خلود ثواب وعقاب بر اعمال كه در زمان اندك
كرده باشند وجهى نبودى ولكن انما يخلد اهل الجنة فى الجنة
واهل النار فى النار بالنيات پس هركه مثقال ذره

نيكى يا بدى كند نيكى وبدى در كتابى مكتوب ومصور شود ومؤبد ومخلد
بماند وچون بينش چشم آن دارند كه اذا الصحف نشرت
كسانى كه از آن غافل بوده باشند گويند ما لهذا الكتاب لا يغادر
صغيرة ولا كبيرة الا احصاها ووجدوا ما عملوا
حاضرا وهمچنين در اخبار بسيار آمده است كه از نفس تسبيح يا فعل حسنه
مثلا حورى بيافرينند كه در بهشت جاودانى از آن تمتع يابند
ودر ديگر جانب همچنين از سيئات گناهكاران اشخاصى آفرينند كه
سبب محنت وعقوبت ايشان باشند چنانكه در قصهٔ پسر نوح آمده است
انه عمل غير صالح ودر بنى اسرائيل ولقد نجينا بنى اسرائيل
من العذاب المهين من فرعون انه كان عاليا من المسرفين
ودر خبر است خلق الكافر من ذنب المؤمن وامثال اين بسيار است
واين جمله محكم آن باشد وان الدار الاخرة لهى الحيوان لو
كانوا يعلمون پس هرچه در نظر دنيا از وراى حجاب است از غير
حيوان بينند چون آن حجاب وغطا از پيش بردارند كه فكشفنا
عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد واين آنگاه بود

كه ازين

كه ازين حيات كه بحقيقت حركت بمثابه وكيفيت تمثيلهاست كه مرگ اين حيات است
زنده شوند اومن كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا
يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج
منها از اصحاب بينش كه باشند واين اجابت دعاى اللهم ارنا
الاشياء كما هى پس هركسى را بعد از كشف غطا وحدت بصر كتاب
خود ببايد خواندن وحساب خود كردن وكل انسان الزمناه
طائره فى عنقه ونخرج له يوم القيامة كتابا يلقاه منشورا
اقرا كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا اگر
سابق بالخيرات باشد يا از اهل يمين كما تعيشون تموتون
وكما تموتون تبعثون كتابش از پيش او يا از جانب راستش
بدو دهند فاما من اوتى كتابه بيمينه واگر از جملهٔ منكران
باشد ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند
ربهم يا از اهل شمال كتابش از وراى ظهرش يا از جانب چپ بوى
دهند واما من اوتى كتابه وراء ظهره واما من اوتى
كتابه بشماله **فصل نهم** در اثبات حساب بحسب طبقات اهل

حساب وروز حساب مردمان سه طایفه اند طایفه یرزقون
فیها بغیر حساب ایشان سه صنف اند اول سابقان
که از حساب منزه باشند در خبر است که چون در روز شان الحساب
گاه برند فرشتگان از ایشان حساب طلبند گویند چه بما داده اند
تا حساب باز دهیم خطاب حضرت برسد که نیک میگویند شمارا حساب
ایشان کار نیست خود خطاب پیغمبر است ما علیک من حسابهم
من شیء و صنف دوم جماعتی از اهل یمین که بر سیئات اقدام نموده
باشند و صنف سیوم جماعتی که دیوان ایشان از سیئات خالی باشند اما
اهل حساب نیز سه صنف اند صنف اول جماعتی که دیوان اعمال
ایشان از حسنات خالی و صنف دوم کسانی که حبط ما صنعوا
فیها و باطل ما کانوا یعملون در شان ایشانست
وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
سیم اهل حساب که خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و ایشان
دو صنف باشند صنفی که حساب خود همیشه میکنند حاسبوا انفسکم
قبل ان تحاسبوا بشنیده اند لاجرم بعقوبات حساب

حسابا

حسابا یسیرا و صنفی که از کتاب و حساب غافل بوده باشند
لاجرم بمناقشه حساب مبتلا شوند و من نوقش فی الحساب
فقد عذب و حساب عبارت از حصر و جمع جملة آثار
حسنات و سیئات است که تقدیم یافته باشند تا بحکم عدل جزای هر
بیابند و بهشت موقفان شش هر موقف حساب باشند الا یوم حساب
الموعود الی یوم القیامة فصل دهم در اثبات
وزن اعمال و ذکر میزان والوزن یومئذ الحق فمن
ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم هر اثر فعلی
که اقتضاء اطمینان نفس فاعل کند نسبت آن بثقل اولی چه ثقلات
کشتیها را از اضطراب و حرکت با هوا نگاه دارد و هر اثر که اقتضاء
تحیر نفس و تتبع اهواء مختلفه کند نسبتش بخفت اولی چه خفیف باید
تغیر که در هوا حادث شود و در حرکت آید و حرکتش از نظام خالی بود
و اطمینان نفس مستلزم رضا بود لاجرم فاما من ثقلت موازینه
فهو فی عیشة راضیة و اختلاف حرکات نفس متابعت هوا

و هوا مؤدی بهاویه لاجرم و اما من خفت موازینه فامه
هاویة و نیز ابلیس را از آتش آفریده اند و آدم را از خاک
خلقتنی من نار وخلقته من طین و آتش خفیف است
و خاک ثقیل پس افعال ابلیسی اقتضاء خفت کند و افعال آدمی
اقتضاء ثقل چه کل یعمل علی شاکلته بعضی گفته اند کلمه
لا اله الا الله میزانست هر چند فرموده اند کلمة خفیفة
فی اللسان ثقیلة فی المیزان اما نسبت با بعضی مردم میزان
و میزان هر دو دلیست و علامت آنکه این کلمه میزانست آنست که وجود
در کفه و عدم در کفه و حرف استثنا که روی با عدم دارد و در وجه
با وجود بمثابت هیئت که هر دو کفه بدو بسته است و این کلمه
فاصلست میان مسلمانان و کافران و بهشتی و دوزخی من
قال لا اله الا الله دخل الجنة فصل یازدهم
در اثبات بطلان آسمانها کلام خدا تعالی دیگر است و کتاب خدا تعالی
دیگر کلام امریست و کتاب خلقی انما امرنا لشیء اذا اردناه
ان نقول له کن فیکون و عالم امر از تضاد بلند از تکثر منزه است

وما

وما امرنا الا واحدة و عالم خلق مشتمل بر تضاد و ترتیب است
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و همچنانکه کلام
مشتمل بر آیاتست و تلک آیات الله نتلوها علیک
بالحق کتاب هم مشتمل بر آیاتست تلک آیات الکتاب
المبین کلام چون متشخص شود کتاب باشد چنانکه امر چون مقتضی باید
فعل شود کن فیکون پس صحیفه وجود عالم خلق کتاب حق است
جل جلاله و آیات و اعیان موجودات ان فی اختلاف اللیل
والنهار وما خلق الله فی السموات والارض لآیات
لقوم یتفکرون و این آیات در آن کتاب مثبت و مبین
ما خلق بمطالعه آیات فعلی که در آفاق مثبت است و استماع آیات
قولی که در انفس مبین بحق رسند سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و مردم تا تحت
ملکوت زمانند آیات بر وی میخوانند و با او می‌نمایند یکی بعد از
دیگری و آن روز نیست که بدو میگذرد بعد از روزی و
بعد از ... میکنند و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک

لا بآیات بر مثال کسی که نامه می خواند نظری بعد از نظری و حرفی
بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت او بکحل هدایت گشوده شود
چنانکه اهل قیامت را گفته اند از عالم خلق بگذرد و با عالم
امر رسد که معاد ایشان از آنجا بوده است بر همه کتاب بیکبار مطلع
گردد مانند آنکسی که آن نامه مشتمل بر سطور و حروف بر نگارید
در پیچیده پیش او باشد یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب
والسموات مطویات بیمینه نمی گوید بشماله تا داند که اهل
شمال را از طی آسمانها نصیبی نیست و اگر بخود و عدد مطالعت
نداشته باشند و چون بر و خوانند استماع نکنند حالش این بود یسمع
آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها
فبشره بعذاب الیم و در سمع و بصر و کلام و کتاب اسرار بسیار است
که ذکر آن درین مختصر ممکن نباشد

فصل دوازدهم

در اشارت بنفخات صور و تبدیل زمین و آسمان نفخه صور قیامت دو نفخه است
اول جهت اماتت هر که پندارد که حیاتی دارد از اهل آسمانها و زمین
که اصحاب ظاهر تنزیل و باطن تاویل اند از محسوس و معقول خود و بالجمله
کرده اند

کرده اند ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات و
من فی الارض الا من شاء الله و اماتت ایشان
بکشف عوار مقالات و کسر ارادت و اماتت ایشان باشد تا معاینه
ببینند خود و دانش و بینش خود را بدانند بحقیقت انکم و ما
تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها وا
ردون متیقن شوند و اذا وقع القول علیهم اخر
جنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا
بآیاتنا لا یوقنون و نفخه دوم از جهت احیاء ایشان
بعد از اماتت و قیام از خواب جهالت ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون و در قیامت بعث بود
ثم انکم یوم القیمة تبعثون پس ثواب و عقاب باشد
و کسانی باشند که دنیا و آخرت ایشان متحد شده باشد لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا بر آن محتاج نباشد که فکشفنا
عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید پس عمل و ثواب ایشان
هم یکی بود لا لرغبة او لرهبة بل لانه اهل لان یعبد

و اتّقی اهل لان اعبد پس ایشان انتظار قیامت و بعث
و ثواب نباشد و غیر ایشان را در نشات ثانیه مکشوف گردد
که هستی ایشان نیستی بوده است و نیستی هستی و ذوات ایشان
بی ذاتی و صفات ایشان صفتی بی صفتی صفت پس ببینند که
ظواهر چیزها نه آنست که ایشان از ظاهر دانسته اند و بواطن
و حقایق نه آنکه ایشان بباطن و حقیقت دانسته اند و از ان ارتفاع
ارتفاع حجب ظاهر و باطن بحقیقت حقایق و ذوات ذوات
رسند پس زمین نه آن زمین بود که در نشات اولی آن زمین
می دانستند و آسمانها نه آن آسمان بود یوم تبدل الارض
غیر الارض والسموات و برزوا لله الواحد القهار

فصل سیزدهم

در اشارت بتجلی که روز قیامت
حادث شود و وقوف خلق بعرصات آفتاب مفیض انوار کلی است
در آفرینش این عالم و ماه از او استفاضت نور میکند و در ادوار
خود افاضت میکند و در وقت غیبت او کواکب مبادی فیضان
انوار جزوی اند پس چون نور انوار مکشوف شود کواکب را وجود نماند

و اذا الکواکب انتثرت و ماه محو شود و خسف القمر و
مستفیض بمفیض پیوندد و جمع الشمس والقمر چون نور
و نور یکی شود از افاضت اثری نماند و نه از استفاضت و اذا
الشمس کورت لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا
جبال را که سبب عطایع طرق وصول و مقتضی مقامات بعث
سرکت باول کالعهن المنفوش کند و بآخر بکلی کشف کند
ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها
قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا یعنی تسبیح
تنزیه و بحار را که عبور آن جز بکشتیها رسند بساحل ثبات
و استدلال بثواقب کواکب متعذر باشد از میان برگیرند و اذا
البحار سجرت تا بحر و بر و شیب و بالا و آسمان و زمین یکی شوند
و خلایق بعرصات قیامت ظاهر شوند فاذا هم بالساهرة
اهل برازخ را حجب رقیق و کثیف از پیش بردارند و اذا القبور بعثرت
و در مواقف کشف اسرار بدارند و قفوهم انهم مسئولون
آنها که حبس برزخ خلاص یابند روی ببارگاه ربوبیت نهند فاذا هم

من الاجداث الی ربهم ینسلون سموم و ذباب و قرون
از سوام و سباع و انعام باز ستانند تا صورت اطراف تضاد [illegible] شود
یوخذ السم من الصل والناب من الذئب والقرن
من الکبش لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا مرکی که
به هر طرف تضاد سبب هلاک خلق بود بر صورت کبش املح میان
بهشت و دوزخ بکشند تا هر کس که نفیستی نفیسی باشد بهشت مطلق
که حیات ابدی باشد عیان شود و دوزخ را بر صورت اشتری بمهار
آرند وجیء یومئذ بجهنم تا اهل عیان او را مشاهده کنند
وبرزت الجحیم لمن یری و از هول مشاهده او اجزای [illegible]
بر نسبتی خود اطلاع یابد فتفرد شرده لولا ان حبسها الله
لاحرقت السموات والارض

سوام — الصل الحیة التی لا تنفع فیها الرقیة مع

فصل چهارم

در اشارت بدرهای بهشت و دوزخ مشاعر حیوانیه که بدان اجزاء
عالم ملک ادراک کنند هفت است پنج ظاهر و آن حواس خمسه است و
دو باطن و آن خیال و وهم است که یکی مدرک صورت و دیگر مدرک معانی
چه متفکره و حافظه و ذاکره از مشاعر نیستند بل آلات نفسند و هر نفس که متابعت

اعوان هم — هوا

هوا کند و عقل را در متابعت هوا مسخر گرداند افرایت من اتخذ
الهه هواه هر یکی ازین مشاعر سببی باشد از اسباب هلاکت او و اضله
الله علی علم تا حاصل این بود فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا
فان الجحیم هی الماوی پس هر یکی ازین مشاعر بمثابت دری
از درهای دوزخ بود لها سبعة ابواب لکل باب منها
جزء مقسوم و اگر عقل که مدرک عالم ملکوت و رئیس این مشاعر است
رئیس مطاع باشد و نفس را از هوا او منع کند تا هر یکی از آن
مشاعر مطالعه از کتاب الهی در عالم خلق کند او در اکثر این مشاعر حاصل
باشد بتقدیم رسد و بعقل نیز استماع آیات کلام الهی از عالم امر
تلقی کند بخلاف آن قوم که لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی
اصحاب السعیر این مشاعر هشتگانه بمثابت درهای بهشت باشند
واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی   در اشارت بزبانیه

۱۵

دوزخ مدبران امور در برازخ علویه والسابحات سبحا و
السابقات سبقا فالمدبرات امرا با حوال این نوزده صفت

سیاره اند که در دوازده برج سیر میکنند و مجموع هفت و دوازده
نوزده بود و مباشر امور در برازخ سفلی هم نوزده صفت مبادی
قوای نباتیست سه اصول و چهار فروع و دوازده مبادی قوای
حیوانی ده مبادی حواس که از آن جمله پنج ظاهر است و پنج باطن و دو
مبادی تحرک که یکی قوت جذبست و دیگر قوت دفع مجموع نوزده
باشد پس مردم مادام که در سجن دنیا محبوس است اسیر این
نوزده کارکران علوی و این نوزده کارکران سفلی است اگر ازین منزل
بر نگذرد و لا محاله کما تعیشون تموتون وکما تموتون
تبعثون پس چون از سجن بسجین رسد او را مالک با این زبانیه
نوزده که از آثار تعلق یکی ازین دو نوزده چنانکه گفته آمد
با وی پیوسته باشد معذب دارد علیها تسعة عشر و اگر به صراط
مستقیم وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا
السبل فتفرق بکم عن سبیله بگذرد تا بنور هدایت
او در قیامت با دار السلام رسد و ازین نوزده زبانیه خلاص یابد
ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون ورجلا

سالما

سالما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم
لا یعلمون   در اشارت بجویهای بهشت
آنچه در دوزخ بازاء آن بود آب ماده حیات کل اصناف نباتات
و حیوانات است وجعلنا من الماء کل شیء حی مانند مواعظ
و نصایح که عموم مردم را با آن انتفاع باشد ولکن بعضی صالح است
و بعضی آسن و بعضی غیر آسن بهتر غیر آسن است و شیر ماده تربیت اصناف
حیوانات است در ایام طفولیت مانند مبادی و ظواهر علوم که سبب ارشاد
مبتدیان باشد و از آن نیز بعضی مستحیل و بعضی متغیر و بعضی غیر متغیر
باشد بهترین غیر متغیر است و عسل از شیر خاص تر است چه غذای بعضی
حیوانات است و سبب شفای بعضی اصناف در بعضی احوال و موافق همه
امزجه و احوال آن نیست مانند حقایق و غوامض علوم که انتفاع
بدان خاص الخواص و محققان را باشد و از آن نیز بعضی متوسط و بعضی مصفا
بهترین مصفا است و خمر از عسل خاص تر است چه خاص بنوع انسان است و از ایشان
ببعضی اصناف و در بعضی احوال و بر اهل دنیا حرامست و آن نیز از جنس [illegible]
اهل بهشت حلال و آن نیز از طهور و از آن بعضی مولد است و بعضی [illegible]

آسن ای متغیر طعم او در لونه و ریحه

کدر و بعضی هم

و بعضی ملذ و بهتر بی ملذات ظهور پس آب سبب خلاص است از تشنگی
و شیر از نقصان و عسل از بیماری و خمر از اندوه و چون اهل الله با
کمال اند تمتع ایشان از عامست این چهار نهر از بهر تمام چه اگر ناقص اند ایشان
انتفاع بود و لا ینعکس مثل الجنة التی وعد المتقون فیها
انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه
و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی
و لهم فیها من کل الثمرات اما ثمرات بهشت در نظر اهل
بهشت به نماید زیرا که این حق و باطل بهشت اند و اتوا به متشابها
و در دوزخ بازای این چهار نهر حمیم و غسلین و قطران و مهل است و تلک
الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون

فصل هفدهم

در اشارت بخازن بهشت و دوزخ و سبب اسعاد مردم با فطرت
اولی که در فطرت اولی بود با بقاء مردم را وجود داده اند پس اثبات
پس ارادت پس قدرت چه با اول موجود بود و یکچند در صورت سلاله و نطفه
و مضغه و علقه و عظام و لحم تا بعد از این زنده و مختار شد هل اتی
علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا و

یکچند

و یکچندی زنده بود تا قوت حرکت و بطش در ظهور آید و یکچندی متحرک بود
تا قوت تمیز میان نفع و ضر از بفعل آمد و بعد از این قوتها مرید
نافع و کاره ضار گشت و چون مقام عبودیت با فطرت اولی
می باید که این صفات در وی منتفی شود بر عکس این ترتیب پس اول باید
که ارادتش در ارادت واحد مطلق که موجود است مستغرق و متحقق
شود چنانکه او را هیچ ارادت نماند و چون وجود کل تابع ارادت
واحد مطلق است تعالی ذکره پس همه بر مطابق ارادت او آید و در مرتبه رضا است
و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود و لهم فیها ما یشاؤن
و لدینا مزید و باین سبب خازن بهشت را رضوان خوانند چه تا
بدین مقام نرسد از نعیم بهشت لذت نیابد و رضوان من الله
اکبر و بعد از آن باید که قدرتش در قدرت او تعالی منتفی شود
تا خود را هیچ قدرت مغایر قدرت او نداند و این مرتبه را توکل خوانند
و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و بعد از آن
باید که علمش در علم او تعالی منتفی شود و با خودی خود بنماند و این مقام
اهل وحدتست اولئک الذین انعم الله علیهم. هیچ نداند و این

مرتبه را تسلیم خوانند و یسلموا تسلیما و بعد از آن باید که وجودش
در وجود او تعالی منتفی شود تا خودی خود بنماند و این مقام اهل وحدتست
اولئک الذین انعم الله علیهم و اگر سالک این طریق نسپرد
و بر حسب ارادت خود رود ارادت او هواهای مختلف مختلف اقتضا
کند و لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض و من
فیهن پس از هواهای خود ممنوع شود و حیل بینهم و بین ما یشتهون
و در سخط خدای تعالی افتد افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله
و هوا اول بها و بر رسانند تا با غلال و سلاسل نامرادی کل معلول و مقید گرداند
و نامرادی صفت مالک است و باین سبب خازن نار را مالک خوانند و بعد از آن
بازاء آن درجه توکل درکه خذلان باشد و ان یخذلکم فمن ذا الذی
ینصرکم من بعده و بازاء درجه تسلیم درکه هوان و من یهن الله فما له
من مکرم و بازاء درجه وحدت درکه لعنت فاولئک یلعنهم الله
و یلعنهم اللاعنون تا همچنانکه انتفاء قدرت و علم و وجود طایفه اول
اقتضاء قدرت نامتناهی و علم ذاتی و هستی جاودانی کرد و ذلک الفوز
العظیم استبداد این قوم باین صفات اقتضاء عجز نامتناهی و جهل کلی

و نیستی

و نیستی همیشگی کند و ذلک الخزی العظیم

فصل هجدهم

در اشارت بدرخت طوبی و درخت زقوم علم و قدرت
و ارادت که مبادی اتحاد افعال اند خلق را سه صفت مختلف
و قدر تعالی را این سه یکی اما باعتبار ذوات مختلف که بسبب تا معقول
خلق باشد سه نماید و خود را در ضمایر ما که نسبت با عالم امر دارد اگر تصور
صورتی معقول یا محسوس کنیم آن صورت از آن روی که تصور کرده ایم
معلوم ما و ما بآن عالم باشیم و از آن روی که ایجادش کرده ایم مقدور
ما باشد و ما بر آن قادر باشیم و از آن روی که تا نخواستیم متصور نشد
مراد ماست و ما مر آن را مرید باشیم پس معلوم و مقدور و مراد هر یکی باشد
درین صورت و علم و قدرت و ارادت او تعالی همین حکم دارد پس هر
صفت او را متحد بود با آنکه واحد بود و کسی که بعلم او عالم و بقدرت
او قادر و بارادتش مرید چنانکه در حال اهل بهشت گفتیم و چنانکه
در خبر آمده است کنت له سمعه الذی یسمع بی و بصره الذی
یبصر بی اطعنی اجعلک مثلی و لیس کمثله شیء پس هر چه ارادت
او بدان تعلق گیرد در حال موجود شود و بیع تیغ دو صد ادنش یکی بود

واین معنی مثال درخت طوبی است در بهشت که هرچه بهشتیان آرزو
کنند بار آرزوهای ایشان بهم دفعة واحدة بران درخت حاصل باشد
و در بهشت ایشان حاضر طوبی لهم وحسن مآب و باز اهل حال
کشف را که این صفت اقتضاء نکثر کند بحسب هریکی نوعی از ناکامی
و عذابی که لذکند انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب لا
ظلیل ولا یغنی من اللهب پس بجای درخت طوبی است ایشان را درخت
زقوم باشد انها شجرة تخرج من اصل الجحیم طلعها کانه رؤس
الشیاطین طلع ابتداء وجود تخم است که سبب انبات درخت باشد
والشیاطین اهواء مردیة ان الشیاطین لیجری من ابن
آدم مجری الدم و رؤس ایشان مبادی الشخص پس مبادی اهواء
نفس مبدأ این درخت است و منشأ اصل اوست **فصل نوزدهم**
در اثبات رب بحور عین چون دیده بصیرت مؤمن بکحل توفیق کشوده
شود ابراهیم وار بر بساط ملکوت هر دو کون ناظر شود وکذلک
نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من
الموقنین وار دان حضرت عزت را که از پرده غیب ظهور میکنند در

یک

یک یک ذره از ذرات کاینات خویشتن را بواسطه نور تجلی
می نمایند نشاط کنند ولا محاله چنانکه گفته آمد هریکی در نیکوترین
صورتی از صورت مخلوقات متمثل شوند الخ چنانچه در قصه مریم آمده
است فتمثل لها بشرا سویا و چون تمتع از ایشان بحکم تقاضای
اثر ان عالم حدوث که مقتضی ازدواج ذات وصورت باشد بالکلیه
بروجهی که مقتضی باتحاد بود صورت بندد پس با هریکی از ان صور که بنزدیکت
یکی از حوران باشد باشد این ازدواج حاصل گردد وزوجناهم
بحور عین و باین سبب که چهره این پرده کیان از دیده اغیار
و اهل نقصان مصون است مقصورات فی الخیام بحکم آنکه
نامحرمان عالم بکثر را چه ان قوم که نظر بر عالم ملک بازمانده باشند
و چه ان قوم که بباطن عالم ملکوت محجوب شده وصل ایشان ناممکن
است لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان باشد و بسبب آنکه
معاودت این حالت هر نوبت موجب التذاذی بود زیادت
از نوبت اول مانند محبوب مفقود که بعد از مفارقت طلب بار یافته
شود بکارت و غرابت آن لذت متجدد تر میشود والله اعلم بالصواب

فصل بیستم در اثبات ثواب و عقاب و عدل او من
جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة
فلا یجزی الا مثلها و در موضع دیگر مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنا
بل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن
یشاء اما قومی هستند که از خبر فضل الله یبدل الله
سیئاتهم حسنات و بازاء ایشان انها که حبطت اعمالهم
و قومی هستند که از خبر عدل اند فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و بازاء
ایشان انها که لا جرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون
و همچنین قومی را یؤتکم کفلین من رحمته و قومی را نؤتهم
اجرهم مرتین و قومی را در ثواب تضاعف لهم ولهم
اجر کریم و قومی را یضاعف لهم العذاب و این تفاوت
بسبب تفاوتی است که در حسنات و سیئات باشد نسبت با هر قومی
که حسنات الابرار سیئات المقربین و از سیئه آدم تا سیئه ابلیس

تفاوت

فله خیر منها و من جاء
بالسیئة فلا یجزی الذین
عملوا السیئات الا
ما کانوا یعملون من جاء
بالحسنة م

تفاوت بسیار است و در خبر است که ضربة علی یوم الخندق
یوازی اعمال الثقلین پس بالاء همه ثوابها ثواب
آن کس است بحکم ان جهت خود خودی خود زیان کنند الذین خسروا
انفسهم و اینها که اعمال ایشان بثواب متحدست اهل
فوز اکثر اند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة
اعین ایشان را ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر ایشان از ثواب منزه اند چه دنیا
و آخرت بر مرد خدای حرام است الدنیا حرام علی اهل
الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا وهما
حرامان علی اهل الله سبحان ربک رب العزة
عما یصفون والسلام علی المرسلین والحمد لله
رب العالمین

تمام شد مختصر آغاز و انجام بعون الله و توفیقه

